

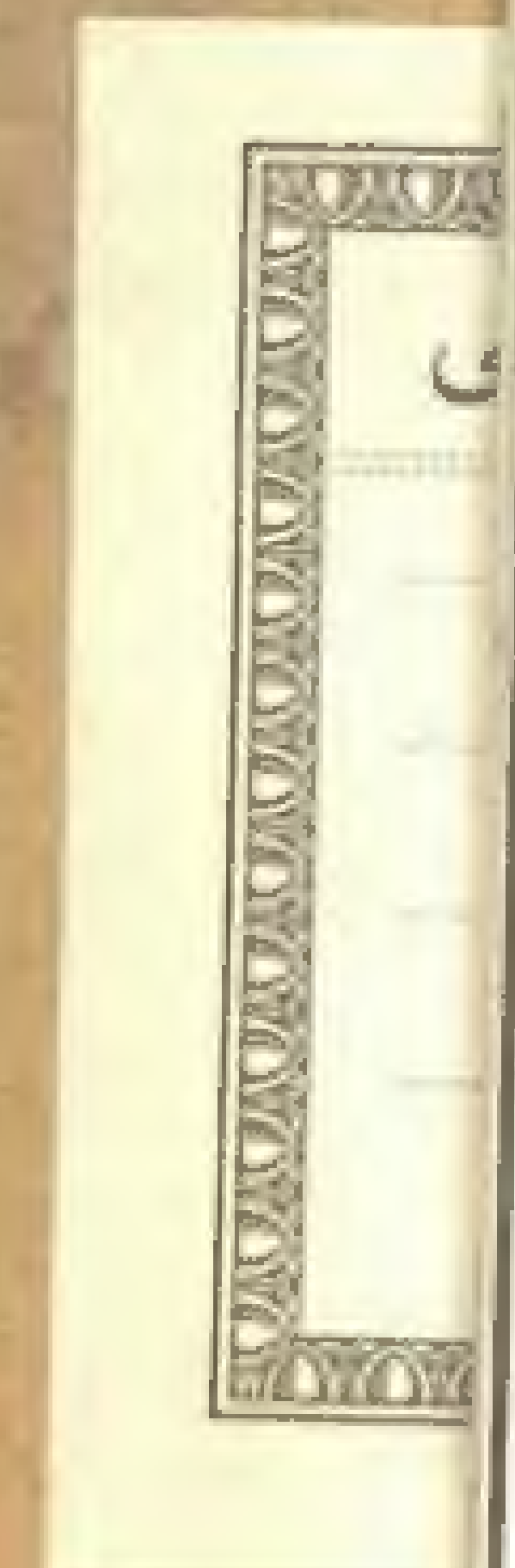
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

ان الله بالاعمال
في الدنيا

درس ۴۲



۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۵
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۶۱
۸۱
۷۱
۵۱
۸۱
۸۸
۸۸
۳۸
۵۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	نوع المرحوم
مؤلف	
مترجم	
موضوع	
شماره قفسه	۱۲ / ۶۱۱

کتابخانه	۱۲
مجلس شورای اسلامی	
۶۱۱	

ان الله بالاعمال
في الآخرة

در کتب ۴۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	لایزال رحمت
مؤلف	
مترجم	
موضوع	
شماره قفسه	۱۲ / ۶۱۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۱۲
۶۱۱	

کتاب فیہ

والله اعلم بالصواب

حمد و ثناء و تهنیت و توفیق که دلیل است بر وجودش واجب جملة مکان و ثنائی و شایسته خارج از قیود
 مخصوص بنیاد فیضی است که شایسته است مدد قاهر و حکمت بالغه بر کل احکام و اندازه مصدق ^{کلمه} انصاف
 بر سلس و عبودیت مکرر با آنکه منزله و مرتبه جلالت و قدس او از الایتن غایب و افاض مشاهدات و شکر
 بیرون از دهم و قبایر مرسومه و الی آنکه شکر همه شکر که از آن است از جمله ثنائی و تواترات و کتب و
 حمد و امتی نودتی شکره لایمتی است که اثبات علی بنفک بر در و در و نجات غیر محدود و سلام
 صاوات غیر محدود بر اسبق فایده موجودات و ارفع و اشرف انواع و اقله کائنات جیب حضرت
 معبود و مصطفی بر کونیه خداوند و در المحمود من الاوصیا المکرم من الاشرف معلوم مغال و الاول
 والاخرین و من کما فی اهل السموات الارضین السید المطاع الاعبد و النبی الرسول الله
 الموعود بالشفاة الکبری و المخصوص بختاب الوعظ بک ربک فریض محمد شافع امت فیم و در
 جنت جیب حضرت عزت رسول خالق کما پس از سپاس حضرت داود و در و در حضرت خیر البشر
 سلام و صلوات و انجاست در و در و نجات بلذات بر حضرت ولی مطلق و مظهر قدسه فایض
 حق الشرفی بجله الخلافة و المخصوص بمنزلة الاخوة الذی کان من الله و لیا و للنبی و ذر و و
 و الخلائق عباد با و انوار با بلیه الاکبر و ضیاء الاظهر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس سلام
 و اموات بلا امدک لا غایب بر رسول عز و ام الصدقة الکبری جیب الله العالمین فاطمة الزهراء

در بیان تالیف کتاب

مختار أخبار العقول
الآثار الثابتة
أن شيا أم يكون
والله أعلم

مقدمه

اینک شروع مینمایم در مقصود متفرقا الی الله تعالی و مستعینا به و مقسکا بجلد و لا یت
 عجل الله فرجه صلوات الله وسلامه علیه و روحی و لایا قدامه خداوند و منزه بیاختم انرا
 به مقدمه و ابواب فاضول و غایه اما مقدمه برین دنیا و جویب تحصیل اصل امر
 است و دلیل بر وجوب تحصیل آن بر چند وجه است اول از دو قاعده دفع ضررات
 و بیا ان آنکه شکی نیست که ترک تحصیل معرفه الله تعالی نفس است و هلاکت ابدیه و آن
 ضرر است بلکه ضرر است که اوج جمع انواع و افراد مضرت تمام دنیا را جمع نماید و در مرتبه اولی
 همه مضرت و هلاکت نمودار میشود و دفع ضرر بر نفس واجب است بطریق العقل و کافیه برین دلیل
 مرکب است از ضرر است که عبادت از این که ترک تحصیل معرفه الله موجب ضرر و هلاکت نفس
 است و گریه که دفع ضرر بر نفس و دفع هلاکت و واجب است اما اثبات ضرری برین ظاهر است بوجه اول
 بجهت آنکه اغلب نفوس بتمیزی فطرت اصلیه و جبلته فائده خودشان قاطع میباشد بوجود ضرر و
 و قلبی از نفوسیکه طریقت شریک بر ایشان شده باشد فطرت اصلیه و جبلت فائده خود را ضایع نموده
 باشند و انرا در معرض قطبل و غرافه را کرده باشند و اقل فو مغنیه ضرر و احتمال ضرر را خواهند
 پس بجز ضرر با مقطوعا با منطوقا و احتمالا ثابت است بالوجدان و اما اثبات کبری بر بیا ان آنکه ضرر
 مؤانکه مقطوع باشد با منطوق با احتمال دفع آن لازم است از چند وجه اول آنکه وجدان خاکست
 بر وجوب دفع آنست و در محتمل الضرر که اضعف مراتب ضرر است شاهدانست بر این آنچه ملا خطه میکنند
 و در خارج می بینیم که اگر طبعی کوفی یا ناقصی غیر بدیده که فلان غذا ضرر دارد یا آنکه طفل غیر بدیده
 که در میان خواب نوماوردی اخل شده است از کوزه نوماوردی بخورده است و بینیم که حضرت
 مرکی ختم ضغفاء العقول و بلهنا و صلبا از این احتمالات آنکه حاصل فیش و از احتیاط امثال آن
 الامثال ضعیف بر صدق بیا بر نیست محرف ایشان از امثال این احتمالات الا آنکه وجدان ایشان
 خاکست بر وجوب دفع آن بلکه این مطلب مشاهده است و حیوانات و جمعی که مشاهده میکنند
 که اگر در یک وقت در مورد غایب و مکان مخصوصی بماند و سقویان رسیده شود و دفعه دیم اجتناب
 میکنند از رفتن بان مکان احتیاطا و هر آنکه عقل از دو قاعده محسن و تقبیح منتقل است و هر
 است تقبیح ضرر بر نفس و نظام آن در کمال حق و محلات و ممالک جهان است که اگر نفس را
 و خالص بیا فی اوج جمع شهودان نفسانیه و هوای باطله فرق نمی بیند و حکم تقبیح بین آنکه ببیند
 شخصی و جمعی و بیا فی اوج جمع شهودان نفسانیه و هوای باطله فرق نمی بیند و حکم تقبیح بین آنکه ببیند
 شخصی و جمعی و بیا فی اوج جمع شهودان نفسانیه و هوای باطله فرق نمی بیند و حکم تقبیح بین آنکه ببیند

در بیان احوال و احوال و احوال

در بیان احوال و احوال و احوال

مذلت و خوار می باشد باشد و در میان شهر و روستا که با او مقاتله نماید بلکه نمی بیند و هر
 از افعی قیام میسر اطباء عقل و اتفاق ایشان بر وجوب دفع ضرر اگر چه موهم باشد و اصل
 حکم در دفع ایشان از قبیل احکامات بقیه میباشد که مخالفه شرعی می شود و اگر از اصحاب جنون و
 سفاهه اهل کوزه اهل بل اگر مؤمنی از خارج برسد چه از طریق عرفه مثل ظن بسلامت و ثنات
 با از شرع مثل اذله بر اثر با قاعده دیکری از عقل برسد و عدم وجوب دفع ضرر موهم مثل حکم عقل
 دفع العقاب بدین بیا میثقی گفت که با وجود امثال این مؤمنان از عقل شرع و ملا خطه عقل و ملا
 ان میثقی منع نمود دعوی اتفاق را و در مثل چنین موارد و اما با عدم چنین مؤمنی از خارج پس
 استکالی نیست اتفاق ایشان بر مکنت مکنت بر ایشان هر قدر بر ضرر و دفع نفس را و در محتمل ان الضرر چه بد
 بر ضرر مقطوع و معلون و در قیاس بر دلیل با سابق است که دلیل باقی مبتنی است بر بجز حکم عقل
 از روی قاعده محسن و تقبیح عقلیه اگر چه همه عقلاء بمقتضی بعضی از شهودات و دواعی نفسانیه
 خودشان حکم نمائند بر قیاس و با عمل نمائند بر مقتضی الا آنکه عقل مستقیم خود فی نفس با عری
 و از احوال نفسانیه قاطع است تقبیح مذکور بخلاف این دلیل که مبتنی است بر شجاعه و طریقه ایشان
 چنانچه هر اجتماع احتیاطی و وجود دفع ضرر معلون و احتمالی بیا ان آنکه بعضی از اقفا مضر
 چه میشود گفت که قابل است از برای ندارد از محتمل لغو مثل مرشاد عیبه و بخوان مثل آنکه
 شارع توخص بفرماند بفعل بعضی ضرر معلون پس از توخص شرع کشف مینمایم که ضرر مترتب فعل
 متدارک است و نفس را بر محتمل احوالی از ضرر مذکور و لکن بعضی از اقفا ضرر هستند که اصلا
 قابل تدارک نیستند مثل قهقهه در دما ملین و شرک با الله تعالی بعضی موارد از این قبیل است
 ضرر عقل بجهت آنکه ضرر مترتب ترک معرفه الله ضرر است که موجب هلاکت است و خلاصه حقوق
 ذاتی است پس بیا بجهت مضل این ضرر متدارک خواهد شد و صدق دلیل مذکور ظاهر میشود از این
 متبوع در کلمات احتیاطی و بیان موارد ضرر و بیا انواع واقفا مضر از دنیوی و اخروی و خصوص
 ضرر کلمات ایشان در کمال خطر و با جرح که مخصوص اند محل نزاع خودشان را دران مشد
 بجا میگردانند اصل فعل مشد باشد بر ضعیف که خالی از احتمال ضرر باشد پس مشهور قائل بخاطرند و
 قائل با با جرح اما اگر احتمال مضرت قائم نشود بفعل این ضرر چه نمود اند کثیرا ایشان بخاطر اتفاق
 و آنکه از عقل نزاع مشرف بین ایشان خارج است بالاتفاق و حکم او بالاتفاق خطر است بلکه
 میثقی دعوی اتفاق نمود و جمیع اهل ادیان و شرایع و ملل بر وجوب دفع ضرر و محل کلام و بیا

مقدمه

بنوده است عشاق جمیع انبیاء و اتباع ایشان از مؤمنین هر امتی هلاکت نفوس کثیر ایشان
و هلاک اموال و انواع تحمل اندام و مشقت ایشان مگر بجهت دفع مثل چنین ضرری از قاطبه مملکت
از بی نوع ادم که آنکه محقق نیست بر صاحب عقل و هوش و بختی مخصوص بآیات و اوده و این
نار مثل قوله تعالی لا تلغو یا بیکم الی الهلکة و قوله تعالی و اتقوا فیئله لا تصیبین الذین ظلموا
منکم خاصه و در قرآن منسوب بولا ما امر المؤمنین صلوات الله علیه تصبیب الذین ظلموا منکم
خاصه بجهت لا پروا ضعیف است که کدام هلاکت کدام فتنه و ظلم بالاتراست از هلاکت نفس و
انسانی و در وقوع او در فتنه و عذاب و ظلم او بر نفس مجدی که قابل اصلاح نشود بوجهی
الوجه و مثل قوله تعالی فلیخذا الذین یحذرون عن امر تصبیبهم فتنه او عذاب الیم و قوله تعالی
الذین مکروا السبیل و قوله تعالی یحذره الله نفسه و امثال ذلک آیات که ظاهرند بر وجود
ضرر از فتنه و عذاب از مکر و عذبان سبحانه و تعالی معلوم است شمول آیات مرسل بجهت زوال
که ضرر در محل کلام و فتنه و از ظاهر افراد ضرر و فتنه خواهد بود شش قسم مخصوص اخبار و
شد است بر وجود دفع ضرر بر نفس و مکر هلاکت نفس مقدم داشتن شارع مقدس حفظ نفس
بر جمیع احکام شرعی حتی بر غیر آیات که آنکه ظاهر است از ملاحظه کردن موارد تقبیر بر حاجت
لبوی نقل اخبار و کافیه و این باب بجهت زود شده است از حدیث نفی ضرر من قول التیبه
الله علیه اله الاخر و لا ضرر الا بضرر و ظاهر است که مقصود اینجا بتعالی الله علیه و آله جمیع انواع و
اقسام ضرر و نفی سلبی است از شرع و شرک منسوب بآیات پس ظاهر شد از این آیه که کلیه
کبریه اصل لیل ثابت است با و له و بقیه از عقل و اجاع و کتاب شد و اعلم اینکه اینجا از اوله
که در این بواضع که میشود قبل از ثبوت شرع اگر چه نفی ندارد برای مکر شرع الا آنکه مقصود
افاده بر این وجه و افعیه است از عقل و شرع بر اثبات مقصود و خصم معاند را کافیه است
از عقلیه قائم است بر اثبات مطلوب و مقام **در لیل و غیره** و تحصیل بوجوه از الله
آنکه شکر من واجب است و این تمام نمیشود مگر بمرکز الله تعالی اصل این لیل بضرر که است
از ضرر مطلوبه که ان عباد الله است از اینکه الله تعالی من است و کبر اینکه ان عباد الله است از اینکه
شکر ان واجب است پس بجهت خواهد داد که الله تعالی شکرش واجب است و پس از ثبوت بوجوه
منجی که الله تعالی باشد لا بد است از مکره سبحانه تعالی من آیه مقدمه بجهت آنکه شکر او بلکه
شکر منجی مکرر نیست الا بمرکز ان منم زیرا که شکر نمیشود که شکر باشد مگر آنکه مناسبت باشد

در بیان احوال و احوال بوجوه تحصیل و غیره

شکوه پس تا مکرر شکوه حاصل نشود و از شکر نمودن بآیات نقل کلام از
از اصل دلیل بر آنکه بعد از ثبوت مقدمه شکالی نخواهد بود و در وجوب مقدمه که مکرر
سبحانه و تعالی باشد پس اما کلام در ضرر و لیل مذکور ظاهر است که محتاج به بیان نباشد و بر
که متشککین باین دلیل اگر از اهل ملل و ادیان و مشایخ هستند که مقصود ایشان از نظر باین دلیل
افاده بر همان وجه و افعیه است از برای توقیر و تثبیت قلوب ایشان بر ایمان بحق تعالی پس ضرر
الله تعالی منم است و در بیان از قطعات بلکه از بدیهات و آیه است و اگر از اهل آیه شکوه
اهل و سانس است پس کافیه است از برای دفع و سوسه از بنایا و جمیع براهین آیه که بعد از مقدمه
بر اثبات و موصوفه تعالی و صفات نبویه او و ذکران براهین در مقام اگر چه الحمله مناسبت است
آنکه خارج از وضع رساله خواهد بود با آنکه در محلی مفصل ذکر خواهد شد علاوه بر این میتوان
که بنا بر این بجهت کثیر الحق باشد و لکن چنین احمق و غافل متصور نخواهد بود که بگوید که نعم
خارج از اختیار او مثل نعمت باران و نعمت دخن سماء و نعمت غیر ذلک از نعمتها لا محقق است
بضرر خواست از غیر او و نخواهد شد بلکه لا بد است از اثبات باینها از بقیه خود از غایبه الامر بگوید
که از غیر مرئوس با طبیعت است پس غایه قائل منجی خواهد بود موحدین قائلند باینکه ان منم افعیه
صیبا شد مرابطا خواهد گفت ان منم در هر است با طبیعت است بطالان انرا در محلی از آیه
فصولا تیره از تو حیدر باین خواهد نمود که ان منم نیست الا الله سبحانه و تعالی پس ضرر در نزد مرتب
هم نیز به الحمله نبوت و تقریر یافت پس نقل کلام منما هم در کبریه که کل منم شکرش واجب است میتوان
که دلیل بر نبوت و نیز بر چند وجه است **اول** کتابت صلیه و فطرت ذاتیه هر کس را که
که شکر منم واجب است بر منم علیه شهادت است این مطلب بجهت ملاحظه میشود از حال صیبا
غیر منم ضعیف العقول از آناس بلکه جو ناس عجم که می بینیم اینها را که انقباض و فرقتی منما پیدا و خاضع
برای کتابت که بالتبیه بگویند انها اخلاقی بنیاد مخصوصا در وقت اضطراب انها باشد چه واضح است
که نیست حقیقت لب شکر الا همان خضوع و فرقتی و قبال تکبر و تجرید کردن کثی که حقیقت لب شکر
الامر کفر است و اگر آنچه مشاهده شده است با نقل شده است از حال حیوانات و اشیاء و فرقتی
و تصریح انها بالتبیه بگویند انها و ذلک اخلاقی بالتبیه بگویند ایشان مخصوصا در مقام حاجت
اضطرار انها هر انچه خود این مطلب محتاج است بدانند که آنکه مقصود بجهت تبیه و تنبیاه
معرکه است کتابت منما باین باب بجهت ملاحظه میشود از حالت سلب بالتبیه بگویند انرا

بگویند

جمع

در بیان ادله بر اصل وجوب تحصیل معرفت الهی

تعالی دانستد و انچه الله لا یخفیها ان الانسان لظالم کفار و مثل قوله تعالی یومنون بقرآنهم و اکثرهم الکافرون ششم اخبار دارد در این باب از مذمت کفران نعمت مدح شکرانه ان نعمت
مظان و متواتره و این را به این است که ذکرش از وضع و حاله خارج است پس بفرمان حواله بکتاب
اخبار است که طالبین رجوع با و نمایند الا انکم بک خبرنا ذکر شما هم بهمان و تبرکات شیع منبده عینا حضرت
با و علیهم السلام روایت کرده است که حاصل معنوی است که چون خدای تم خواهد که فیض روح فاجری
تا بدامد و ملک الموت را که بر با اعوان خود بجو دشمنی من که اتمام کردم با و انواع نعمت و عونت
او را بداد و التمس کتبش است ان نخواست کفران نعمت من کرد روح بیدار شود و خیر و جهنم نداد
و این طویل است محل حاجت نقل شده است انصافا انکه حدیث شریف کافیه در مذمت کفران
نعمت اصل معرفت التمس و **سپس** بر وجوب تحصیل اصل معرفت الله خبرت جمع از
مطلوبان و اهل شرایع که اصل وجوب تحصیل معرفت الله در نزد ایشان خیر و در صلبان و
از همه ایشان از بدیهات و اولیه است که تارک از استحقاق مذمت عقاب نکال ایستاده ای **لیل**
چهارم بر وجوب تحصیل معرفت الله و الله سمعیه از آیات و اخبار که وارد شده است در
تحصیل معرفت الله تعالی مذمت تا و ان اما آیات مثل قوله تعالی ان فی خلق السموات و الارض
و اختلاف الليل و النهار لآیات لایحکوا و حدیث است که چون ابر شریفه وارد شده است انکم
توحی علی الله علیه السلام فرمودند که ای بر کسب که بگردانید این برادرین و جانور و در من خود و تفکر و
نماید در این باب و این را به این است که از احوال و امور و در صبر از آثار صنع و قدرت الهیه که در کمال و در وجوب
صانع تعالی قدرتش و علنی حکمتش بر این با انضمام تفسیر لایست کند بر وجوب تحصیل معرفت الله
بنظر استدلال و مثل قوله تعالی الله الذی خلق سبع سموات من الارض مثلین تهنیل اکثرین
لنعلموا ان الله بكل شیء قدير و ان الله قد اخط بکل شیء علما و مثل قوله تعالی لا اله الا الله
و مثل ابر شریفه است جمیع الایات که متعلق و مشایب است بر مذکور و از جهت لای بر وجوب تحصیل
علم معرفت الله و از جهت امر خود بر تحصیل علم صفات و اشیاء قدس تعالی چه معرفت صفات و
بنا است از این است که صفات اشیاء حق عین ذات حق خواهد بود مثل قوله تعالی و اعلم ان الله بكل
شیء قدير و اعلم ان الله بكل شیء علیم اعلم ان الله علم حکیم و بعد نیست که در قرآن بمضمون آیات
و باری از و نیست تا به شد مثل قوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیسجدن لای لهم
و قوله تعالی و من منکرین و جاعلکم بالله سبحانه تعالی هل یسئلون و الذین لا یسئلون و اما

در بیان وجوب تحصیل معرفت الهی

اخبار دارد که در تحصیل وجوب معرفت الله پس از این است از عموم و خصوص و اکفاء بعضی از
مبانی که بر کار و بهمانا مثل اخبار دارد که است و بعد از این که گفت که اخبار فاجبت ان عرفه خلقت
الخلق یعنی کجی بودم محقق در اینها خواستم که شناخته شود پس مخلوقا و خلق کردم تا مرا بشناسند
خبرای قدس نبوت صلی الله علیه و آله فرمودند طلب علم واجب است بر هر مؤمن و مؤمنه پس بر این است
که حقیقت علم و اظهار فرادان علم معرفت است از وجوه صانع و توحید خداوند بکار و غیر صفات است
حقیقت خداوند متعال و اخبار است اول و صحت خبر ابراهیم علیه السلام بفرموده که کمال دین طلب علم است
و ولایت حدیث مثل حدیث سابق است و دلالت بر مقتضی و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که
فرمودند تقیه بنما شد و درین حدیث و بقیه باشد اعرابا و به این پس بدو سبکه کسب که تقیه بنما شد
خدا نظر نمیکند خدا بشود او در روز قیامت نیز از البیع ان جناب صادق علیه السلام نقل نموده است
که خبری که مرا از دینی که جایز نیست از برای احدی تقصیر معرفت او نموند نهاده ان لا اله الا الله و
اقر و ایمان با جاء به النبی صلی الله علیه و آله و ولایة ال محمد ص و ان الله علیه اجبت
بذلکه اصول عقاید و علم است قسم از آن است که واجب است بر جمیع مکلفین اعتقاد و تدبیر بان
بدون آنکه مشروط بچیزی باشد یعنی واجب خلق است مشروط نیست عقاید بان محصور علم از
مکلف بلکه تحصیل علم از مقدما واجب طاق است پس واجب است بر مکلف که برود تحصیل علم
در اینها و اعتقاد بر چیزی بناید با اینها و این مثل معارف و حکم یعنی توحید و عدل و نبوت و امامت
صما و بعضی از عقاید که اصل ثبوت آنها بر این قطعه لواجا لا تا مبتدا باشد بشرح
نیز مثل معارف و بعضی واجب طلاق است مثل جمله از صفات ثبوتیه از قبیل اینکه صفت ذات عین ذات است
نقد و بد ذات و از قبیل نفی و جبهت تو کبیا مثال ذلك و هم چنین جمله از صفات صلی الله
علیه و آله و هم چنین و صفی مثل عصمت ایشان و اصلیت ایشان بر کافیه ممکنات و لواجا لا و
قبیل است اعتقاد بجملة از امور متعلقه بمقام مثل مؤمن سوال قبر و غیره و امثال ذلك
و لواجا لا پس واجب است بر جمیع مکلفین در این قسم از اصول و عقاید که تحصیل علم بناید با جهتها
و نظر کافی نیست در اعتقاد قطعی و تقلید هم جایز نیست از برای احدی چه باب علم و در خصوص این قسم
از عقاید مفتوح است از برای قاطبه مکلفین از اول و اول بر این قطعه از عقلیه و نقلیه و هر کس
که اعتقاد قطعی در این قسم حاصل ننماید نیست مگر معتقد خاطی و انتم و معذور نخواهد بود
اگر کوی صرا باشد و تحصیل اعتقاد قطعی ممکن نباشد از تحصیل قطع با آنکه بدیل و نسج نخواهد بود

مقدمه

باشد و اجتهاد و تبحر و امکنه و نماند باشد با تکلیف عمل بظن خواهد بود و این قسم از عقاید
پس میگوئیم اول کلام در تحقق هیچ موضوع است که با جاهل فاضل در این قسم از عقاید
باشد و در ظاهر با آنکه از برای غایب مکلفین و این قسم مفتوح است چه نباشد هیچ
موضوع و در خارج و در غایت اشکال است و ثانیاً و فرض تحقق موضوع مذکور و در خارج محقق
باشد و در خارج کسب که فطرته و اصل خود را ضایع نموده باشد و شبهات و وسوسه و تکرار و تحجب
و سبک باشد که بعد از مدول و نسخ خود را برای قطع حاصل شود از این قبیل قطعی و محقق
از این عقاید پس با و اجابت بر وجوب تحصیل ظن بینه اعتقاد راجع باین عقاید با جاهل و نیست از برای
و عمل بظن بلکه باقی ماند بلا اعتقاد و با جاهل و است از برای و در چنین صورت تقلید بنا بر این
که معتقد ببقای محقق و نباشد از روی اجتهاد و نظر و نه و تحقیق است که تقلید از برای هیچ شخص
جائز نخواهد بود که آنکه اکثر اصحاب نیز بنا بر عقیده اند بلکه ضمیمه و موده علامه مرتضی و در باب
حاکم عشر عدم جواز تقلید و دعوی جامع علماء نیز فرموده است بلکه مقول از محقق قدس
در محتاج اینک آن بود که او تصریح فرموده است بطلان تقلید و در صورت حصول جزو قطع و قوت
است که این جزئی است و غیر محقق و مقول از شهید اول و از شهید ثانی و از محقق ثانی و شیخنا البهائی قدس
سرم نیز منع از تقلید است و چنین صورت چه بر واضح است که تقلید از روی اعتقاد بر قول غیر
باشد بجهت قراین داخله یا خارجیه که کاشف باشد از صحت خبر و مقید باشد بر موقوفه این
تقلید نخواهد بود بلکه این هم یک نوع از نظر استدلالی است که مقید قطع باصول عقاید است
و از مفرض کلام خارج است از این جهت بود که اکفاء می فرمودند جمله از اصحاب بدیده و اصول
عقاید بعضی اخبار را داده و در آن باب که چه اخبار را خارج از حد نفسها افاده قطع نمی نمایند
شیخ الا انکه بعد از انضمام بعضی از قرائن داخله و خارجیه شکی نیست که مقید افاده قطع نمایند
و دلیل معتبر باشد و باین اصول و عقاید و اگر تقلید مذکور مقید باشد از برای مکلف غیر
و قطع مذکور و این ظاهر و قائل و اولاً و جمله از اصحاب علم جواز اعتقاد بر تقلید و اصول عقاید
و کتابت بنمایند و این باب باین اخبار داده و در مدت تقلید و اصول و عقاید مضافاً
لیچون آنکه دلیل نداریم بر جواز اعتقاد بر تقلید و صورت مذکور و عدم دلیل و منفرد
کافیست و حکم بعدم جواز با قطع نظر از ایهات و اخبار داده و در مدت تقلید و عقاید
اما واجب بودن عمل بظن و اکفاء با آن و صورت مذکور پس ظاهر اکثر محققین از اصحاب و مثل

در بیان اصول و وجوب تحصیل علم فی الله

ظاهر شیخنا السلامه الانصاری عتاب ثانی و اسناد ایشان شریف العلماء و محقق و در بیان اصحاب
مذکور و ظاهر شیخ بهائی و علامه مجلسی محدث کاشانی محقق طوسی است که واجب است بر مکلف
تحصیل اعتقاد راجع چه مراد از این است که باقی ماند و صورت مذکور و بدون اعتقاد و شیخ از
عقاید و بین آنکه اعتقاد راجع داشته باشد بجهت آن پس شکی نیست که ثانی و اولی خواهد بود
در حق و بلکه لازم است بر هر مکلفی که عرض کرد و حال خود را با علمای حق و ایشانی و اولی
او را به تحصیل ظنون راجع و عقاید حق باشد بحدیج و در صفات کمال و قوت و در اعتقاد
و حاصل شود که با در فی مرتبه علم که علم عاقل باشد برسد و دلالت از بر وجوب تحصیل ظن
بر مکلف و صورت مفروضه آنچه دلالت دارد بر جواز عمل بظن در وقوع در صورت استناد باطل
بر آنکه تکلیف بر وجوب تحصیل این عقاید و تدبیر ثابت و باین علم هم مستند و عمل باصل غیر
بجهت لازم آمد و خروج از این بلکه از مراد خبر کفر و احتیاط هم غیر ممکن زیرا که اعتقاد امر
قلبی است امر جوی که بشود و در احتیاط نمود بقول در خارج نایز که از در خارج باشد
بلکه امری در مقام ذاتی است پس محدودین که تا اعتقاد صحت که عین کفر است تحصیل اعتقاد
و راجع که وجوب تحصیل ظن است و هو المطلوب این نامکلام است و رسم اول از عقاید و اما
قسم ثانی که عقاید باشد و وجوب اعتقاد با آنها و تدبیر این اگر از برای مکلف علم بان حاصل شود
بخصوص آنکه وجوب تدبیر این مشروط بخلو علم است مثل بعضی از تفاسیل متعلق بجماعت اعتقاد
باینکه منبر این آثار و است مثل موازین بنی با چیزی میگویند که با و معلوم خواهد شد مقید
است و شباهت و مثل اعتقاد بکعبه از کعبه اعتقاد بر سوال و با کعبه بعضی از احوال عالم بر فسخ
و امثال آن پس اشکالی نیست بر وجوب اعتقاد ببقا صبیله آنها و وجوب تدبیر این اگر از برای مکلف
طریق علی یا نه باشد و قاطع باشد ببقا صبیله این زیرا که این قسم از عقاید و صورت مفروضه
بقسم اولند و اگر از راه و طریق بقی بقیوت آنها بر سبیل خبر و قطع نداشته باشد با از بابت علم مقید
و دلیل با بجهت تعارض اوله و احوال آنها پس با جاهل و است از برای مکلف تحصیل ظن بان عقاید
اکفاء نمودن بظن و در وجوب تدبیر با آنها و هم چنین با جاهل و است تقلید بغير و فن در آنها باشد
خواست که جایز نیست کفاء نمودن بظن در وجوب تدبیر با آنها و تقلید نمودن در آن زیرا که
مفرض عدم وجوب تحصیل معرفت است و این قسم از عقاید و تکلیف بر وجوب تدبیر با آنها
نشده است علی الاطلاق بلکه مشروط بعلم است پس با و میگوید فاعلم ان شرط است تکلیفی مشروط ندارد

مقدمه

مع دلك چگونه میشود که جاسر باشد و در جوار عفو و تدبیر بآن بجزیم طریقی باشد که عیبها را
 عمل یا نه و در اصول تحقیق باید بود لکن محققان طریقی هم ندانند که عقیده باشد چنانچه خل یا تعلیل دارد و در
 معرفت خدا بلکه آنچه از مراتب بر مکلف بر مرتبه در مرتبه که اعتقاد داشته باشد چنانچه
 در متدبرین است بعد از آن حال امری که متدبرین باشد تحقیق حارطه و میزان و سوال تیرا و اما در
 چه تیرا چنانچه از اینها بدلیل قطعی خبری نیست است اما در تفاسیل آنها با یکدیگر و بعضی از اینها
 قرار بداند که من مقتدر در تفاسیل و کتبیه این قسم از عقاید یا بجهت صفاتی الیه و صلاوات
 علیهم مستند و متدبرین بوده است این طریق بآنست که برای مکلف در امثال این عقاید در وقت
 است که مقتضی فرموده است که اگر بنا بر تدبیر و چیزی که علم با و دان بدین گفته شود که بنا بر تدبیر
 و اگر بر کثرت از چیزی که متدبرین است که بتدبیر و استاره و عقیده بدست مبارک نبوی و حق
 الطبیق آورده خود در اخبار و تفاسیر است و توقف نمودن در اینها شک مکلف را به علم با و
 ندان و در این مقصود حناط است و این قسم و اصول عقاید مخصوصا از برای مکلفین که در این
 بنظم مذکورند با قوه مضرب است و رعایا نیز در و اما عباد و اکامه از اهل معرفت پس اولی تر و در حقیقت
 بدین حال و وسیع و اینها را است و در تحصیل مطلق تفاوت بین عقاید که موجب نافی و ارتفاع در
 است و از این مثل کمال یونجه و معرفت بر مبنای است علی الله و قد حکم صلاوات الله علیه و تحقیق
 این مطلب و کول بحال بگو است از اینها هم اهل معنوی است که آنها هم متفاوتند و مراتب متفاوت
 معرفت و نشان و اجالی است که شخص مجرد آنکه بعضی عقاید را تحصیل نموده است و بعضی را در نظر
 باید تا بعد از آنکه در متدبرین و علم با و است و اما در این علم حاصل است و نشان است که در
 او من تحصیل آنچه و لا یمیز حق باقی و غیر از آنکه در سلسله است و لا بد است و اما در این علم
 در فهم و غیره و اینها را بگوید و بعد از آنکه طلب این آنچه ذکر شد مجرد تقوی تکلیف است و مکلفین
 اینها را در تحصیل اعتقاد و در قسم نایه موجب کسره و اینها را در فهم و اینها را در علم با و است که
 همان اخبار است که ذکر شد اما با امکان و تحت اینها و خصوصیتها مطلق و متعلق اینها و متعلق با و
 یونجه است و متعلق معرفت حیات حق بر مبنای است علی الله و اما در ظاهر نیز از ذوق او مبنا شد این
 اشلی نیست و اولی تر و در تحصیل اینها از برای اهل معرفت بلکه میشود گفت که تحصیل اینها
 و نفس است و حق متدبرین است و تحصیل اینها بلکه است و در مینور و هویت اوله و ارباب و اخبار و
 حمل بر اینست که در اینها و خواص و ارباب و خداوند که اعلام مذا به میکنند و حج خداوند در اهل تدبیر

در بیان احوال و جوی و محققان

و در این تقصیر است و حق ایشان و تقصیر است و محبت ایشان بلکه از اعظم تقاصات است و اما در
 بودن مکلف و در این ان تحصیل معرفت و مراتب ایشان صلاوات الله علیهم اجمعین و جناب شیخ
 قدس الله روحه و شرح با این خبری ندانند و در خودشان در و از این جهت از این در و از این
 در علم حقیقتان و آن حضرت امام محمد باقر علیه السلام در این که از حضرت فاضل بنده و حقایق از اخبار
 در علم است و در و بود و از اینها خبری نمیدانند که تقریر دوم از قوسیکه در وقت مبدا و در اتمه و از
 مبنا باشد بلکه طاعت با بر ایشان متفرع است مثل طاعت خداوند پس میکنند بخت خودشان را
 و خاصه مبنا باشند و متدبرین خودشان را از این جهت و بخت خودشان پس تقصیر مبنا باشند و از این جهت
 بر ماضی و از این خبری ندانند با کسی است که اعتقاد بر اینها و از اینها و در اینها و در اینها و از اینها
 امر با و اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها
 اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها
 شریف و بعضی از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها
 نیست از برای خواص و ارباب خداوند و قاطبه انبیاء مهملین و اولی الامر ایشان و همه متدبرین
 بدانند بلکه در و جانیان از ملائکه متدبرین را درستی می نیست بکمال مراتب ایشان چه بر یک
 بر و با و منفرد از مکلفین نیست چه فهمیده شد است از فضائل و مراتب ایشان بالنسبه الى
 امکات و معرفت اجالی و کن و در اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها
 و که موجب تیرا ایشان باشد و با تیرا مکلف از وضع آن و تحصیل از در معرفت ایشان آنکه
 امر بخلافی برسد که محققان علیه السلام و در اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها
 چنانکه صریح شد در اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها
 و لا بد است که ایشان را امام مفروض الطائعه و معصوبانند البته همین تدبیر و تحقیق کافی است
 و از در تحقیق اینها چه تکلیف نبارد از وضع و طاعت مرئوس و حال و لکن هیچ شخصی فاضل
 نه مقتدر البته هیچ شخصی هم از اهل نجاه است و از این جهت است که حضرت شافعی علیه السلام و
 که اعتقاد بدانکه جانیان هستند که معرفت و محبت و ایشان کافی میکنند که قسم میخورند و تحقیق
 علی صلاوات الله علیه معرفت حق حشر است و همین فضل اینها را دارند و ایشان را اینها و از اینها
 شوند و با اینها و مقتضی معرفت و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها
 اما من و اینها و در اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها و از اینها

فصل اول فی بیان اصول

او کتاب **المنازل** و اثبات ضائع تعالی و صفات نبوتیه و سلبیه و در این فصل
 است **فصل اول** و اثبات صفات تعالی تا ثابت شود بر وجود علیّه از برافین و استدلال
 عقلیه نقلیه و **فصل اول** و اثبات ضائع تعالی دلیل و برهان است متنبس بر وجود
 از استدلال و وجود واجبیه به تقسیم نمودن هر معقولات را بسوی واجب ممکن و ممکن و غیر
 باین برهان و دلیل کما هو حقّه موقوف است بدین که بعضی از امور بیکه در آن مدخلیت نام است
 از برای مهم این برهان و برافین بکوی که مذکور در این فصل است بلکه از برای این مدخلیت
 است غیر تمام برافین مذکور و در این مضمول متعلق باین باب از صفات نبوتیه و سلبیه چنانچه
 حاکم خواهد شد ان شاء الله تعالی **امروا** آنست که باید دانست که معنی واجب لغوی
 بالذات حقیقت معشای آنست که هسته او بالذات ضروری باشد و جمیع انحاء عدا بقا و لاحقا و
 موقعا در ساخت و وجود و محال امتناع ذاتی دارد و مرجع این بتخلیل عقلی بگوید و قضیه
 خواهد بود یکی موجب که عینا باشد از آنکه هسته او بالذات لزوم و وجوب ضروری و در
 در دیگری قضیه منفیه که عینا باشد از آنکه در جمیع اشاء نیست و در حق و محال و اشباح
 ذاتی دارد بر عکس منع الوجود لذا که عینا باشد از آنکه نیست و ضرورت دارد که مرجع انهم
 بتخلیل عقلی بسوی قضیه خواهد بود یکی معدوم که عینا باشد از آنکه نیست و علم او در
 بالضروری و دیگری موجب که عینا باشد از آنکه هسته او محال و منع است از ضروری **امروا**
 آنست که باید دانست که در خالق معنی واجب لغوی بالذات احد شده است که باید هسته او ضروری باشد
 یعنی ذاتا و علت ثبات وجود او از برای او و نمیشود که ذات او مستند فیه باشد زیرا
 که استناد او بغير ذات خود یا مستلزم لغویت محصل حاصل است یا مستلزم خروج واجب
 بالوجوب لذا که استناد وجود او واجب الوجود بالذات و این در دو بدیخی المختل است اما وجه
 یکی از علت و این است که استناد او بغير ذات خالی از این نیست که ان غیرنا هیچ اثرات اثری در
 او نخواهد داشت پس لازم میاید لغویت استناد و محصل حاصل و با اثرات اثری را نخواهد
 بود پس لازم میاید که واجب الوجود بالذات در مرتبه آن غیر نیست داشته باشد و این منافست
 با بودن آن واجب الوجود بالذات **امروا** آنست که باید دانست که در خالق معنی واجب
 الوجود بالذات ملحق است که وجود او یعنی هسته او که متشکل از است صحت ذات او نیست و متشکل
 از ذات او باشد چه آنکه اگر واجب بود ذات او باشد خالی باین نخواهد بود که با غیر ذات او خواهد بود

القصص

کتابخانه خانجی

منزه لانه جو مقام مدح و عز از احبب الذات اقتضای وصفیت مطلق و با ذات او خواهد بود
 پس میگوید و این صورت که اگر خود ذات خود محال نماید یعنی ذاتش این را در مابین محصل حاصل نماید که
 یکی است پس از آنکه که چیزیکه نسبتی را و از آنست که بخشی ندارد و منتهی بخود میباشد از آنست که
 بلکه نه قدرتی معنی نباشد و ان بالبدیهه ماطل است **أحضر** چنانچه دانسته که با مدد است
 که در خالق معنی واجب الوجود بالذات از خدا شده است استقامت او از هر شیئی و عدم استناد او به شیئی از
 اشیاء و افتقار هر شیئی بذات او چنانکه او به شیئی از اشیاء مویب اینفعال او است و غیره و این معنی
 مستلزم خروج واجب الوجود بالذات است از بودن او واجب الوجود بالذات این باطل خلاف
 در خود است **أحضر** چنانچه دانسته که معنی ممکن الوجود لذاته و حقیقت و عین است و آنکه دو طرف در خود
 و عدم بالنسبه بذات ممکن علی مدالتو اما باشد مثل و گفته ترا و که هیچیک از آنها ترجیح نداشته باشد
 و دیگری بلکه مرتب یکی از آنها با دیگری نماند باشد که ان علت نبود و ناشد اما واجب الوجود
 بشود و با علت عینا وجود که منسج بالغیر بشود و نمیشود که دو طرف و از حد نفسه ترجیح داشته
 باشد بذاته ترجیح بلا مرجع مثل ترجیح بلا مرجع و ترجیح اند عضلا **أحضر** ششم آنست که در ذات
 معنی ممکن الوجود لذاته اخذ شده است افتقار و حاجت و بغیر خود وجه معلوم شده و سابق این امر
 که ممکن الوجود لذاته از برای احد طرفین او تحقیق نخواهد بود مگر بجهت مرجع خارجی که از علت
 ترجیح احدی باشد بر دیگری پس افتقار و حاجت از خواص ذات ممکن الوجود خواهد بود و ختم
 نماید اگر و البتة بالغیرم بشود یعنی مستند باشد بعلت که ان علت هم واجب الوجود بالذات باشد
 بلکه ان علت هم مثل خودش واجب الوجود باشد تا از هر جهت و امکانی که از علت معلول را
 بحدت و سبب استناد باشد و ترا که ما دامیکه ان علت هم متعین بصفات مکانست و
 عینا در محل و منسج ان خواهد بود پس میشود انعدام معلول شود با انعدام علت ممکنه و اگر
 چه با علت موجود است منعدم میشود معلول لکن انعدام معلول ممکن است با انعدام علت
 با انعدام علت علت و هر چه بالا برود ما دامیکه مستند نشود بواجب الوجود بذاته و این صورت
 است خاص از انعدام معلول فقط پس ممکن در حقیقت ندارد از خود چیزیکه متصفیات باشد
 بذاته مگر حاجت افتقار که ان از او صفا ذاتیه او خواهد بود و بر فرض تحقیق و بواسطه علت
 مرتبه جانبی جز او بر عدم پس نمیشود وجود او مگر وجود تعلیفی و تبیی که انهم بر بعضی
 اعتبارات میشود که مایه تقدیر باشد که آنکه با اهل بصیرت و سالك سبیل حق غنی خواهد

فضل اولی الامر باقول

[illegible]

درمیا صانع رتقا

[illegible]

فَكَرَّ الْوَلَدُ زَيْدًا بِأَسْلَ

[illegible]

در اثبات صانع تعالی

[illegible]

جنگل

فصل اول از اقسام افعال

فرموده بامریضش آنچه از او فرموده از او اداء فرمود و آنچه از او اداء فرموده از او اداء
بر آنچه از او فرموده است اداء ثلثین که جن و انس باشند تا اینکه شناخته شود همه آنها که خلاق
فرموده است و بقیه جناب قدس تعالی تمام شد کلام در آنچه مقصود بود از ذکر نمودن اقسام
و چون شناخته شد در مرتبه یقین و اهل یقین را و دانستی طریق استدلال و نظر را در محکمات
الله پس اینک شروع بنمایم در آنچه وعده شده است از دوازده تفکر که اکثران ما خوانده اند
از توحید مفصل بزرگ و بامریضش توحید و بیان که مناسب و صحیح رساله و تقریب نمودن مقصود
بافهام در مقام تکمیل توحید و تثبیت و توقیر ایمان در تلو با اهل توحید **تفکر اول**
در تدبیر و نظر نمودن در همین عالم محسوس است که چگونه متها کریده است ترکیب یافته
شده است اجزاء او و نظم او و اگر ناممل بنافی خدا و از روی فکر و نظر عقل مراد باشد خواهی یافت او را
ناشد خانه و عمارت که بسیار محکم شده است فلان او و امانه شده است و او جمیع آنچه محتاج
به وی و اهل آن خانه و صاحب آن عمارت پس آسمان با این ارتفاع بمنزله سقف آن خانه است و زمین با این
وسعت بمنزله فرش آن خانه است چنانچه خدای تعالی فرموده است هو الذی جعل لکم الارض فراشا و
السماء بناء و ستاره های با این کثرت که روی هم چیده شده است بمنزله چراغ آن خانه است و شمس و قمر بمنزله
شعل و فانوس آن خانه و عمارت است و جواهرات معادن از طلا و نقره و غیره و زنج و نگو آن بمنزله خزانه
و ذخایر آن میباشد و جمیع ما محتاج آن خانه معداست و او و خاک در او امانه شده است و برای
بنا و آموین وضع شده است و برای صناعات و نواح جو فیما و درختها در او و موضوع شده است و
برای کشته ها و بنای مقوف و عمارت و اقامت سکنای امانه شده است از برای خواهد بسیاری
که از جمله آنها است آب و نمون میباشد و مس و در مصالح و نمون معداست است از برای نمون
آن بیت مذکور فضا و اشغال آن موضوع است از برای و ذایع مغالطه ایشان و اتمام جو نبات
از برای غذا و بیج و حیوانات و خوا که معداست از برای تمام ایشان و اقسام عطرات و بوی خوش
و کل و در این اقسام تلذذ ایشان است و تمام اقد و نباتات از برای تغذیه از جمله ایشان است و در ذی
و چهار با این معداست از برای حمل نمودن اوضاع و اشغال و سواری ایشان و انواع اوصاف
حیوانات موضوع است از برای نایب و منافع ایشان و حطب و غیره معداست از برای فروختن
و کج و منار و معداست از برای تسبیح و استحکام و تزین مسکن ایشان و کوه ها و صحرا ها
و در او معداست از برای مزایع و مراعی حیوانات ایشان پس این عمارت غالبه

نفاذ افعال

در اثبات باری تعالی

معداست و او هر خیز از یقین الیه بخونی انسان که آنچه در کشید خیز از الف جز او نخواهد بود پس اگر
چنانچه شمس داخل شود در شب تاریکی که هرگز در است مدتها نباشد و برپند و اوجی است باری
که شمس بشد میسر می آید پس آن است و درین حکام کسی بخاطر برسد که این
است باری و صف درین مکان بوجود آمده است بخود می خواند و چون کسی او را
معرب شود می آید او را ترکه نمی نمود و نسبت ستم و جنون با و خویشی و او و عقل تو این ستم را
او قبول نخواهد نمود پس بعد از آنکه محال باشد بنای عمارت محقر بدون استواران بیانی
و واضح و جاعلی پس چگونه محال باشد بنای عمارت خفیه که بنای او عالم از آفرین و زمین و آسمان
و سوا جمع اس عالم را پر نمود و وضع و میات او عظیم را کوه و هلال و مریخ و اجاق غیره در آن عالم
الله تعالی بقول المالمون علوا کبریا لشکلی و ثانیین در آنچه متفق با زمین است چون زمین
بی آیات در فیلیم جناب حدیث است و خداوند عالم امر فرموده است بتدبیر و نظر نمودن
در او بقوله الله فلیظنوا انی رب لیف یفیت والی فی کیف سلطت و نیز فرموده است وایه
مرا من المیتة الحینیه و نیز فرموده است و من آیاته انی تر فی الارض فاشعه فی الارض انی علی الماء منیر
در بیت ان الذی احیا المی الموتی انه علی کل شیء قدير پس اگر خوب نظر و مامل نباشی
خواهی یافت آیات ربوبیت و درین کثیره غیر متشابه که دلالت میکنند است بر وجود
صلی الله علیه و آله پس در حدیث نبویست که چگونه خداوند عالم خلق فرموده است زمین را از قرص
نموده است و او را نباتات و حیوانات و خشوات مثل سنگات و قیقل و شد اشباع با و ماله غلام
الارض و بشد زیر که از او بیخیده او و است و مثل خر و سگ و بخت شود بر آینه تواند
در او رسید شود نباتی و حیوانی بعد از او قرار داده است و او را نباتات و حیوانات و سواست مثل
آب که آنرا انسان شود برای مردم راه رفتن و راه و خوا رسیدن بر روی او و ممکن باشد از راهت
نمودن او و کسب شود برایشان است عمارات و کسب درین عالم و انحصار بر این زمین
برای از دست دادن و در خفته خلق میسر نمیدانند از برای خلق اشیا و بوجه من الوجوه و
سببین من خلق فرموده است او را نباتات و حیوانات و سواست و مثل آن که
ایکاشتر نماید و او اقسام و سبب انواع مضیبه بحدی که از حصار آره ارض ممکن نباشد از برای مخلوقات
تیش را و در خطه نما و سبب که چگونه و سبب و است و درین عالم و شده است از برای خلق
از برای عباد امر کمن و مزایع و مراعی حیوانات و وسیع باشد از برای ایشان و در بعضی ایشان

بسیار است

فصل اول از تامل

در محله آنکه جای نشیند با ما هر لحظه بجهت آنکه طلب نماید از فضل خداوند شایسته که شکر نماید
 خداوند را و در آن محله نشیند و تامل کند در امر خود و کیفیت حقیقت احوال و آنکه خداوند بجهت خود
 را و برای بندگان عباد و از آنکه خداوند برای بندگان چه فرموده است که از انسان را بداند
 که او را از داخل شکم و کبد او تا آنکه بتواند بیرون داشته باشد و از آنکه علم و نفی بر او
 بیست و نه بوده است و حضرت شایع علیه السلام فرموده است بمقتضی که از برای شما و کلام اثر نیست
 و آنکه متکلف میشود و بکثرت خود و او را میانه اندازد کلام و مشورت و آسوی منافع و کوششهای
 نوع آدم و در هر یک با هم تکلم میکنند و در خواست و معاملات خود تامل در طول آن با مدبر بعضی با لی
 اگر آن کلام ایشان باقی ماند در هوا چنانچه باقی ماند کتابت و کاغذ ظاهر اینها میشود
 شد غالب از اثر آن کلمات و هر چه مردم در مشقت عظیم میافزایند و از جایی شکست هوا و فصل
 و بلکه محتاج بودند بوی بخند و بدیل نمودن آن هوا و بوی که بوی است و بوی از آن بوی
 عظیم و احتیاج ایشان بجهت بد و بدیل هوا بیشتر است از این محتاج بود و بدیل بوی
 کاغذ و آنچه کلام و محاورات مردم در امور خودشان بیشتر است از آنچه کتابت کرده میشود
 قرار داده است خداوند حکیم علم جل قدس بر هوا را از آنکه با کائنات و طایفه و خلق و حی که
 حل میباشد کلام از امتداد زمانی که دفع حاجت عباد را و حاصل شود و بعد از آن بر میگردد
 آنها را و احدی نداند و بداند و آنکه از او اثری از آن کلام بوده باشد و همین طریقی حل میباشد
 هوا و بوی بکثرت میباشد و در قطع و غیره است بمقتضی که بوی است و از همین هوا از جنت
 عتبات و کائنات با آنچه در دنیا و معنای این بد و بدیل که ان هوا را از آن است بسیار
 ماسود و از آن و در بد و بدیل است و در بد و بدیل است بسیار و بد و بدیل است
 و غایت و سبب هوا است و در بد و بدیل است و در بد و بدیل است و در بد و بدیل است
 این که است و سبب هوا است و در بد و بدیل است و در بد و بدیل است و در بد و بدیل است
 آنکه در آخر مستند نا آنچه حادث میشود از اینها و بخوابد که حیثیات با اعداد و ارقام
 اتحاد و الحاق و تامل کند در امر آن و در داخل و بیرون و کیفیت حقیقت و در هوا که سبب است
 و بوی که خداوند را در زمین و کشور نموده است و از جفا صلیت چه بیا که اگر او را
 با اینها و اینها را که خلق میشوند و از او و مثل آنها و سال میشود و میشود و میشود
 از آنچه را است بلکه در اینجا بوی قرار داده که مردم هر وقت محتاج بود بوی و در ظاهر و در

در آشنایی با تامل

بنا بر این نوع حاجت خودشان چنانچه که خداوند را بداند و تامل کند در امر خود و کیفیت حقیقت احوال و آنکه خداوند بجهت خود
 را و برای بندگان عباد و از آنکه خداوند برای بندگان چه فرموده است که از انسان را بداند
 که او را از داخل شکم و کبد او تا آنکه بتواند بیرون داشته باشد و از آنکه علم و نفی بر او
 بیست و نه بوده است و حضرت شایع علیه السلام فرموده است بمقتضی که از برای شما و کلام اثر نیست
 و آنکه متکلف میشود و بکثرت خود و او را میانه اندازد کلام و مشورت و آسوی منافع و کوششهای
 نوع آدم و در هر یک با هم تکلم میکنند و در خواست و معاملات خود تامل در طول آن با مدبر بعضی با لی
 اگر آن کلام ایشان باقی ماند در هوا چنانچه باقی ماند کتابت و کاغذ ظاهر اینها میشود
 شد غالب از اثر آن کلمات و هر چه مردم در مشقت عظیم میافزایند و از جایی شکست هوا و فصل
 و بلکه محتاج بودند بوی بخند و بدیل نمودن آن هوا و بوی که بوی است و بوی از آن بوی
 عظیم و احتیاج ایشان بجهت بد و بدیل هوا بیشتر است از این محتاج بود و بدیل بوی
 کاغذ و آنچه کلام و محاورات مردم در امور خودشان بیشتر است از آنچه کتابت کرده میشود
 قرار داده است خداوند حکیم علم جل قدس بر هوا را از آنکه با کائنات و طایفه و خلق و حی که
 حل میباشد کلام از امتداد زمانی که دفع حاجت عباد را و حاصل شود و بعد از آن بر میگردد
 آنها را و احدی نداند و بداند و آنکه از او اثری از آن کلام بوده باشد و همین طریقی حل میباشد
 هوا و بوی بکثرت میباشد و در قطع و غیره است بمقتضی که بوی است و از همین هوا از جنت
 عتبات و کائنات با آنچه در دنیا و معنای این بد و بدیل که ان هوا را از آن است بسیار
 ماسود و از آن و در بد و بدیل است و در بد و بدیل است بسیار و بد و بدیل است
 و غایت و سبب هوا است و در بد و بدیل است و در بد و بدیل است و در بد و بدیل است
 این که است و سبب هوا است و در بد و بدیل است و در بد و بدیل است و در بد و بدیل است
 آنکه در آخر مستند نا آنچه حادث میشود از اینها و بخوابد که حیثیات با اعداد و ارقام
 اتحاد و الحاق و تامل کند در امر آن و در داخل و بیرون و کیفیت حقیقت و در هوا که سبب است
 و بوی که خداوند را در زمین و کشور نموده است و از جفا صلیت چه بیا که اگر او را
 با اینها و اینها را که خلق میشوند و از او و مثل آنها و سال میشود و میشود و میشود
 از آنچه را است بلکه در اینجا بوی قرار داده که مردم هر وقت محتاج بود بوی و در ظاهر و در

فضل الاول انزل الله

برای برقی و مدار ما که در مورد زلزله از اجابت و بار و زمین و فضا تا به کافه و
بر کجای رخنه و فرو نمودن بعضی از فضا را از آنست که با و نور میشود و بار و دفع میشود و او که در وقت
هو و دفع میشود با و بار که خازن میشود و کثافت هوا و بار و شسته میشود و آنچه نازل میشود بر شجر
و زراعت و زمین که معرفت بیقراری است نیز ملاحظه نما و تفکر کن که در امر خازن برقی و ضاعفه بود
از خاسته بر الوهت و علیتهاست و آن کرده است از خازن که در کجه مکان میباشد و میشود و بر کوه و درخت
که بی که بر کوه و بار است که آن را مادی و یکدیگر بیوفی از مخرج معرفت که خدا از او فرو فرستاد
که او از ارسال بغیا به میفرستاد و بار که او را پراکنده نماید و نیز میفهمند که صاحب غزال است و بار
از آن و اگر نبود و صاحب غزال به فاسد میشود و بار از آن صریح بر آن که بر او واقع میشود و نیز فرموده که
برقی سر و ناز با نه ملائکه است که در مینا به میگردد و بار ملائکه صاحب و اصل صاحب سنج
الفریضه خازن شد است صاحب صاحب میگویند بجهت جوینان و در هوا میگویند و نواح و جوی کوه و
و از آن ملائکه او را و ملاحظه و مال کن در کیفیت خازن فقر از اجزای او و بعضی اوقات اجناس و توکاد
در وقت بیکر و احداث و حیات و بیرون در هوا پست و تنگ و شتر و غریبا و خللنا الوان او تان و بیاض
و سواد و حمزه و اخری خاک رنگ بودن و کعبه منجر بودن او در هوا با مرالهی چنانچه خدای تعالی
فرمود است انحاب السحری من السماء و الارض لا یأت لقوم یعقلون و نیز فرموده است که هو الله
بر که البری خوفا و طمعا و نبی السحاب اتعال و یسبح الرعد بحمده و الملائکه من خضد و برسل
الصواعق بنصب علی من یشاء یعنی خداوند را بچنان کسی است که میناید بشما برقی را از جهت خوف و
ترس لغان برقی و وقوع ضاعفه هلاک و از جهت طمع و نازل شدن باران و از الله حفظ و خلا
و خلق و بفرماید بر برای سکنین با بر او تسبیح و تترتیب مینماید و عبد بیکر خداوند و ملائکه
نیز تسبیح مینماید خشیه و خوفا من الله و ارسل من مینا بد خداوند ضاعفه و این صاحب مینا
ان ضاعفه اگر که هنگام خواسته باشد و در خیر است که و عمل ملک است که در مینا بد و مینا
ابرا بصورت خود و تسبیح مینماید خدای تعالی و او برقی را نازلان است که او در مینا بد و در مینا
یعنی علی الله افضل شده است که انفس هر وقت مینماید و مینا او در و ضاعفه مینماید
اللهم لا تقسنا یقربک ولا تقنا یغذایک و ما فاضل ذلک و ما عذر لجزایان من و سوال
نمودند از خدا که ایا چه چیز است فرمودند ملک است از ملک که موقوف بحجاب است با آن
ملک است از خانه از آنش مینماید و ما را هم مکاری گشتا خواسته است پس ابتدا شده است

ملفوظات

در اثبات بر خاسته

[illegible]

و در جمع خبر و در
 قولته و نه با بر سر
 و من اینها هر دو گفته
 کرد و جز نیست که باید
 مقبول از شما و شب
 بجا و سنگ و ریزه
 معدوم است و تمام
 و حیا و حیا و حیا
 کثیره از آنها استاد
 نمودم و در خانه
 و در خانه و در خانه
 و در خانه و در خانه
 کثیره از آنها استاد
 نمودم

مختلفه الزمان مختلفه که منتظران بدانند بگویند که انکه در آن فصل آن یکی است طبایع سفلیه و نه بر یکی
که عبارت از اوضاع باشد تا هر خاصه هوایار و آری ناز تا بنشیند فلک که بخود و همه آنها بر خدایت
این اشیاء است که این همه اختلافات حاصله از آنها از حیثات شیئی با اتحاد طبایع و موثرات اوضاع
و سایر و اینها مستند باشد بر وی متعین صانع حکیم و ملاحظه و تامل کن در فصل بیار که سطحی
مستقره خالی از کجاء چگونه بگذرد و معجزان مباد و مایه شود حال از انواع و اقسام مظهراتی که
که در هر یک از اینها و از اینها چندان در قایق خفیه و مکات غالبه میباشد که همه عقول از آن
خبر ندارند و ملاحظه نماید و عشا و سحر و شکوه و شقایق نعمان که هر یک از اینها را اگر تامل نمائی خواهی
انکه لا اله الا الله منامع تو را بر خواهد نمود و جنان نادیده علی بن موسی میفصل که تامل کن در
رو شدن بعضی از اینها تا مانند حدیث و ماثور با قلی اثبات آنها که در ظرف چند مانند کباب و
خونچها مبرمندان آن کبابها عفاقت نماید اینها از اینها تا هنگامیکه مستحکم شود چنانچه حق تعالی
طیلت نادیده بنما مشبه برای همین بنما و از آنکه از اینها در دم محفوظ ماند و اما کندم و اثبات از اینها
در پیشا پوشش صلی فرموده و بر کمره دانه در میان خوشه و نهها افزوده مانده نیز که مرثیه نوازند
اینها از در خوشه بر نایند و در فراغات رسانند نیز فرمودند میفصل که تامل کن حکیم
حق تعالی زاد و آفرین در دفعها و اشیاء کبابها و بر آنکه چون اینها عجا چند هفت بقضاء مانند
حیوانات و اینها از امانی مانند دهان حیوانات نیست سوکت نمیتواند که در مثل جانوران برای
مقبول غذا ملذذ و شیر اینها از در زمین مرکوز گردانیده که از زمین غذای خود را بپزند و از در
و بشا خنما و بر کبابها و میوهها برسانند پیش زمین مانند مادر تربیت کننده است و لبها مانند
دندان اطحال که پیش از دندان میگردانند و شهر میگردانند و نیز فرمودند میفصل که تامل کن در این
و کباب که در هر یک که مانند و کباب از هر یک کشیده بعضی غلطند و بزرگ تری که در طول و عرض
و کشیده شدند و بعضی رفیق و باریک و میان و کباب واقع شدند و بعضی و اینها همه بسبب یک
مقتل اند و علت این و کبابی بزرگ که در میان جمیع بر یک زمین شده است آنست که این غذا بوی سطاق
کباب و جمیع بر یک جایار گردد و از آن و کبابی قوی بپخته است که آن بر یک زانکه دارد که قطع و پاره
نمود و نیز فرمودند میفصل که تفکر کن در دست گردانیده میوهها و بلبه کباب و اینها است که نامرغ
و خست است که اگر آفتی یان برسد بکاردند و درخت صبر بر و در بینا آنچه چیزهای زمین را در و در
مکب میکنند که اگر می آفت برسد بکوی باقی باشد و حکم و بر آنست که با اعتبار صلاحی که

[illegible]

1

سید علی بن ابی طالب علیه السلام

فضل از زبان اجل

برای آنکه صلح محکم شود از بر داشتن خوشه های کران که نشکند و از باد و خاک تسکین یابد
 و چون شایسته ها و نیازها و ستونهای کار توان برد و نیز فرمودند تا مل کن در عتق و قهر و زور که غلبه
 حکم عظیم برای امری آورده و خاصیت بیخنده بکوی در عتق و عتاق و مفاصل بدن و نیز مسکد و
 غلبه سودا و بیهوشی را میبندد و دفع میکند مانند شاه تیره و قهقرون و دیگر کوی با دغا و دفع میکند
 و دیگر کوی در هوا و شایان را از غلبه بیهوشی که این خاصیتها و قوتها و از دان و از داده است که
 که منقطع ساخته مرد مرا با این منفعتی که در آنها قرار داده شده است شایده که در منفعت این کوی
 قرار داد که در شایان همان مهربان و مکرر که این منفعتی که اینها را میبندد که در باد و
 را چنانچه این نیت در چنین است بلکه غذای در شایان است و در آنرا شایان که در کاف و بیخوش
 صبر و صاف است و بیخوشی از آنجا که در شایان است که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 بر دین که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 مثل آنکه کاغذ از ایشان میبندد و پادشاهان و در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 مشاهده میباید و با این که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 صراحت خواهری یافت و با این که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 میباید نورانی و خدایان و شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 معرفت کرد که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 بر از طوقا و شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
 چنانکه در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 لوح در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
 در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 از شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان

نصفه

در اثبات صانع تعالی

شکستنی و غیره بوده است سرهم با شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه مدینه
 در از و چنانچه میباید در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 خرم و من
 صنعت خلقت انسانی را در کس تفکر و در این که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 و از بد و خود و تا این طریقی و با این عالم حسنه ظاهر و پس میگویم که باطل و منظرها حسن
 تدبیر خالق عالم جل جلاله در خلقت انسان که خلق نموده است و از آن سلاله و خلاصه از طریقی
 که عبادت باشد از لطافت طعام و شراب چنانچه حق تعالی میفرماید که لقد خلقنا الانسان من
 سلاله من طین یعنی خاکی بودیم ما انسان را از خلاصه و زمین و خاک که همان عیان را عباد
 ما شایان از ارض است که انسان را از آن میجوید و میباید و در بدن او مستحیل میشود و طعام
 این غذا به سینه و نیز فرموده است سبحانه الذی خلق الارواح کلها ما تدبیر الارض و من انفس
 و قلوبها و انفس خاکی بودیم همه از خاکی و از آنجا که روید و میجوید از ارض و در تنفس علی بن
 از زمین است که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 سلاله است و سلاله از منقوه خلاصه طعام شراب است و طعام را شایان از اصل طین است و شایان
 معنی قوله تعالی من سلاله من طین و حضرت صادق علیه السلام فرموده است که نطفه واقع میشود از
 انما بوی من بر روی نباتات و انما در او شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 در میان ایشان و ظاهر است که مراد بوقوع نطفه از انسان همان نوزاد است و نطفه است
 قوله تعالی و الذی خلقنا من سلاله من طین و سلاله من طین و سلاله من طین و سلاله من طین و سلاله من طین
 در کفر فرموده است و در تنفس قوله تعالی سبحانه الذی خلق الارواح کلها ما تدبیر الارض و من انفس
 خرم داده است از آن سلاله ارض ما مبین پس این اعتبار را و از آنجا که در شایان که در شایان که در شایان
 در میان امکانات خال و تراشید و از چنانچه حق تعالی میفرماید که سلاله من طین و سلاله من طین و سلاله من طین
 خالق من ماء ذوق بودیم من بین الصلح المرامی صلیع بارک الشان و در میان تراشید
 عبادت از موضع قلاده و قنات است با سینه ایشان و بعد از آن که از آنجا که در شایان که در شایان که در شایان
 انسانی میگویند که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان
 الحی چنانچه چنانچه با حق تعالی میفرماید از آن الله عز وجل ان مخلوق النطفه جود الله عز وجل

فضل اولی الامر باقر

در بنای او و نورنا که انسان بتولد بزود زایش طفل واکو حبس نشود ان طفل و طول بکشد
استاد و بزین پس دفعه دیگر ان طایفه که او را صبح میزند که بفرع میاید و ساقط میشود در
رشتن در خال که جزء کند زکوان باشد در قفسه تن منجم از خضر اقدس و بی سبب که عمل
شده است که آنحضرت فرمود که بطنه ناس میشود در دم چنان و زبجان خالت نقطه و بعد از ان غلام
چنین بپایه نقطه خونی تا چهل روز و بعد از ان مضغه میشود بپایه ربی کوشی تا چهل روز و بعد از ان
نزد میاید و برای اعظم و اعوان و بعد از ان میپوشانند برو و عظام کوشی بعد از ان میپوشانند و
پوست بعد از ان روئیده میشود و بر او میگویند بعد از ان امر میشود بملک دیگر که بنویسند اجل او و عمل
از او و اینکه او شقی است یا سعید و جابر بن عبد الله الانصاری از جناب اقدس نبوی ص و ولایت
کرد که انسر فرمود که در وقتیکه طفل واقع شود در بطن مادر و خود پس میگردد صورت او و در
پزیریت مادر او و کون ولد و باسد و اکوات تا صد صور او و در پزیریت که مادر او و در وقت
ان طفل بر صورت او شقی و قر و بر بالای انوی و همیشه حزن مهور و ناف سر او و بطنه است بنان
مادر او و از چینه ناف او داخل میشود غذای ان طفل که مغذی بنای مادر او و خود او و طعام
شریفا و قنیه که مغذی شده است از برای ولادت طفل و از عجایب احوال طفل و بطن مادر او و آنکه
که غذای مجبور و از وقت در مبدن روح در او و آنکه نه ماه کامل شود با این احوال میباشد
از برای او فضیلت و حدیث چنانچه رواست شده است از معصوم علم الهدی که فرمودند اهل بیت علیهم السلام
و از برای ایشان فضیلت میباشد بلکه حاصل غذای ایشان عرق ترشح میاید و در بدایه
مثل از این مشك و اوی سوال کرد که ابا از برای این مطلب نظری و دنیا هست فرمودند لیکن
حاصل در شک مادر و خود که نه ماه و ناف میزند هنوز در حال آنکه دفعه نمیشود از او چیزی و فصل
و از عجایب بسیار و او شده است که بعد از ان مقدار نقطه تا چهل روز و مر که میگویند عده بنام مادر از حد
و خانه تا دیگر امر بتقدیر و دفعه و بر ولد بعد از گذشتن چهل روز میشود و خضر اما مر عده تقی علیه
السلام سوال نمود از خضر اما مر او مس که میگویند میشود که ولد عشاء نیمه میاید و بعد از
عنا او خود او شقی فرمودند اما مر متحن خضر اما مر حق علیه السلام که جواب خضر ابوبکر خضر عینی
صلوات الله علیه فرمودند اما این سوال نموی و شباهت داشتن طفل با غام و احوال پس اگر مر نور
نشود اهل خود را و انجا معش بنامید با و با قلبی کن و بد غیر مضطرب و کهای تا کنه پس تا کن میشود
نقطه و میاید و بیرون میاید و بد که شباهت با و بد و مادر و خود و اگر واقع شود نقطه و زمان

روز یکشنبه

در اثبات ضائع بقای

[illegible]

۲
یونستان
هم میرساند و فصل
با غما خورد و اگر واقع
نبود بمرمت
احوال
۴

استغفر

فضل القرآن اقل

و از جمل آنها تعظیم علوم است و هر امری حقیقتی مانند ذرات و ذرات و ذرات و ذرات
نمودن و خباطت کردن و هکذا جمیع صفتهای متکافله بین مردم که در هر یک رتبه است و طبع
و قواعده است جدا گانه پس با قوه تدبیر و تفکر و نظر در این امور که هر یک از آنها قوه تدبیر
است و برای شیوع انسان که با ایشان عظام و عروق و غیره خالق حکیم حاشا ثم حاشا و
المخالق المتبرک الموفق الاله الا هو و از جمله آنها منع دانستن جمله امور و بلکه نفع بحال ایشان
ندارد مانند انسان مدتی عمر خودشان را بیک درجه وقت خواسته اند بلکه بدانستن آن
خواهند شد چنانکه پس از این به اعتنائی با هر معانی و کتب برداشتن از علایق نبوت و از
افضل و عیال و غیره از ایشان و این صفت محال بود انتظار امر معاش به نوع آدم چنان
مشاهده میشود از حال جمله از اهل و باضات که عزلت از خلق نبوده و در کوهها و معادنها مسکن
نموده بهر چه بعضی از ذراتی بق با باطله و از جدا آنها اختلاف الوان و صورتها و صیغهای ایشان
و هم چنین اختلاف لسانها و صداها و ایشان چنانچه خدای تعالی میفرماید و من بآیه اخذت
السکرم و الزانکم از شکر ذرات لایات للعالمین زیرا که اگر نبود اختلاف الوان و السند و رتبه
ایشان هر یک متماز نمیشدند بعضی از بعضی مگر و در این متکامل مستقر امره حادثات ایشان
یا بیکدیگر و از دسترسند و نمیشد چه ممکن نمیشد و نسبت نداشتند صاحب خود
و اشتباه که در کتب ایشان و با او نمیشد بلکه بسا میشود از او را مگر هیچ و مرجع در امر حق یا
اجتنابیات بلکه لا و مرئوسا و اشتباه و وجه بخار و روح و مزاج و اشتباه صدق و کذب و عدل
و صدق و هکذا و از خلق و در شافعات بر این مطالب آنچه ملاحظه میشود از حال و در
که شباهت نامه داشته باشند بیکدیگر که می بینیم چه قدر در عشر و او بر مردم اعتبار مایل
ایشان و بیکدیگر و معاملات با یکی از آنها بدون دیگری خصوصاً اگر در بلدی قانع شوند که
غریب باشند و اهل آن محل را بخالست و دانسته نامه با ایشان نباشد چنانچه خداوند حکیم
حکمت بالعلم خود چنان اختلاف در صورتها و نوع انسان قرار داده که هر یک از ایشان بیکدیگر
کمال متماز و از او اند که اگر بیکدیگر مشتبه نخواهد شد و این برخلاف سایر حیوانات که
تماثل و تشابه و متما ایشان ضرری باحوال کوی مرتبه نمیشود مانند طيور و ما عیان و مؤلف
و مخلوق و با اینچه هم غیر متماهیست در مراتب و تفضیل و تشریف فرم و انسان را بر سایر
مخلوقات مرتبه ظاهر و مکنون و هکذا و احاطه نمودن از جنبه عقول خارج است از تعداد

فصل

مرتباً صنایع تکمیل

بسم الله لا تحسوف ان لا تسان لظلمه كما و چون في الجملة معلوم شد از ايمه ها كونه اند
ذكيه بنظافت انساني و بعضه از حكم و مضامني كه خلاق عليه السلام كه بر او واجب كذا شده است
تمام مبنایم كذا شد و خدا شريف كه محلي عليه الرحمه نقل نموده است و بخار مدني و كذا
صاحب و مشهور از بعضي اهل حديث نقل نموده است كه باقم در توريه خضر موشی ناد رحمة
خضر ابراهيم علي نبينا و آله و عليه السلام كه خداوند عزوجل بفرماند كراي پسر آدم انصاف نكرد
با من خنق نمودم قرار حال نكده معلوم بود و قرار دارد ترا بشهر مسقوي با بخار نموده و در
در خلاصه رعاك و ذممن و بعد از ان قرار دارد و در انطقه در مكان و علي ممكن امين عمر و بعد
از ان خلق كردم نقطه و اطفاء خلق كردم علقه و اطفاء خلق كردم مضاعف اطفاء و پو شاست
خضا مالح و بعد از ان ايجاد نمودم ترا خلق و بگويعتي نفس با طقة انساني با قاديان است برضا
بها غير من بعد از ان خفيف نمودم ثقل و سبك نمودم بر ما در نو كه دل نكند و دست نموده و
مكنازان بر نمودم مثلاً زك و مسبح نشود و جوارح را كه كنده شود پس در سبب است و مثلاً
سند است جوارح و بعد از ان وحی نمودم ملك ميوكتر از حامد كه بيشتر نماز و در روز او شك
مادرت پس خلاص نمودم ملك ترا بولشه از جناح ^و نمود و هنگامی كه بود خلق ضعيف كه بنوار
برای تو دندانی كه قطع و طعن ضام نماي پس مالح صاحب از برای تو در سبب ما در پستان
كه نفع بيشد از برای تو شهر كه خنكي و فضل با بيشا و شهر كه هر ملائمي و فصلان مثل
و مالح ما ختم ان شبل در ميان پوست و گوشت خون و قرار دادم در قلب با در دست و دست
و محبت تو را و در قلب بگذرت دخت مبل تو را پس بگو و مادرت زحمت تو را كشدند
و جهد نمودند و تربيت تو كه تو را غذا میدادند و خواب بفرستد تو بخوابي پسر آدم
مما بياي و لطف فرمودم نه بجهت انكه تو اصل مستحق ان بودي از من و نه بجهت انكه ما
بودي در خلق تو كه بواسطه ما بودي در قضا نمودن حاجت بعد از ان تمام نمود و متولد
و اطفاء نمودم انواع نعمت خوفاً و فاكهه صيف شفاء در زمان صراپ پس چون معرفت
خاصل نمودی كه منم بر كرد كار تو و عصيان تو بودي پس انحال كه منست بر تو
بچون نريد و سبب منم قرب بچيند بخوان مرا بدو سبب كه منم غفور و رحيم شد و تو به انكه
بنا بر عباد الله انساني و ايت نموده است از جناب قدس نبوي و آله كه ان سيد با بيا
الله عليه السلام فرمود كيفيه خلق بني نوع آدم تا احوال او را و فرمودند كه خداوند

برای کتابخانه

بر ملاحظه اینست که در
حقیقت نشانی از
است در مقام
و صلا حقیقه است
که نشانی که در مقام

میں اطلقہ النساء
 بدقولی و اخلاقی تفسیر
 میثاق از او بر روح
 حیاتیہ موقتہ مسطور
 سنبلہ علیہ السلام

الروح من امر حقیقی
حقیقہ را امر نیست مد
بلکہ متعدد و لکن نج
مشو از ان مثال کرد
سودماناۃ مشرعه

مجلس تحقیق و ترویج
توسعه و ترقی
آیه مصطفی و محمد
مسئله حد و قیاس

مذ

برای این کتاب

3

فصل اول از اقل

خودشان و نظریه تا قبل کن در خلقت بل که هیچ وضعی نمیتواند منافعه و مصالح در خلقت او
ملاحظه شده است که خلقت علم حکیم در او جمع نموده است صفت دعا را که خود زده میشود که
و در او پندیده میشود و انشیر و تنوع برده میشود و از جلد چشم و عوی کرک و اوستاده و کوشش
انها و صفت و از آنکه با وسواس میشود و عمل نمائند با احوال احوال خود را داده بر آنچه عمل نمائند
و کما بود و از آنکه با وسواس میشود و عمل نمائند با احوال احوال خود را داده بر آنچه عمل نمائند
جمع نموده است و کمال که کبر و بیشتر کوشش و زاهد تر از برای مثال کمال است که کما بود و زودی
ان و اشارت که امکان از حیوانات بگویند که قوه برمد و مشتمل بر سبزه و از آنکه کوشش
و از آنکه شست و در کمرهای طولانی مانند سفره و امثال آن نمیشود و سبزه و در بر عباد و در
و است و حار و مکرر و تعبیه با مکتب بیشتر و بیشتر بر سبزه و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
حتی آنکه ممکن است که کبر نمائند و مثال آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
و زودتر داده و قناعت و نیز بیشتر است از مر جویان و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
با چیزی که ممکن باشد خوردن آن بر خلات و بر حیوانات که در علفی و مرغی و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
و نیز کمتر است و کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
و اطاعت و با کمال قوتی که خداوند او و جعل وضع نموده است از حیوانات و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
حتی آنکه اطاعت نمائند با طفال صغار و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
بود است شکر داده و کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
بود در و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
خواهد بود و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
بود و بعضی از حکما کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
با بدلیل خوبیل باشد و کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
بنا بر آن قرار داد پس سبزی بر است و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
قوه کبر و عین عباد نموده باشد و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
که ابل از حیوانات عباد است که عباد است و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
ایشان ابل و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
بنا بر شغل و کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش

در اشیاء صانع

انوش را میسر و عمل کرده میشود و بر پشت او نشانی که میبیند و او انسان با ناک و گوش و مشرق
و ملوک و خردمند متکای خود چنانچه آنها را اخذ نمائند و در خانه خوش و سقف و سایه و از آنکه
در پشت او قرار میدهند مانند خانه خود و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
چیزی است که حقیقتا فرموده اند و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
او و اینها است بلکه اگر خوب ملاحظه نمائیم در همه اعضا او از سر و گوش و دهان و چشم و کمر
و پاها و دستها و سب و پشت و پهلو و دم و سر و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
از حیوانات و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
کن و در عبادت خلقت ما بر حیوانات از صنایع و درندگان که خلقت حکیم هر یک را بر چه میباشند
در صفت خلق نموده و با ایشان پستیهای مدبرانه و چنانکه انهای سخت تر عطا فرموده که این
اصول را بنده خدا فای خود را و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
غیر مسکونه و جز برای چیزی که ماک و مسکن دارند و خداوند چنان همه از انسان و عقاید
ایشان قرار داده که با وجود آنکه از برای ایشانست مقابله با چندین نفر از انسان محبت که
بیشتر از انسان است که فی الجمله قابل مدافعه و عدال باشند و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
مهر نابد بمحصل که اگر خداوند بنا عطا سفره قوه و ندیده و ندیده و فکر آنکه ناک و کوشش
ما بماند و خردی آدم و سر نه و اندک زمان هر راستا مثل میگردند و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
و کرا و و غایت میشود است و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
از این آدم ترش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
سک و نیک و در فرمود و نیز مفضل و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
یا شایسته صاحب خود است و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
مال و حیوانات و میگرداند و نهایت لغت با او هم میباشند و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
خاصش بکنند و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
بفرستاد و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش
و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش و از آنکه کوشش

فصل اول از بنا اقل

حیوانان را می توان به حیواناتی که از اجزای مستفاد می شود که آنها اصطفا مضاعف جزو
الن می باشد بگویند و حیواناتی که از اجزای حیوانان این محله کثرت می یابند
شدند و در کوفه ها و بناها از کله های مرده و کوه و حیوانی از دندان ها و پستانک و کرم
و دانه و از پرندگان مانند کلاغ و کبک و سگ و گاو و از انواع و اقسام حشرات و مین
مانند مار و مور و چلپا سحر غیر آنها از کله های مرده این کثرت مرده و حیوانات پیدا می شود و
بعضی از اوقات که نسله اتفاق می افتد مانند آنکه حیواناتی که در دنیا از اولاد می آید
که حشر او پیدا می شود و از آن حیواناتی که در دنیا از اولاد می آید و حشر او پیدا می شود
مستفاد می شود که حیواناتی که در دنیا از اولاد می آید و حشر او پیدا می شود
و در اینجا می بینیم که اگر چه این حیوانات از اجزای مرده و کوه و حیوانی از دندان ها و پستانک و کرم
و دانه و از پرندگان مانند کلاغ و کبک و سگ و گاو و از انواع و اقسام حشرات و مین
مانند مار و مور و چلپا سحر غیر آنها از کله های مرده این کثرت مرده و حیوانات پیدا می شود و
بعضی از اوقات که نسله اتفاق می افتد مانند آنکه حیواناتی که در دنیا از اولاد می آید
که حشر او پیدا می شود و از آن حیواناتی که در دنیا از اولاد می آید و حشر او پیدا می شود

در اثبات صانع تعالی

فرض می شود که اگر چه در این جهان از اجزای مستفاد می شود که آنها اصطفا مضاعف جزو
الن می باشد بگویند و حیواناتی که از اجزای حیوانان این محله کثرت می یابند
شدند و در کوفه ها و بناها از کله های مرده و کوه و حیوانی از دندان ها و پستانک و کرم
و دانه و از پرندگان مانند کلاغ و کبک و سگ و گاو و از انواع و اقسام حشرات و مین
مانند مار و مور و چلپا سحر غیر آنها از کله های مرده این کثرت مرده و حیوانات پیدا می شود و
بعضی از اوقات که نسله اتفاق می افتد مانند آنکه حیواناتی که در دنیا از اولاد می آید
که حشر او پیدا می شود و از آن حیواناتی که در دنیا از اولاد می آید و حشر او پیدا می شود
مستفاد می شود که حیواناتی که در دنیا از اولاد می آید و حشر او پیدا می شود
و در اینجا می بینیم که اگر چه این حیوانات از اجزای مرده و کوه و حیوانی از دندان ها و پستانک و کرم
و دانه و از پرندگان مانند کلاغ و کبک و سگ و گاو و از انواع و اقسام حشرات و مین
مانند مار و مور و چلپا سحر غیر آنها از کله های مرده این کثرت مرده و حیوانات پیدا می شود و
بعضی از اوقات که نسله اتفاق می افتد مانند آنکه حیواناتی که در دنیا از اولاد می آید
که حشر او پیدا می شود و از آن حیواناتی که در دنیا از اولاد می آید و حشر او پیدا می شود

فضل القول انما باقل

که چون عقیقه فکله فوئوه که در مزاج بروز کند حاصل شک افروید و بیفت مانند جومات مکرر
تقبل لوزن می باشد و خلفش مندی و عدم کوفت اند و از چنان دبا که وضع سایر حیوانات
است در ایشان بدو با اکتفا نموده و از سطح است ایشان چنان عا فوئوه و برای دفع بول و
سزکین هر دو یک مجروح و یکی سزکین کوفت اند و سینه اش را با زان و سینه کوفت اند که هنوز
ناسانی بستن مدهایشان که سینه کئی را میبازد و ای شکستن است و او را از است و بال و
او را پوهای دوازدهم که استیج از او باشد و جمیع بدن او را لیس پوشانده بهر که مواد اصل
او بر ما بنود و در هوا باشند و چون مقرب فوئوه که طعمه خود را از دانه یا گوشت بر که در
او زعفران بود دندان برای او بنا فرید و بجای آن مقدار صلیب خشکی با و عطا فوئوه که طعمه
خود را با آن بر که در آن بر چیدن دانه پاره نشود و چون دندان با دانه و دانه زان و سینه
گوشت خام میخورد و از اغاثان فوئوه مجزات و شد که اند دوزن او قرار داده که نرم بلیش
با و شذای غیر مستندی که در باز مبتور است از خاشاک دندان که دانه اکود و غیران
از دانه اف جوفاد پی رسیده و در حوض مرغان مین و حاصل میگرد که اتری و آن
باقی نمیند و فوئوه که تشوکن در چینه دانه مرغان و آنچه مقدر است برای ایشان برای
که مسلک طعام بر چینه دانه مرغ تنک ضعیف است طعام دانه نفوذ نمیند مگر که
اگر مرغ خبه دقیم زانی خورد تا حیث اول از او بسنک دانه برسد هر چند بطول میانی میاید
و کجا میباید است استفاء طعمه خود را بکند و حال آنکه میباید دانه را از ترش صبار
نه تمام کان پس حوصله و چینه دانه برای او مانند فوئوه مشرق فوئوه که در پیش فوئوه است که
دانه دانه هر طعمه که باید و هر دانه که دستش آید و نهایت سرشت پس بند و دانی آن
تا نه از آب کشیدن که بمشابه معنی است اخل کند تا هضم یابد و خیزد و تشوکن دار
منفعت بگوشت که بعضی از مرغان محتاج میباید که طعام را در حال خوردن جویند
خوبتر بزنند و از چینه آن طعام را بر که در دانه از آب صبار فوئوه که ای مفصل پس رنگ
و ناگون که در پروبال طاووس و از اج ملا خطه صباری که نقاشان بی سبزه از کشیدن
ن بقلم تصور و با کمال قلیو میزنند و سرفند به کوه و از آب صبار فوئوه و بطور و میاید
دندان فوئوه و مقدور تعالی است تا اسرار قانون حاکم که در دانه و از آب صبار
و با اقران جمله حیوانات از فوئوه غیرن یو کما دانه از دانه تعالی در خصوص صبار از حیوانات

کے بغیر

د کتابت صنایع

[illegible]

فصل اول از کتاب اول

[illegible]

مجلس

حکایت صانع عالم

[illegible]

حیرت‌نات صنایع تعالی

[illegible]

فضل الاول في باب اول

[illegible]

فصل اول در بیان اول

الحکم که کردی بفرمودن التوحید پس بدو سپید که من چون دیدم هر صفتی را صفا فاعل و فاعل تو
 و وجهی و دیده او را منتظر دارم که ارم که با تو از وجهی باشد محقق غیب و کمال
 ذاتی تو پس فرمود خداوند جلجل عفو فرمودم از فیض فعل تو یعنی قول تو و قرار دادم تو را
 در حوار در توبه ارم و در امان است مدیت تو به مجلسی عباد لوجه نقل کرده است که مزار که
 شده است و حضرت سید الشهدا علیه السلام و حال صغریا بنی از اوصاف و احوالات چه شرط امام
 است که خا از اربابا بیجای لغات ختم را تصویب تیرا بفرموده که شکر و شکره
 منزه میگوید که اینم در حدیثی که میگوید که اگر تو مرا از دست خود سبکی
 یا خا له الخفیات و با کاشفا البلیات و طایر میگوید که استبد و مولای من ظلم نمودم نفس تو
 و مغرور شدم و بخت خود پس بنام من را و در حاج میگوید که شدای مستقر و متوکل است بر من
 خود و خورش میگوید که خدا را استخوانش نمیکند که خدا را در خانه در مالک میگوید
 یا اله الحق انت الحق و قول الحق یا اله باقی و باقی در انانیت خود سکرند پس در کمال
 و در و جزا و شاهین در بانک خود میگوید سبحان الله حقا حقا و حد مدد و بانک خود میگوید
 که چه قدر رستی است که بگویم متغولت نصبت خدا را در جرحه در انانیت میگوید یا اله الله
 الجوی یا الله و بجه در بانک خود میگوید انت الله سوانک یا الله و کجاش در بانک خود میگوید
 استغفر الله یا الله و بلیل در بانک خود میگوید لا اله الا الله صاحبان و صفا
 خود میگوید یا واحد واحد یا احد احد و سوره بقی که قسم خاشع در انانیت است
 بانک خود میگوید لا اله الا الله محمد و اله خیر الله و شفتی که شهادت بگویند و بانک خود
 میگوید لا قوة الا بالله العلی العظیم و غما در بانک خود میگوید لا معبود سوا الله و خطا
 و انت منما بدو و خدا را و میگوید ای قول کننده تو توبه کن که بان یا الله انت الحق
 و دان در صحنه خود میگوید لا اله الا الله و کمال کوشند در صورت خود میگوید که فیض
 مژک برای موعظا سده و در خود میگوید یا مر خدا و ندیم است هم و کا و در صورت خود میگوید
 یا اله یا اله ای پسر تو پس بگو کی هستی که میبید و درده و تلبود و ارب خدا و در کمال
 قبل در صورت خود میگوید یعنی نسبت زمره تو و خله و بلیات در صورت خود میگوید
 یا حیا یا متکبر یا الله و است و سبیل نزد میگوید سبحان ربنا سبحان ربنا و در صورت خود
 میگوید و بل است بل از برای کما که کمال معجزات من را بگویم که کمال است و کمال

در بیان ارباب تعالی

از برای ندان که خود و شمر و صحنه خود میگوید که و نعم الوکیل که الله پس از ان
 که خلق فرموده است خداوند چهره با مکران که از برای ذکر و تسبیح است که با وجود و بیجا
 بر کردگار خود را و بعد از ان تلاوت فرمود اینم را و ان من عند الاشیخ بیکه و لکن کماله
 تسبیحهم و در اینجا هم منما هم کلام در اربابا اصل وجود منما هم کلام شریع منما هم
 اصول باب تو خدا از صفات ثبوتیه و سلطیه قبل از شریع و مقتضی مقدم میلا ارم امور
 که متعلق بتمام است اما اول انکه شما خسته و صفات ثبوتیه جناب تعالی با اعتبار کمال
 لفظیه بر چند قسم اند چنان شما و صفات اول است دارند بر ذات مقدس و در انکه اصناف
 و اضافت و اعتبار و ملحوظ میباشند که ملحق شده است و ان لفظ اعتبار امری اضافه قرار
 چون لفظ الله که اسم است از برای ذات مؤمن و بیجای کمال و جمال و جلالت و بیه حق که
 واجب الوجود بالذات است و در بیان اسم مقدس است لفظ حق که اطلاق شود بر ذات اندو
 تعالی از حیثیت بود و واجب الوجود بالذات چه و حق است ثابت استقامت است و واجب
 که غیر قابل است عدم و فنا و این اوست حق بلکه الحق از کل و قسم ثانی نیز بر چند وجه مشهور
 زیرا که نامعتبر است و اضافه فقط چون خالق و زاری و میوان به انما است و صفات
 حق تعالی با اعتبار اضافه ان تجاوز و موقوف و نامعتبر است و اعتبار سلطیه را و چون
 و غنی و غایب و مخوان چه املاقی نامد بر ذات قدس هم با اعتبار نفی شرک و نظیر بد است
 اطلاق غنی با اعتبار نفی حاجت است از لای قدیم با اعتبار نفی عدم سابق و لا حوائج و با اعتبار
 در اضافه و ملکیه حاجیون لفظ حق که اسم است از برای ذات مدد که خالق که ملحق نشود و باو
 انانیت و چو را به که اسم است از برای ذات اعتبار در صفت اتم و وفوت نشد چیزی از او امر
 در قم انکه لفظ علم و قدرت و اذرت و مسیت حیره و مانند انما که نسبت قدس به دارد و بیجا
 مثل انکه گفته شود اذ الله یا مسیت الله و امثال ان پس انرا صاحب صفت
 نامتدا لفاظ غار و قادر و مرید و محی و مبیح و بصیر و اندانها و اسماء الله کوینا امر هم
 انکه صفات ثبوتیه جناب قدس هم با اعتبار صفات ذاتیه اندا از قبیل صفات فعلیه و فوق
 انهم و در وجه است و بعد از انکه انچه از صفات که منفع است ثبات ان صفت منما
 در حق باری هم چون غار و قادر و محی پس انرا صفات ذاتیه که در وجه نفی ان صفات نیست
 مکرر نفی ذات پس معقول نیست که گفته شود که در و نسبت جناب قدس هم با اعتبار و قادر

فَكَرِهْنَا أَنْ يَأْتِيَهُ

مفتی

دیر پاشا صفا بیونیر

[illegible]

فضل محمد بن ابراهيم

و نه بیفته بز دل بشود پس هشام خود را بر روی دست پای مبارک آنحضرت نهاد و دست
داد و عرض نمود که کافیت یابن رسول الله و برکتش بگو منزل خود که فردای آن عبد الله
در پیشانی من منزل هشام و با او گفت که من از مردم که بیو سالی کرده باشم نترسم که طلب جویم
مسئله آمد باشم پس هشام فرموده بود که اگر جواب مسئله را میخواهی حاضر است جواب آن پس
جواب مسئله را گفتند و همچنین بیکه حضرت صفای با او تعلیم فرمودند پس در پیشانی من
آمد و با او خبر دادند که هشام بخدمت حضرت رفته و آنحضرت با او تعلیم فرمودند پس عبد الله
در پیشانی خود علامت آنحضرت شریف شد و اذن دخول خواست و داخل شد در آنحضرت و
عرض کرد که مراد لالت یکن بر عبود من آنحضرت فرمودند چه چیز است اسم تو پس عبد الله
بیرون رفت و آمدت آنحضرت و خبر داد آنحضرت را با اسم خود پس اصحاب عبد الله را و گفت
که جز البتة نکردی با اسم خود عبد الله گفت که اگر من گفتیم اسم خود را و ما را نیز آنحضرت بمن مقرر
فرمود که کلبا نکیم که تو عبد او هستی پس آنوقت من عاجز میشدم از جواب آنسرور پس اصحاب
او گفتند که برو بخدمت آنحضرت که دلالت کند تو را بر عبود تو و از اسم تو سؤال نماید پس عبد
در میان مشرف نشد بخدمت آنحضرت و عرض کرد که دلالت نامر عبود من و از اسم من
سؤال معزنا پس آنحضرت فرمودند که بیشین که ناگاه یکی از اطفال کوچه آنحضرت حاضر شد
و بیفته در دست او بود که با و بازی می نمود فرمودند با طفل که میا و ران بیفته را پس آنحضرت
گرفتند آن بچینه را و فرمودند با در پیشانی این بیفته حشایت منور از برای او است جلد عیلت
و یکو کتب رفیق و در عثمان جلد رفیق طایب است و مقرر است آب شدن که مرقطای
آتش شده آن مزوج میشود بقره آب شده آن و مرقطه آب شده آن مزوج میشود بطلای آب شده
آن با بیهوشی که از برای این مدبری باشد که صانع او باشد پس عبد الله سر خود را با پیشانی
و مرقطه نامر عبود عرض کرد و اشهد ان لا اله الا الله و احد لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبد و رسول الله و انما و جیه من الله علی خاشعه و انما ناسب بما اکت فیہ و اخوان حدیث را که
بجست اول این فصل را که مؤلفیم میباشد اشعار اصل و در حق حق قدر این مقام تمام افراد که مؤلفیم
و ظامرا این دو حدیث شریف را که شایسته است با آنچه حضرت امیرالمومنین و جناب عیسی
میر فرمودند که چنین مسئله نخواهد شد و عقل و طبع نیز چنین حکم نموده است چنانچه گفته
طحا اصحاب ناد بل خود را بر در حدیث شریف از این جوهری باطن از آن ما و بکانت و ناول

المختار من

و عیسیٰ

و در مختار جلد اول صفحه ۱۸۸

در بیان صفات شریعہ حقانہ

تأویل اول آنکه ادخال لبر و غیره با قاعده و بحال خود بدو منحوس و میشود یکی جو غنیست
و دیگری بنو طلیح است و انطباعت و ادخال جو غنیست اگر چه محال و منتهی است و
لکن ادخال جو انطباعت و طلیح امر نیست ممکن و انهم بخوبیست از آنجا تحقق و از این جهت
تأویل فرموده است بعد و معصوم السدق است که ادخال صغیر اگر چه باید بنو طلیح و غنیست
له کون زانیه است اینست که ادخال و بعد از صغیر است بدو و او خوف بر و بعد
شد از آنکه در من منتهی است فی حد فیه از جهت آنکه تحقق جو غنیست با تدوین دوم آنکه
سائر مرد و رویت چون معاند حق و پس اگر سائر میفرمود که اینست سوال نوایم تحقق
قدرت نخواهد شد و اینست که تمسک میشود بهین و انفی قدرت تقدیر است جو طلیح
در فی الجملة مشابه با سوال و باشد که او مستحق قدرت واقع شود و الزاماً لخصوص ما علم ان حضرت که لا
سائل فرق نمینمایند و وجودی با وجودی یا آنکه آنچه ان حضرت فرمودند مقدمه و و
بانی میاب و اسرار سائل قدرت و دلیل این است که اصحاب بر نموده قدرت حقیق بدیده و است
در باب اجماعیت تا هر من مع و مخالف و ایست در میان مذکور شنی غیر نیست مگر
حکما از این فرقه بلکه اکثر عامه نیز موافق اند با شیعه و مسئله عموم قدرت اگر چه ثانویه و مبا
جبا بیان میان عامه و ائمه است که در اندک آنکه قول ایشان و خوف ایشان قابل بحث
نیست بلکه در مقام همان نقل قول حکما میباشد و بیان دلیل و مطلب ایشان باید و از
ایست و راست بر ایشان این مقام آنکه ناظرین بحق بر صواب و سدد باشند تا پس
مستقیم و متسکین و انچه عمل الله فرجه میگویم که محقق است مسئله جماعتی میباشد و احکما
مستقیمین و یا حقین الرجوع که در مقدمه از ایشان الحق است و از این جهت سائر از ایشان که
و استند کنیم از توحیه و تأویل التبیان نماید و در آنجا است که از انچه ما شهادت را انچه ما شهادت را
حقیق واقع و کفایت پس حاصل کل اینست که این باب بیان نمیدانیم حق ایشان موافق
باشیم در بیان مطلب ایشان و از حق علم است اعطاء از این باب و سائر این باب و سائر این باب
فاعل مستقل که واحد از جمیع جماعات باشد بخوبی معقول نشود و اکثر اجزاء و نه کثرت وجود و
غیر آن ممکن نیست و صا انوار و در و واحد و در و واحد و ممکن نیست که صادر شود
از و زیاد از یک شی و چون خداوند متعال یک و الله احد الذات و لیست من قیل و غیره است
بجای وجه و او را ندارد پس ممکن نیست که از حضرت فرید کار صادر شود و در تبه و احد غیر آن

24

کتابخانه

فصل دوم از باب اول

فرمودند که این کتاب مبین است و کان اول من تبتی ولم یطعن فیہ ناطق فی الارض
 و هو... است که نزل عالم اقامه را و حضرت موسی بن جعفر است و در این کتاب
 سوال نمودند از جناب که قیام نامی توحید را فرمودند و چون نازل شدی لایق بودی و از هر مذهب
 و حقانیت و سواد و موقوف محبت نامی صفات الهی و قیام علو اکبر و توحید در کتاب توحید
 نقل شده است از جناب که فرمودند و کان الله حیاً حیوة حادیه بل حی النفس و مالک لم یزل
 له القدره اشیا ما شاء حیث شاء بمشیة و حضرت رضاء فرمودند و بعد از آن صفاتی قائلان
 فایم نزل واحد اکمالاً لاشی مع بلا حد و لا اعراض ثم خلق خلقاً مبتدعاً مختلفاً باعراض و حدود
 و حضرت جواد علیه السلام فرمودند و فی این کتاب توحید و الذی کان یسئل کل شیء ثم خلق کل شیء
 کتاب احتجاج از حضرت امام علی نقی نقل نموده که سائلی عرض کرد بخدمت این جناب که آیا خداوند
 از این است و بنموده است شیء با خداوند پس از آن خداوند خلق فرموده است اشیا را از
 خود و اختیار فرموده و از برای خود اسما حسنی را و آیا اگر اسما و صفات خداوند بودند قدیم از جناب
 و جواب فرمودند که نزل الله موجود پس از آن ایجاد فرموده هر چیزی را که اراده خداوند با و تلقی گرفت
 و حضرت جواد علیه السلام عرض نمودند بخدمت این جناب که میخواهم بدان عقاید خود را عرض نمایم و حضرت
 شاکر عرضی فرموده است بان ثابت بشود خداوند را و وقت بنایم بن تمایذ فرمودند که عرض
 کرد که عقیده که منی قدام حد است لیس گفته شیء و جنس نیست و صورت و جوهر و من
 نیست بلکه جوهر جسم اجسام است و صورت جوهر است و خلق گفته همه اعراض و جواهر است
 و پروردگار همه اشیا است و مالک هر شیء است جامع و مدبر هر شیء است از این جهت
 فرمودند که یا ایها الناس هذا الله الحق دین الله الذی ارتضاه لعباده فثبت علیه ثبوتاً بالقول
 الثابت فی السیاق و اینها و از خود و از هر چه میسر شد در کتاب احتجاج نقل نموده است
 از یزدی و میرزا اندک بخدمت جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و ان جناب احتیاج فرموده است
 بالایشان و مجادل با حسن نموده است بالایشان و فرموده است که چه باعث شده است شرا
 و قائلید از نسبت اشیا تا اگر بعد از تسلیم ایشان بحدوث همه اشیا فرمودند لا سکر و الله القدره
 و تمام حدیث از فصل اول توحید ایراد نمودیم و مقصود از تعداد نمودن اخبار است و این مقام زیرا
 که اخبار در این باب بحدی که ممکن نیست احصا از آنکه هر یک را بحدی که مراد بیان نمودن مذهب
 اهل بیت طاهرین است صلوات الله علیه و جمیع آنکه همه آنها با تصریح و الطهور

در اثبات صفات نبوتیه ذات حق

والمطابقه والاکرام دلالت دارند بر توحید و حدوث اشیا یعنی از اشیا نبودند و پس از آن
 دارند بر اینکه کان الله و لم یکن مع شیء و غرض از اثبات حدوث و ثابت است که گفته شود که
 زمان و زمانیان در تحت فلک محدث الیه است بلکه مقصود آنکه معاد اول عقل و نقل است که ب
 و چون خارجی اشیا نبودند که از حضرت او بی کار نبود بود است و نزل و از خود و از
 نبود است بلکه لا صلا به بالعرض و این مطلب از ضرورت شرع و عقل است و مقصود دلیل مذکور که
 اسما را بر این گذارند از آنکه بحسب وجود خارجی مولا خصوصاً صادر اول که عقل اول باشد
 نیز ممکن است از حدیث آمده خود که ذات باری تعالی باشد و نیست تقدم علت معلول از آنکه ب
 رتبه و معنی حدیثی از این نبوده است و مرتبه علت بحسب وجود خارجی و مجرد همین
 تمام اعتبار بر این پیدا نموده است و اشیا و بطریق این از حیثیات عقل و شرع است
 چنانچه معلوم شد و بعد از آنکه موضوع پیدا خواهد کرد چنانچه باید تحقیق نماید که هر یک از
 این دو استثنائی است که میسر نموند و را برهان ثابت است و او را که است از تحت
 و قواعد علمیه برشته و آنچه از آیات که دلالت دارد بر خلاف آن که اگر او را نخواهی تعداد نمائی در
 کلام مجید زیاده از اخبار آیات خواهد بود که دلالت دارد بر خلاف دعای ایشان و اخبار وارد از
 خبر بیدار سید عالم علیه السلام است که من اوصیای الله علیهم جمیع و هر چه در خطب منقول
 ایشان و اعمی ما یؤید از ایشان که الرزق تو مبدل آتی خواهد شد همه آنها را باقی
 و توحید است بلکه نماید اگر وفق دهد و الا باید طرح نمایند آنکه تصحیح کرده شود و از این شرح
 فرستاده پس نموده است و قائلید که الواحد صمد منزه عن الوجود و المستثنی عن الوجود
 این قواعد نیست مگر استحسان و تخیل و خامساً باید آنکه ذکر شد از حجات و صادر اول که عقل
 و از آنکه اعتبارات باشد که تجلی شش از خود صادر و اگر امور و جوهر و نفس الالهیه اندیشه نماید
 اوست و صادر از خود و صادر باقی عدد و شش و صد و هزار و صد و هزار و صد و هزار
 متعدد باشد و خود را که قدس و بی بی باشد پس باطل خواهد شد و همین آنچه
 تفسیر شد از اصل و قاعده که الواحد لا یقدر منه الا الواحد و الزان امور است و او را
 اعتباریه محسوسه نیست چه ضرر دارد که این اعتبارات نیز مثل سایر اعتبارات باشد از
 منسوب و اضافات که نسبت بمبدأ اول که ذات اقدس تعالی باشد میدهند که بان اعتبار
 برای امور و از خود صادر و بدون لزوم دادن تعدد و کثرت در ذات باری تعالی

و اینها

فصل فی بیان احوال

است لکن اگر آن فاعل بالاختیار باشد پس باید از استند و کثر و خادری عشر آنکه اولی حققت
و ثقلیت و ضرورت و جامع و انشاف اهل عقول قائم است بر آنکه لا مؤثر فی ایجاد الوجودات الا الله
مجانر و شمع و آنچه مفاد بلکه هیچ ماین فاعله در مقامات که ناپسین نمودند حکما است که مؤثر و معلول
اجزء علت متوسطه است مؤثر و متوسطه علت علیها که برین عقول یا استند بر او که هر یک از آنها
علیه قائم نام الاثر یک دو معلول خود و آنچه که مستوجب براری نعم است همان صادر اول است
که عقل اول باشد که علت قائم او همان ذات باری تعالی است چنانچه از معلولات که در عالم سر و خلق
مستحق است مستوجب نعمات صادر اول و آنچه در تحت و است که غلاف آن معلولات و عقل
قائم خود که نام الاثر یک دو فاعله وجود محال خواهد بود چنانچه از تحقیقات خصم است در
و آنچه است که آنچه ذکر نمودند در این مقام منافی و مبایز است باقیین شده است در علوم الهیه از
استفاصل اشیا بقوا اقدس نعم و از این محتمل شیع نموده است شیخ ابوالبرکات نهدادی بسکایانیک
ایشان نسبت داده اند معلولات اجزء را بشو علت متوسطه و متوسطه را بشو علیها تا آنکه واجب
است که در آنها واجبند پس در اینجا واجبیم و حجاب را او گفتند که این فرض شیع بر ما نشسته است چنانکه است
ذکر او که هر متفق اند بر اینکه لا مؤثر فی الوجود الا الله لکن قوم ساعیه و ساعیه نمودند در مقام
تفہیم و تفہیم که استاد دادند هر معلول را با علی نمودند و علت و بر حقیقت بعضی را خجاست که این جوابی
و هر استند بر کلام در معنی این دلیل است از صحیح و مناد و اینکه این دلیل ناقص است
یا آنچه نایستد از شرع و عقل از قواعد و توضیح نمودن اعتقادات روشنا اول فن و ربط است
دلیل و فاعله مذکور ندارد و از این محتمل است که اخوند ملا عبدالرزاق بمقتضی نظر و
مضمین خود تسلیم نمود و برآمد مذکور و چنانچه در شوارق است گفته است که آنچه مستفاد
میشود در این مقام از مقدمه مهمل است که جایز است اینکه صادر شود از عقل اول که مناد اول
است عقل ثانی و ثالث اول با هم در مرتبه واحد بر سبیل استقلال بدو و آنکه مستند ثانی
بشود مبدأ اول و این منایست یا آنچه ناپسین شده است در علوم الهیه و آنچه مناط توحید است
که هر چیزی مستند و واجب الوجود است لکن از آن جواب گفته است که همین وجه باعث شده است
که قوم اعتنا بخدا در معلول اول نمودند یعنی آن معلول اول که عقل ثانی باشد باعث و جوی
و منفعل او مبدأ اول و اگر واجب الوجود باشد صادر خواهد شد عقل ثانی پس معلول
صادر را اول مستند و واجب الوجود است و بعضی استقلال و منفعت بر نفس جبر که این جواب

卷之四

در اثبات صفات نبوی و بر حاشیای

بطل است دفع ابراهیم و مؤدا و ان ذر اگر نیست معلول عقل اول بواجب الوجود مثل این
عقل اعتباری پیدا است پس جریح چنانچه صریح می آید است که از برای عقل و نفوس
بنزانی است و او را و اختیار و مشیت است که بنفوس از ان ملائکه اخوند ملائکه و مرحوم سوال می
از او که آیا از برای اول نفوس طفره خواهد بود یا نه جواب گفت با و که تو با این خفایت و صغر
جست و خنت کمال طاری نفس را طفره خواهی بود پس چگونه میشود که از برای ان طفره
جلالت نفوس را طفره باشد و در کوه مراد نیز بخوند ملائکه و از ان صریح می آید که کوه است
که از ادوات و سابط مطابق با اراده الهی است چه و سابط اگر نیز باشد چون عقل و نفوس
ظلمت پس اراده از ان اعمال عقلی صرف و بهر حال است محال است را طفره و نفوس و از ان که
و ساد با ناست طفره طایع عنصر نیز از ادوات و غیر ان پس با شود و او را اختیار نیز ندارد
بلکه فاعل بالطبع هستند الی آخر پس بعد از انکه ثابت شد که از برای عقل و اول ان اختیار
است و فاعل با اختیارند مانند افعال حیوانیه پس هر معلول نیستند خواهد بود بعقل
خود مستقل مانند معلولان عبد که فاعل با استقلال و انکه فاعل عقل و مشیت که من
ند از نسبت که عقل عبد را بخود نداده مشیت که عقل عبد منسوب خواهد شد پس با سابط
و نسبت با و افعال واجب هم را بنویسند با ناری هم بلکه آنچه از معلولان که منسوب به حضرت
از ان بدکار است عالم امر و خلق غیر از افعال حیوانیه و سابط معلول را و از ان قبیل ان عنصر
اند که جمیع انها مستقلند از برای ندرف مشیت او و حق هم و هر انها مانند فعل حضرت اوست
کار حل حلاله و ناسبا با نکه از جواب بنام از خصم و بنییکه در مقدمه مقوله قرار دارد و است
مشیت هم خواهد بود در فلک اول و ما بعد آن از ان که نیز که فلک اول صادر پیدا شد از عقل
اول ثابت خود که امکان باشد پس ملائکه مؤدا و حال خود با ان چیز خاصه که امکان است
باشد سبب علت نام است از برای صدور فلک اول از عقل اول و ظاهر است که ملائکه این جسم
ربطی ندارد بهیچ علت خود که واجب هم باشد ناگفته شود که فلک اول نیز مستند است بهیچ اول
ناست از ملائکه جسم پس علت خداوند است بهیچ اول از ان دفع ابراهیم ابوالبرکات بلکه ابراهیم
است چنانچه ظاهر مؤدا است ثانی عشر که با هر عدد بهیچ تمام میخایم بطلان این دلیل و فاعل
و اگر این جواب نام وجوب است و در اهل بصیرت و دانش و کسانیکه مستقیمین شرح خاتم المتقین
و صدور کسب اهل بدایت ظاهر از سید سلوان الله علیه هم چنین میگویند که این بیکی که

کتابخانه

فضلہ بن ہارون البیہقی

[illegible]

باب

دریافت صفات بودیست

[illegible]

۱۱۱

۹۱

مختصر و مریات

نزد ایشان بلکه مکررند این نحو از تقدم در مطلق ماسوی الله تعالی بذات واجب تعالی
و این حرف اگر چه غلط و محال است چنانچه تحقیق نموده اند از ادوات و احوال و هم
چنین در مسند قدم و حد و عالم نیز خواهد نمود و شد است اما لکن کفایت در جواب از دلیل بدو -
خواهد نمود و تقصیر علی الحکم چنانچه ظاهر و مویداست زیرا که در این مقام میسرند شخص مجیب را که
بگوید که چه ضرر دارد که علت وجودی بوجود او همان حکم اولیست که مقدم است و محو
بذات و حکمت و لازم وقت و ممانعت و مقاربت دارد در وجود و حکمت و اولی و نفس
بنا و اولی از قبل حلت و دفع از اولی تقدم ذات واجب تعالی علیه بونی نقول و اولی تقدم
مقول بعضی از علماء بونی بعضی بمر و امثال آن اینها هر قدر که خصم است بر آن اگر چه آن
باطل است نزد اهل شرع و اما لکن ما نیست این دلیل منافی است بتمام بودن اولی اول
ایشان را هم و تدبر همان ایشان است و تقدیر اولی موند بسیار است اما بنویسد که
واجب است با تدبر اولی خود آمد بشر و احسن و اولی شد باطل آن و عدد نیست آن و اولی
بلکه به فراوانی و جواب و تفصیلی که تقدم میان آن و نیز متکلف نمودند در مذات
مقول بوجود و نحوه و اهتدای که در این مقام میسرند بتمامیت و این اول که تقدیر
اما و جواب آن موجب اصول این است مقدمه ای تمام صرف همان مقدمه است بونی
مسبب با مقام است و آن است که بنای عدل و امثال این مسلک بر کفایت نمودن قاضی حکم
قواعد شرع است الا که بنای حقیر مجرب بیان نمودن مطالب حقه است لکن بیهوده و بیهوده
نقل نمودن کلام جلاله از علم را سخن خادین ممدین است رضوان الله علیه بر آن حد مجرب
و بعد از این برایت اجبار و باب حد و شکار و بوجه و استدلالت در باب
فرموده است که در قریب زمان ما چون حریفی شد ندردم بمطالع کتب فلا سفد و انراض نمود
از خوض در کتاب و سنت و اخبار ائمه الدین زیرا که بعد از ایشان سب شده است از مجرب شدن آثار
ایشان بملاوات الله علیه و چون قاطع شدن تحقیق سعه غیبه علی قدر سهو و میل و اندر زلال
سوی شجاعت متضللین فضاوا و اضلوا پس مان جبهه و ارد و ساقیم در این باب اکثر ائمه و
انبار را که نیز شک و ارباب است با سب و سب است دینه کف و وقع نماید شجاعت و خیر
شکوک مضللین را اما اگر تشدید کرده شود قواعد دین و اجتناب کرده شوم بخط رب العالمین
را چنانچه روایت کرده شده است از جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله اذ انظر البعد

دائیات حفات شریہ حقا

فی شئی فیضی علیهم السلام و در فضیله و کمال و اساس انجمن و نیز محمد صیاد احمد در
 باب تقاضات و دریافتهاست که بسیار از مردم و ارباب مایل بودند تا از اهل بیت و
 مستبد شدن باری خودشان و از آن قبیل است که آنرا میگفتند مسلک حکما را از اهل بیت
 خدوا و اخلاوا و لم یقر و ابغی و الا کتاب بلکه اعتمادی نمایند بر عقول فاسده و ارای کاسده و خود
 تاویل نمایند از شریعت و بگویند که در این کتاب است از حدیث منسوبات علیهم السلام و مرقم و قیاسی
 فی حدیث ایشان نباشد بانه نه در نوع و شکی نیست که مستبد باو میشوند و فقیر من است و غیر
 مدیست اهل ایشان مگر شریعت و ما عبد و است پس یعنی ریشته مردمند و شریعت یعنی باطن ایشان
 و این طایفه بجهت حسن ظن ایشان بیهوشانی کافرا اعتقاد بدین و مذحبی ندارند تا آنکه فرموده است که
 خداوند عالم فاعل با اختیار است و مجبور نیست در افعال خود و آنکه تقدیر علی کل شیء قیروا که
 اراده او تحقق یابد و برای آنکه خلق نماید از آن اشیاء عالمی که از حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال
 خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال
 قیومیه و استعداد قدیمی تا آنکه فرموده است بعد از آنکه از کلام که قول بقدوم عالم و بمثل و دخیونی
 و همه چنانچه میگویند کفر است و از آنکه سبب از آن حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال
 میفرماید و بعد از آن حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال
 این حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال
 کتاب و تحقیق از ایشان معتقد شد بعد از آن حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال
 و احد را بعد از آن حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال
 صوت خود و بعد از این طایفه و آنکه نوثری نیست در ایجاد موجودات الا الله سبحانه تعالی
 حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال
 و سه او را احقر من میگویند و آن با اصطلاح ایشان عبارتست از شیطان و فاعل خیر و زور
 ایشان بر و آنست که بلباس ایشان عبارت از واجب تقدیر است و تقدیر است و اکل الخیر و اکل الخیر
 مشرکین و بت پرستان شرکاء خداوند را با اعتقاد خود و ایشان شفعا میدهند چنانچه در قرآن است
 و بعد از این حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال خود فرموده و در حدیث منسوبات علیهم السلام و کمال
 را مغزول در افعال خود و نمیدانند و این طایفه از حکما که مدعیند با آنکه مراتب ادراک
 ایشان بتمامی رسید و است که محتاج با ارسال از انبیا نبی باشند در مقام معرفت بلکه انبیا

فصل دوم از باب اول

مبعوثند برای نوازش العقول مرتبه کفر و شرک ایشان بحدی رسید است که مغرور شده
حقبانه و قدر را در عالم ملک و ملکوت او را ساکاش ایشان معتقد میشدند بچند موس و الفا
معتقد و تبیجاته از اصل امر با آن سبب بدین بیابان نشدند بدین سبب بدین
نمودند این طایفه را در این زلالت و توجیه و تاویل نمودند کفیات و ضلالت ایشان را و عجیب
این گروه از علمای اسلام که چگونه غافل شدند از این معنی که کتاب پروردگار ایشان و سینه پیغمبر و
انوار هدایت بی ایشان صلوات الله علیهم جمیع احوال انبیاء و پیغمبری از ایشان بی ایشان
حق است بکلیت و غیر از این چگونه میشود که این امر عظیم که مدار ایجاد و خلقت است که اساسی است
از سبب اصول این را احوال که را با شده و اگر بفرمایند این عقول معالوات و احوال آیه
از آیات و در حدیثی از احادیث و در تاریخ از تواریخ و همچنین بسیاری از اعتقادات حکما و
متبعین ایشان از اهل سید و پیغمبر و غیره است که و آیه شده است از آیه طایفه
و حال احوال ایشان اعتقاد بحدی و غیره این چنانچه حضرت امیر المومنین فرموده است سولی
من صریح السامانی عرف باسم طریق الرضی زیرا که ایشان عالمند بسوالات زردی حرمین
چنانچه و اخبار شریفه وارد شده است که اربع طایفه ایشان زیارت مینمایند عرش ادره شب جمعه و
است و مینمایند علوم بدیده را در زیارتی و اسرار حکما آنچه مینویسند از روی حدس و گمان و
است بدیده و از آنکه شیخ شریف بنیاد الدین علیه الرحمه و چند معجزات و اکتشاف متعجبی شده اند و
این طایفه را آنچه در موضع از آن مینویسد که غالی نسبت داده است شیخ شریف بنیاد الدین علیه الرحمه
را با آنکه شیخ و آخر شفا قائل شده است بحشر اجساد و بعضی از محققین گفته اند که شاید که متزلزل نیست
از شکی که شیخ بر قیامت بازلت عالم و ابدیت او و اخف تنافضت با بعد از چنان و نه آن
لفظ که مکتوب است که الله میفرماید پس خود نمونند و اندر احوال عالم حکما و تفحص احوال ایشان
اندیشه را بر سر ایشان از این معنی است مناقضات و معارضات و از جانب دیگر از اصول
فرموده است که از این عالم این عالم این نظم خیر نفس است و احوال تمام است
و و ابس و سبب فی نفس و احوال و حق است پس منقذ نیست ذات او از این خیر نفس و حال
آر و اسطال ذات او از این حال نفس است ذات ماری نمونند از قیاس است پس در حدیث
و انشی است از سببی قول بقدر تمام و این معنی مینویسد از برای مقتضای احوال
عالم را و آنکه از این احوال است پس در حدیث از این معنی مینویسد از برای مقتضای احوال

در اثبات صفات بتوئیة حق

ثبت نمودند متکلمین حدود عالم را حیرت انگیز حق نموده و متنی گرفتند پیرامون
عالم را در ازل و جواب دادند از حکما با اینکه ذات اقدس تعالی کمال است افاده فی نایب اثبات شد
ایشان را از آنکه صدق است که حق تعالی کامل بالذات است و قیاس است و لکن کمال او همین کمال مخصوص
باشد و اما آنچه که قائل نمیشود غیر او تمام و ممنوع است به این کمال این صفات بتوئیة حق نمونند و در حدیث
کمال مخصوص دنی همان نظر حق تعالی است و در حدیثی از اهل کمال است و آیه حق تعالی است
و آنچه در حدیث است که کان الله و لکن معنی حق تعالی در حدیث حق تعالی است و الله الا حقیف و قد بان
ولی با و فی مراد و نیز در جای دیگر از اشکون در حق تعالی و کفایت طایفه مینویسد بیت
ایکم در علم جاری خو نشینده از علم حقیقی بود سر کرم بکلیت یونانی دل سر در حکمت ایست
نکی ز شفا شفا طایفه و زکانه زهر و طایفه با چند زنجبیران مانی بر سفره چکر یونانی
نکی بنظر اشعفی لیس و مانده کاسه ابدی شور المومنین فرمودنی سورا سطلو تو چه میطلبی
شوران جوی که عظمای ز شفاعت یانی آقا در باطل حقیقت آورده کن با مان شریعت و چون
تا چند فقرات در حق وین بر حسب بهر حق رسو کردت باین بشر بر حان ثبوت حق تعالی
علیکم مطالبان این میدان که فریب شایطین با حذر نیت بیدنی خشت کتش بر چه حین
نمی بیند کتب افتخار پستی کتاب خدا در حق و بر شریعت مستحق و نه دل حقیقت مرقصی
فی بجز از مرقع الحق شریعت در خدا و روح سانی زرم و وسیع بود در بهمانی و روانه
اگر چه اصحاب سخنان در باره این طایفه زیاد گفتند لکن اقتضای جمیع قدر از کلمات ایشان
مقتضای کفایت از برای احوال سمیرت و انش پس است احوال و تمام کفایت تمام مرقع
را بحدی از اخبار را ثوره از احوال صلات الله علیهم جمیع در کیفیت ایجاد اول مخلوقات
لکن نور جناب خاتم النبیین صلوات الله علیه و نه و حدیث حاجه من او میباشد و در حدیث
اینست خلقت باقی موجودات و بان نمونند که ثابت شده است باینست اخبار مقدم شد بر حق تعالی
چنانچه در حدیث و آل توحید از سبب حق تعالی در حدیث حق تعالی در حدیث حق تعالی در حدیث حق تعالی
آیه بی سید زبانی حمزه تمالی حق تعالی است که گفت است بید مراد بتوئیة حق تعالی بنیادین
بمیفرمود بر سرست که حق تعالی در حدیث حق تعالی در حدیث حق تعالی در حدیث حق تعالی در حدیث حق تعالی
علا بر این ابی طالب صلوات الله علیهم جمیع از نور عظمت خود که عبادت مینمودند پروردگار را
خود را قبل از خلق نمودن همه مخلوقات که تسبیح شریفه و تقدیس مینمودند حضرت افریدگار را و

در اثبات صفات بتوئیة حق

فصل دوم از باب اول

و نورالین را پس بجهشت و نورالین از نور فرزند حسین است و نور حسین از نور خداوند است
و فرزند حسین افضل است از جهشت و نورین و حضرت صادق از حضرت امیرالمومنین
نقل کرده اند که فرموده است بدستیکه خداوند خلق فرموده است نور محمد را قبل از مخلوقات به
چهار هزار سال و خلق فرموده است آن نور دوازده حجاب الحدیث و در نیست که مراد بدوازده
حجاب که خلق شد با نور اقدس نبوی صلی الله علیه و آله الکنایه باشد از اثنا عشر صلوات الله علیه
اجمعین و در کجائی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که اینجاب فرمودند
چهار سال که ایند بر سید خداوند تبارک الله همیشه متفرّد بود و حدیث خود و بعد از آن
خلق فرمود محمد و علی و فاطمه را پس گشت نمودن ایشان هزار دهر و بعد از آن خلق فرمود خداوند جمیع
اشیاء را و جاری ساخت طاعت ایشان را بر همه خلایق و نیزه بجایز او الحسن و الحسین که است
شمیدنی است که در کتاب او اخذ نمود که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند است
له بود است خداوند و دل در خلقی نبوی و پس از آنکه بدین خلق نمود است آن نوحیه خفا
و بعد از آنکه در پیوسته است پیش از این خلق انبیاء و مرسل و رسی و سموات و الارض
و بعد از آنکه در و منته و آمد و نحو اینچهار صده است و چهار صده سال و چون خلق
فرمود است خداوند نور غیر ماضیه معنی مدعیه و رانی ماضیه است پس از آن بدین
الله عزوجل که ایستاده بود پیش و تجدید حقیق را می نمود و خداوند تمام نظر می نمود و بتوی او و
رنگ نمودی بنزد من توانی بر او قصود دینی بخمار از خلق من و غرت و جلالت خودم که الزم
نوعه ای نمود که ایستاده که در او است از دین او را دوست میدارم و هر کسی که تو را
از من بدین و از دشمن من پس بدین نور آمد نور اینجاب بلند شد شیء او و خلق فرمودند
از آن نور دوازده حجاب که حجاب اول آن حجاب غرت بود و بعد حجاب عظمت و حجاب غرت
و بعد حجاب حکمت و بعد حجاب جبروت و بعد حجاب حمیت و حجاب نبوت و بعد حجاب کبریا
و بعد حجاب قنوت و بعد حجاب منزلت و بعد حجاب سعادت و بعد حجاب شفاعت و بعد از آن خداوند
ار فرموده است نور رسول الله را بر ایند داخل شود در حجاب قدر است پس داخل شد محضرت
و میگفت سبحان العلی الاعلی و باقی مانده بر اینم و آن دوازده هزار سال و بعد از آن امر شد که
خل شود در حجاب طهت و در آن سده و در میانغت سبحان العلی الاعلی و در دوازده
سال و بعد از آن امر شد که داخل شود در حجاب غرت داخل شد و میگفت سبحان الملک المنان

اثبات صفات نبوتی حق تعالی

تا و هزار سال و بعد از آن امر شد که داخل شود در حجاب حیثیت افضل شد و میگفت سبحان
عنی لا یلیق فیها ارسال بعد از آن امر شد که داخل شود در حجاب جبروت و انشاء میگفت
سبحان المیزان که رحمت هزار سال و بعد از آن امر شد که داخل شود در حجاب رحمت داخل
شد و میگفت سبحان رب اعظم اعظم بقیة ارسال و بعد از آن امر شد که داخل شود در
حجاب نبوت داخل شد و میگفت سبحان ربک رب الفرة عما یصفون شش هزار سال و بعد از آن
امر شد که داخل شود در حجاب کبریا داخل شد و میگفت سبحان الیقین ففتح پنجاه هزار سال و بعد از آن
امر شد که داخل شود در حجاب عزت داخل شد و میگفت سبحان العبد الکریم چهار هزار سال
و بعد از آن امر شد که داخل شود در حجاب رفعت داخل شد و میگفت سبحان ای مهابه و الملوک
سه هزار سال و بعد از آن امر شد که داخل شود در حجاب سعادت داخل شد و میگفت سبحان
من یرید الاشیاء و لا یروای و هزار سال و بعد از آن امر شد که داخل شود در حجاب شفاعت
داخل شد و میگفت سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم هزار سال و بعد از آن حضرت یه
سومین آیه فرمود است که پس از آن خلق فرمود است خدا و ما را نور محمد صلی الله علیه و آله
چست در پای از نور و در هر دریائی علومی بوده است که عالم بود او را احدی غیر از خدای تعالی
فرمود بنور اقدس نبوی صلی الله علیه و آله که نازل شود در بحر عزت پس نازل شد آن نور در آن
دریا و بعد در بحر صبر و بعد در بحر خشوع و بعد در بحر تواضع و بعد در بحر رضا و بعد در بحر وفاء و
بعد در بحر علم و بعد در بحر تقی و بعد در بحر خیر و بعد در بحر انبیا و بعد در بحر عیسی و بعد
در بحر مرید و بعد در بحر همدی و بعد در بحر صیانت و بعد در بحر حیات الله تعالی و بعد در
تمام این دریا پس چون خارج شد از این دریاها فرمود خدای تعالی یا حبیبی و یا سید رسولی یا
اول مخلوقات یا آخر رسالت الشفیع یوم الحشر پس افتاد آن نور بر سجده حقیقه و بعد از آن بر خدای
در خدای شد از آن نور قطراتی که عدد آن صد و پست و چهار هزار قطره بود پس خلق فرمود
خداوند از هر قطره از آن نور بیغمیری از بیغمیری از و چون کامل شد انوار بیغمیری از مخلوقات نمود
و احدی نور قدسی بودی تمام از خوف و محبت و طاعت و عبادت و بعد از آن بیغمیری از نور
افروید طاری و میسند سبحان من سوخته که بهل سبحان من سوخته که بهل سبحان من سوخته که بهل سبحان من سوخته که بهل
و ستر پس در فرمود احد و یا ایستاد که میسند سید را از این سید سید میبارت بود و از جانب
قدس نبوی و در من نور اله انت لاله انت و عدل که شد با یک خست رتبه و بعد از آن

فصل دوم در باب اول

پس نمائی رسید از جانب حق تعالی بوی اینجاک استحقاق است صفی و انتخبید و غیر خلق و امثال
افزودن الناس و بعد از آن خلق فرمود از نور محمد جوهر را و قسمت نمود و او را بدو قسم و نظر فرمود
بوی قسم اول بنظر هیبت پس گردیده است آب خوش کواری و نظر فرمود بوی قسم ثانی بنظر شفقت
پس خلق نمود از او عشر و شتر شتر عرش بر روی آب و خلق فرمود کرسی را از نور عرش و خلق فرمود
از نور کرسی لوح و خلق فرمود از نور لوح قلم را و فرمود بقلم که بنویس محمد بر پس بقی بقلم بر
سال سکران از کلام خداوند و چون افاقه حاصل شد برای قلم امر شد که بنویس عرض نمود که بنویسم
بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله و چون شنید قلم اسم محمد صلی الله علیه و آله را افتاد سجده نمود و قسم
و عرض را سبقت نامه بود و در چهار سبجات اللهم اعظم بعد از آن بنویس است از سجده و
لا اله الا الله و محمد رسول الله و بعد از آن عرض نمود که ای سرور کار من کیست این محمد که
ساختی و ز با اسم خود و ذکر در این که خود و حی است که ای قائم اگر بنویسد خلق غیب و معلوم
و بعد از آن خلق را و او است بشیر و نذیر و سراج منیر و شفیع و حلیب پس این سبقت
پنجم شقی شد قلم از طاعت اسم محمد و عرض کرد السلام علیک یا رسول الله و جواب شنید از الله
که ای محمد و بعد از آن سبقتی و حجتی در و بر طاعت و زاین حجتی است که بنویسم نیست جواب تو
و بعد از آن شد بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد
فرمود و استند و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد
از این است و اما در قیامت و بعد از آن خلق فرمود خداوند از نور محمد صلی الله علیه و آله بنویس
فرمود و ایضا بنظر و طاعت و سخا و امانت و واداء است و او را از برای او ایاه اهل طاعت
خود و از این فرمود استند و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد
فرمود و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد
خود و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد
از این است و اما در قیامت و بعد از آن خلق فرمود خداوند از نور محمد صلی الله علیه و آله بنویس
فرمود و ایضا بنظر و طاعت و سخا و امانت و واداء است و او را از برای او ایاه اهل طاعت
خود و از این فرمود استند و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد
فرمود و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد
خود و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد فرمود و بنامه بوی و ضا و قد

در اثبات صفات شئیه یاری تعالیٰ

ارض کل آن بردوش ملک است و ملک بر روی صخره است و صخره بر روی تپه و تپه بر روی
حوت است که ماهی باشد و حوت بر روی آب و آب بر روی هوا و هوا بر روی ظلمت پس منقطع
است علم خلاق از ماتحت ظلمت الحدیث و آنچه در این اخبار است منافاتی ندارد با اخبار دیگری که
شده است باینکه اول مخلق الله هو القلم و الامداد و غیره و ملک خدای تعالی مجموع النور و الیقین و
اینچه در این اخبار است تفسیر ملک متواتره وارد شده است که اول مخلق الله نور جناب خدای تعالی
صلی الله علیه و آله و اهل بیت ظاهرین اویند مجموع النور و الیقین و اخبار نیزست حدیث بر این
جمع و قرینه بر آن ثابت است که انما خلق الله نور و جناب خدای تعالی مستبرر علی سبب او
از صفات ثبوتیه در بیان آنکه خدای تعالی قلم غلام است و بعد از آن صفات ثبوتیه جناب
اقدس تعالی است و اینکه خداوند متعال عالم است بجز معلومی و غیر معلوم و نیست و نه و است
پیش از وجود آنها تفاوت ندارد و با علم او بآن اشیاء بعد از وجود آنها در ازل میدانسته است
ابدانه با وجود همه اشیاء از زود او و پیدا و ظاهر است و دلیل بر اینها و جوی است از این
و اول عقاید و نقلیه و دلیل اول همان استند اشیاء است بسوی حقیقه چه همه مکانات از وجود
اویند و علم آنها و جمیع کمالات آنها منتهی بجناب واجب الوجود است و کسی که وجود همه اشیاء و کمالات
همه آنها از او باشد و باو منتهی شود محالست که او ایضا باشد با جمل باینها باشد دلیل دوم احتیاج
و جهت است یعنی آنکه اختیار صانع قادر مختار و قاتل و ذاب و مبدع است بر علم حق تعالی
متعالی است پس ثابت شد بموجب قدرت و اما آنکه هر محاری عالم است زیر فعل فاعل
فختر نیست مگر از روی قصد و اراده او و از کمالات است قصد را اراده بسوی شیئی بود علم آن حق تعالی
تجربیات واجب الوجود است از کمالات محالست و درین است بحدود و حقیقت شاید است
باینکه هر چه است دلیل بر این که در آن صفات و کمالات چه خداوند و چه خداوند
حکمت و قدرت و قهر و است و وید و نه است انما خلق الله نور و جناب خدای تعالی
عقول را و این چه الزام نماید که بحدود و حقیقت است و قهر و است و جناب خدای تعالی
و اتفاق و سیر اجمالی نماید در آنها هر آنچه قاطع خواهد بود بموجب اتصاف صانع آنها بکمال علم
بلا احسن و اعمل و اکمل طرق توحید چنانچه مکرر اشاره شده است همین وجه است که تأمل و نظر
کرده شود در آثار ربوبیه و شواهد الوهیه حضرت حق جل و علا تا آنکه استدلال کرده شود باینها
بر وجود واجب ثبات و صفات کمالیه حضرت افرید کار از علم و قدرت و سایر صفات مختص حق جل

دانشگاه تهران

ایک

13

2

12

فضلک میرا فنا ہے

٤١

در حقیقت نبوت حق است

عالم استیجاب علی دجی و ملکی و عدم تحقق چیزی از موجودات در ازل و مع

حکیم فیاضی
ربیع الثانی

فصل در قیاس و ابطال

والخامس

میراثیات صفاتیو سیر حضرت

مناقب الشافعية

بابا یحییٰ بن محمد الشافعی در راه حج و عمره

فصل در بیان اقسام علم

تجدد از محقق است و بر آنکه از شرط علم مطابق با واقع و در واقع و بر آنکه از شرط محقق و پیشتر
 الابد و وجود معلوم و محقق اولیاد در علم فعلی حادث می نماید پس بدین شده است چنانکه گفته
 است در ابتدا شرح رساله و اما العلم فی حقه سبحانه تعریفشان احدهما العلم الذی هو نفس
 و قد ثبت بالدلیل العقلی العقلی انه بذاته عالم ولا معلوم و ثانیها العلم الحادث و له مراتب متعدده
 و کل خارج عن اقسام العلم الامکانی و هو العلم الامکانی الراجح لامکانه و بعده العلم الوجودی و بعده
 العلم الیقینی و بعده العلم الجوهری و بعده العلم الحسوسی و بعده العلم الحسی و بعده العلم الحقیقی و بعده
 العلم الظاهری و بعده العلم بدقی و بعده العلم بدو و بعده العلم بدو و بعده العلم بدو و بعده العلم بدو و بعده
 او است ثابت شده و دلیل اینکه او بذات خود عالم است معلومی نیست از برای او سوائی است و در
 علم حادث از برای این قسم از علم مراتب است متعدده و در این مراتب خارجی میباشد و در بعضی
 آن مراتب علم امکنه است یعنی علم امکنه راجع و بعد از او گوئی است و بعد از او علم غیره است
 مرتبه که ذکر شد و در این علم امکنه که احوال مرتب علم حادث است آن کلی امکان همه ممکنات است
 محو که چنانچه خود ذکر کرده است در بیان مطلب خود و در شرح عریضه و در شرح رساله علیه
 که هذا العلم له مراتب اعلا العلم الامکانی المتعلق با مکانات جمیع الاشیا باکان و بما یکون
 امکان زید و بعده سیمانه راجع به کلی غیر منها فی الافراد مثلا ممکن ان یخلق زید و غیره و او
 چنین را و طیر او و ارض او و سما او و ملک او و نبی او و شیطان او و حیوان او و نار او و ماء و هكذا یعنی این
 عام حادث از برای او و مراتب این علم امکانی است که متعلق با مکانات همه اشیا است
 او باکان و بما یکون مثل امکان زید و اجماع نموده است حقیق بر وجه کلیت که غیر منها فی الافراد
 است یعنی بجز مکانات او و امثال آنکه ممکن بود این کلی را خلق بجز ما بدین یا غیر ما یا غیر
 یا ارض یا سما یا ملک یا نبی یا شیطان یا حیوان یا نار یا ماء و هكذا فکانت تلك الامکانات خزانة الخلق
 لا یفنی شیء منها کما ینبغی و منها ایجاد کل شیء منها اعداد کل شیء و فی علم الامکانه و هو علم
 مشتمل بر امکنه که یکون شیء منها و اما علم الوجودی که از برای امکنه است و در این علم
 فالتشهر دم الاکبر الاول و لا مکانات حوادث یعنی مکانات خزانة ایجاد نیست که فی این علم
 اتفاق کرده شود از آن خزانة یعنی که از او گرفته شود و از آن خزانة ایجاد می شود و از آن
 اعداد و اشیاء و او است علم امکنه و از برای علم امکنه که ممکن است از آن مشتمل بر اعداد و اشیاء
 نیز زاید نیست بلکه مربوط میباشد است به مراتب از او و اگر است و امکانات بمقتل

و اما علم الوجودی که از برای امکنه است و در این علم فالتشهر دم الاکبر الاول و لا مکانات حوادث یعنی مکانات خزانة ایجاد نیست که فی این علم اتفاق کرده شود از آن خزانة یعنی که از او گرفته شود و از آن خزانة ایجاد می شود و از آن اعداد و اشیاء و او است علم امکنه و از برای علم امکنه که ممکن است از آن مشتمل بر اعداد و اشیاء نیز زاید نیست بلکه مربوط میباشد است به مراتب از او و اگر است و امکانات بمقتل

فصل در بیان اقسام علم

حقا که علم اولیاد است و بر آنکه از شرط علم مطابق با واقع و در واقع و بر آنکه از شرط محقق و پیشتر
 العلم الواقع علی المعلوم و این دو ذات لا منف علی شیء و اما المعلوم بهذا الواقع هو ظاهر الاول
 و ضله و مثاله الشمس فانها فی ذاتها مشرق و ان لم یوجد فی ذاتها مشرق و ان لم یوجد فی ذاتها مشرق و ان لم یوجد
 و وجود کشف بدین را و ثانیها فانها کشف است و با شرفها و لا یقال انها متعلقه با شرفها
 الشمس یعنی بر این علم واقع بر وجه اولیاد نیست ذات حقیقی و نیز که ذات واقع بر شیء نخواهد شد
 بلکه بر این همان ظهوری است که فعل حقیقی باشد مثال آن چون شمس است زیرا که شمس
 حد نفسها مشرق نیست اگر چه ثابت شود امر کشفی که مستحق شود بر این شمس در انفس و این هنگام
 میسر است پس بدین در مقابل او نیست چون محقق شده در مثال شمس امر کشفی آنوقت میسر
 خواهد شد آنوقت شمس کشف می شود که ان شمس محقق است مثال آنکه در مثال او مستقیم
 بنا شد پس علم امکنه بمنزله اشراف متصل است بالقبضه یعنی مرکبش که در مثال او واقع خواهد
 شد پس تا محقق شود در مقابل او وجود ان اشیا واقع نخواهد شد بر این اشراف که علم فعلی باشد
 بر او و چون در این اشراف را می خواهد شد بر این اشراف که علم فعلی باشد بر او و چون در این
 را می خواهد شد بر این اشراف را می خواهد شد بر این اشراف که علم فعلی باشد بر او و چون در این
 خود واقع خواهد شد بر این علم را و اما محقق شود وجود ان اشیا علم نخواهد بود زیرا که ان
 شرط علم وجود معلوم است و اشیاء از این مطابق با واقع و در واقع و بر آنکه از شرط محقق و پیشتر
 در جواب ما از مضامین در آخر کتاب جوامع الکلم بقول خود فیما خلق العلم فی الاشیا و اما علم
 و سببی و هذا هو العلم الاشراف و هذا الکلام حق لان هذا العلم الاشراف یجدت بحدوث
 المعلوم و بر رفع ما و رفعه لا یفنی المعلوم بمعنی انه و لم یخرج و لم یجدت بحدوثه و انما علم
 هذا نفس المعلوم یعنی چون خداوند عالم را خلق نمود علم او را پیدا کرد و بدین علم را با شیب
 همین علم فعلی خود و نامیده شده است عالم سببی و این همان اشراف حادث است و در کمال
 حق است زیرا که این علم اشراف حادث می شود بدو معلوم و مرتفع میشود معلوم و مرتفع
 او نفس معلوم است بمعنی آنکه خداوند اشیاء را و جعل می شود علم حادث را عالم می شود با شیب
 که علم نفس معلوم است و خداوند نفس معلوم خواهد بود و حاصل کلام او در علم امکنه که در
 مراتب علم است آنست که خداوند تمام عالم را بر علم امکنه که در اشیاء است و بر سبیل
 کلی چنانچه سبق ذکر یافت عالم مخصوص وجود ان اشیا علی التمام و الفصل و التبعین به

و اما علم الوجودی که از برای امکنه است و در این علم فالتشهر دم الاکبر الاول و لا مکانات حوادث یعنی مکانات خزانة ایجاد نیست که فی این علم اتفاق کرده شود از آن خزانة یعنی که از او گرفته شود و از آن خزانة ایجاد می شود و از آن اعداد و اشیاء و او است علم امکنه و از برای علم امکنه که ممکن است از آن مشتمل بر اعداد و اشیاء نیز زاید نیست بلکه مربوط میباشد است به مراتب از او و اگر است و امکانات بمقتل

فصل فی بیان احوال

ابن علم میگوید مگر بعد از تحقق وحدت و اشتیاق در یکا که از ادوار و مکان وجود و از منزه حلد و
خود نیز که این علم امکان پذیر است از اشراق نفس است تا از برای بشر مستغنی شایسته و در بیان
و تامل منزه فی الواقع خواهد شد و هم چنین از شرط علم نظایر و افتران و از برای طایفه و
و نامعلوم محقق و موجود در خارج نشود و علم حادث بر او واقع نخواهد شد و هم چنین بیا
صفات حقیق که مرجع آن بعلم است چون بهیچ وجه و امثال آن چه جمیع بهیچ علم داشتن بهیچ
است بصیر علم داشتن بصیر است و از شرط بن علم نیز افتران و تطایفه و از برای طایفه و فروع
و آن ممکن نیست مگر بعد از تحقق مجموع و تبصیر و علم شود مراد جمیع بصیرات حقیق باشد
زیر که حقیق معانی و واقع بر حاد است عین و پس باید مراد باین دو وصف و امثال آن و این
علم حادث فعلی باشد و هم چنین است قدرت چنانچه گفته است و شرح عرشیه و از ادوات
آن نشود و لهذا مقصود بآن مثلا و هوال جمیع حقیق و در یکی احد بنحکم فیسمع کلامه و از ادوات
المجموع تغلق التمع به و وقع علیه و هذا التغلق و الوقوع که یکی قبل المجموع لانه نسبت و احتیاج
بوجود وجوده و بتفقد یفقد یعنی اگر داده داشته باشد اینکه ضرورتی که نسبت این علم اشراق
و این از برای توضیح میآورد که باین سبب متنبه شوی و در معرفت الله و دان مثال آنست که
اگر کسی در نزد تو حاضر نباشد که کلام از او بشنوی جمیع خواهی بود حقیق الا آنکه مجموع
موجود نشود و جمیع با و تغلق خواهد گرفت چون محقق شد مجموع و سمع تغلق با و خواهد گرفت
و واقع را و خواهد شد و این تغلق و وقوع بود ما است مثل آن مجموع زیرا که آن نسبت و اضافت
بافت میشود و بوجود مجموع و واقع میشود و یفقد مجموع و هم چنین علم فعلی حادث بصیرات و
مستوفات حاصل است تا قبل از وجود بصیرات و مستوفات الا آنکه تغلق این علم مجموع
و تبصیر مشروط بحقیق آن و است هر یک در مکان وجود خود و از منزه حلد و خود و این علم
اشراقی حادث است بعد و معلوم مذکور و رفع است با و تغلق او و بر گفته است در شرح
مثال هذا انك حلد في مكان ليس فيه غيره و است جمیع لا مجموع و تبصیر لا بصیر و است
حضر عندك و بعد دفع البصر منك عليه و انك فوق التمع منك على المجموع و لیس الواقع منك
من البصر و التمع ما كان عندك قبل ذلك فاما و بعد عندك فانت عالم بوجوده لكونه حاصل
عندك حاصل لك لان علمك بوجوده و حصول ادراكك بوجوده و حصول دانستن در وجود
بدانك و بفعل منك و بنفس خود لا سبیل الى الاول لانك كنت ذاك بوجوده و لم تدرك

در بیان صفات و تیر بارها

ووجود بد بدان مافی الیه و بصر که موجود در بعضی قبل از آن باقی بماند و لا سبیل الی الشان لا نه
 بل نه منتهای کون مدد کامل شد و عنینت که لو کار کل لغز ملک بمکنا لا ندر که او ^{عبد}
 بفرحان منتهای ملک لا فعل الاختیار من الفاعل لان الفاعل ان شاء فعلا و نه فیما
 بفعل مع ان لا نقد علی ذلک اما اذا رد ما اکثره جیسر عن بصر که با عاض البصیر و اول الفاضل
 علیه و ما الشبهه و العکس فی ذلک هو الوجه الثالث و هو انک در ذلک وجوده بنفس وجوده و لو لم یکن
 حضور لو یکن عالما به یعنی مثال این علم فعلی است که مثلا نور در مکان باشد جزئی که در آن مکان باشد
 پس تو سمیع خواهی بود مثلاً و بحسب القوة و حال آنکه مجموع بینت بصیرت مثلاً و بالقوة و حال آنکه
 بصیرت بینت پس چون حاضر شد در نزد تو و بدافع شد بصیرت تو بر او و چون تکلم نمود پس دفع
 شد سمع از تو بر مجموع و بینت همچون دفع شد از تو و بدافع شد بصیرت تو بر او و حضور زد در نزد تو
 آنچه در نزد تو بود قبل از آمدن زید از غرض و مثلاً بینت مثلاً و آنکه زید در نزد تو است پس بوی
 غالبی بوجودی همچون کون حضور او در نزد تو زیرا که علم بوجود او و حضور او و ادراک کردن
 مر وجود او و حضور او و رایجی خالی از این بینت ادراک بینت که وجود او را بذات خودت با بفعل
 خودت با بنفس وجود حضور او و رایجی بوی اول نداری زیرا که ذات تو بود قبل از حضور او و که
 نبود وجود زید و افضل امیل از آمدن او بحضور تو و بصیرت تو نیز موجود بود و حال آنکه تو بصیرت
 بوی فعلی امیل از آمدن او بحضور تو و رایجی نیست برای تو و وجه ثانی که بفعل خود طالع نیز میشود
 زیرا که لازم خواهد آمد که ادراک نمودن نور بد را صادر باشد بفعل تو و اگر چنین باشد چه باید
 تو قادر باشی که ادراک او تمامی با اختیار خودت در وقت حضور او در نزد تو و حال آنکه حجاب
 میان تو او نباشد تا آنکه عنینت عین مکره تا سقیر که فعل اختیاری از فاعل است که اگر بخواند
 یا او را و او را و اگر بخواند ترک او نماید یا آنکه تو قادر باشی بینت در مقام بغیر بعد از حضور او تا
 عدم حجاب در بین قادر نیستی غلام ادراک بد بلی قادری بر آن با وجود حجاب و با عنینت عین
 و لکن در این صورت حضور مستحق خواهد شد که شرط علم و ادراک است پس محض است که زاء ادراک
 همان کون و خلق و حضور او باشد در نزد تو و اگر بفور خصیصه او در نزد تو مایه تو هم عالم با و نمی
 شدی هم چنین است علم فعلی یعنی علم امکا به و ادراک امکا به که مرجع سمع بصلت مستحق خواهد
 شد بعد از تحقق و کون استباه ملک در مرتبه وجود و از منتهای خود و این عارضا شد میشود
 بحدوث معلوم و مرتفع میشود با ارتفاع او و این علم اول مرتبه علم امکا به و اعلا مرتبه علم حاد

چیزی واقع بر ذات خداست و اگر بگویم که غیر واقع بر ذات خداست این خلاف آنچه گفته اند
 اینکه علم باید واقع بر معلوم شود و اگر بگویم که این علم نیست اما پس چه خواهد بود اول آنکه
 وجود حق تعالی را علم باشد و اگر بگویم که حق تعالی را علم نیست که حق تعالی را علم باشد و اینها هم
 فاعل معلوم بوجود حادث فعلی و اولی است و علم خود را در مبدء هم میگویند که در این صورت جناب
 منکر و ایضا وجود خود را میگوید که وجود حادث فعلی حادث است مخلوق است مثل او و حقیقتی
 قریب بدان فی الله شاهد طر السعوات و الارض و حقیقتی در حدیث نبوی علیه افضل که سابق ذکر کرد
 فرموده است ذات حق تعالی را میفرماید که باید متعبد شد بر جمیع این کلام نو که علم را اعتقاد بود
 فعلی حادث لازم نریختن حق تعالی را میفرماید که از این برای خود و این حرف قابل بشود و نخواهد
 بود و نظیر هم ممکن و ضرورت هم ملائمت و ایمان و ملل بر خلاف است و نیز مستحق خواهد
 بود و باید دلیل عقلی بر علم بود و چون سبب اینها را میگویند که از سوال میبایم که علم بود و چون دانست
 وجود را و است با غیر خود او و اگر بگویم که عین وجود را و است پس لازم خواهد آمد که فاعل شوی یا این
 علم خود که قائم بنفسی است چه چیز از زمان تا شد و اول ما خلق الله باشد و فاعل از این ممکن است
 باشد چه چیز چیزی که بتأثیر وجود او است و است بتأثیر تمام فاعل خود را و اگر علم بود چه چیز
 او است پس اگر چنین معنی بگویم جواب میگویند که معنای هر چه بفرمائی و اگر بگویم که غیر خود
 او است پس ثابت شد خلاف آنچه گفته اند اینکه علم باید عین معلوم باشد و اگر بگویم که این علم پیش
 از ما پس لازم خواهد آمد که متکراصل وجود اقدس خاتم النبیین باشد که در اول اصول این است
 و نیز میگویند که این علم بود و چون خاتم النبیین مقرر شد او را باین مقرر با او است و اگر بگویم که از آن
 دارد و قائم بنفسی بود و چون خاتم النبیین پس لازم خواهد آمد که متکراصل نبی کریم را و از آن
 که خود است بیان نموده همان از آن و اقتضای محبت مانده است این را باید که در واقع تمام متفق است
 و اگر بگویم که غیر مقرر شد پس ثابت شد خلاف آنچه گفته اند که شرط علم است که مقرر میباید بود
 و اگر بگویم که این علم نیست اما لازم خواهد آمد که متکراصل نبی کریم را و از آن متکراصل نبی کریم را
 دارد و هم چنین مستحق است این دلیل عقلی بر علم بود و چون سبب اینها را میگویند که از سوال میبایم که علم بود و چون دانست
 افعی علم هم جمیع بلکه مستحق است علم بسیار و خود را که ما باید ظاهر متکراصل نبی کریم را و از آن متکراصل نبی کریم را
 تا آنکه ظاهر و مبدء باشد از برای ناظرین بکلام و نیز مستحق است این دلیل عقلی بر علم بود و چون سبب اینها را میگویند که از سوال میبایم که علم بود و چون دانست
 بطریق شمس و در ذرات افاق مختص خود و در جمیع عالمات بود و در زمانه متکراصل نبی کریم را و از آن متکراصل نبی کریم را

شیخ علم خواهد بود مگر بعد از کون و تحقق معلوم و اینکه ان علم باید عین معلوم باشد و مقرر
 مطابق و واقع بر معلوم شود پس در این هنگام سوال میبایم از نو که علم بود و چون سبب اینها را میگویند که از سوال میبایم که علم بود و چون دانست
 علم اگر بگویم که علم است پس منکر خواهد شد معنادار که یکی از اركان اصول این است و اگر بگویم که
 علم است پس میگویند که علم بود و چون مقرر شد معنادار که یکی از اركان اصول این است و اگر بگویم که
 و اگر بگویم که دلیل از وجود معلوم است پس ثابت شد خلاف آنچه گفته اند اینکه علم باید عین معلوم باشد و مقرر
 بعد از تحقق معلوم و اینکه باید واقع و مقرر با معلوم باشد و نیز از وجود فاعل است چنانچه علم
 معنی این مطابق و واقع بر معلوم خواهد شد و اگر بگویم که علم من اینها است بعد از کون و تحقق فاعل
 است پس بخاری اینها را میفرماید و نیز اگر چه حقیقتی است و نیز از خبر بعد از اوج که خداوندند و بعد از اوج
 جوابی خلق خواهد شد و در مورد که از برای افاضی است و در این چشم خواهد بود و چه در این هنگام میگویند
 که این علم بود این معلوم معنی بود که امام مبین نبوی را خبر داده است و بعد از کون و تحقق فاعل
 او معلوم است و بعد از کون و تحقق او را باید مطابق و مقرر و واقع بر او است و اگر بگویم که دلیل از
 کون و تحقق او علم بود این پس ثابت شد خلاف آنچه گفته اند که علم باید عین معلوم باشد و مقرر
 نیز که معلوم بود تحقق و بعد از کون و تحقق خواهد بود و آنچه متعلق علم بود واقع شده است معنی است
 و نیز در این صورت چنانچه علم بود مقرر بر علم خواهد شد و اگر بگویم که علم را و تحقق خواهد
 شد مگر بعد از کون و تحقق معلوم در مکان وجود و از منزه خود و خود که بعد از کون و تحقق
 لازم خواهد آمد و اگر بگویم که بگویم که باید عین معلوم باشد و مقرر با معلوم باشد و مقرر با معلوم باشد
 مثال آنجا جوابی است که علم بود و نیز هر شرطی که برای او خواهد بود مگر بشرط بلکه شرط گفتن
 آن هر نیز شایع است بلکه این شرط هم تحقیقی نفس موضوع است چنانچه ظاهر است بر اقل بصیرت و آن
 آنست که علم باید مخالف واقع خود باشد اگر چه مخالف واقع خود باشد و این را باید که علم بود و مقرر
 آمد که چنان باشد بلکه چنانکه در بعضی از صورتها که در وسطها را و اعتقاد ثابت با آن
 داشته باشد که صرف مثل است چنانچه در بعضی از اسباب مانند حبس و ظلم و حیوان بلکه علم اعم
 از اینها چنانچه شیخ ذکر نموده است چه بسیار از علما است که این شرطی که او ذکر نموده است و از
 معقول نخواهد بود و چنانچه در جواب اول دانسته شد جمله از آنها بعد از این اشاره بجملة کثیره
 آن خواهد شد بلکه تحقیقی آنست که علم عین معلوم است و مقرر با معلوم است و این معنی است
 امریست غیر معقول چه ما بالحق و الوجدان ملائمت میبایم که علم و معلوم دو امر و دو موجود

و اگر بگویم که علم است پس منکر خواهد شد معنادار که یکی از اركان اصول این است و اگر بگویم که علم است پس میگویند که علم بود و چون مقرر شد معنادار که یکی از اركان اصول این است و اگر بگویم که دلیل از وجود معلوم است پس ثابت شد خلاف آنچه گفته اند اینکه علم باید عین معلوم باشد و مقرر بعد از تحقق معلوم و اینکه باید واقع و مقرر با معلوم باشد و نیز از وجود فاعل است چنانچه علم معنی این مطابق و واقع بر معلوم خواهد شد و اگر بگویم که علم من اینها است بعد از کون و تحقق فاعل است پس بخاری اینها را میفرماید و نیز اگر چه حقیقتی است و نیز از خبر بعد از اوج که خداوندند و بعد از اوج جوابی خلق خواهد شد و در مورد که از برای افاضی است و در این چشم خواهد بود و چه در این هنگام میگویند که این علم بود این معلوم معنی بود که امام مبین نبوی را خبر داده است و بعد از کون و تحقق فاعل او معلوم است و بعد از کون و تحقق او را باید مطابق و مقرر و واقع بر او است و اگر بگویم که دلیل از کون و تحقق او علم بود این پس ثابت شد خلاف آنچه گفته اند که علم باید عین معلوم باشد و مقرر نیز که معلوم بود تحقق و بعد از کون و تحقق خواهد بود و آنچه متعلق علم بود واقع شده است معنی است و نیز در این صورت چنانچه علم بود مقرر بر علم خواهد شد و اگر بگویم که علم را و تحقق خواهد شد مگر بعد از کون و تحقق معلوم در مکان وجود و از منزه خود و خود که بعد از کون و تحقق لازم خواهد آمد و اگر بگویم که بگویم که باید عین معلوم باشد و مقرر با معلوم باشد و مقرر با معلوم باشد مثال آنجا جوابی است که علم بود و نیز هر شرطی که برای او خواهد بود مگر بشرط بلکه شرط گفتن آن هر نیز شایع است بلکه این شرط هم تحقیقی نفس موضوع است چنانچه ظاهر است بر اقل بصیرت و آن آنست که علم باید مخالف واقع خود باشد اگر چه مخالف واقع خود باشد و این را باید که علم بود و مقرر آمد که چنان باشد بلکه چنانکه در بعضی از صورتها که در وسطها را و اعتقاد ثابت با آن داشته باشد که صرف مثل است چنانچه در بعضی از اسباب مانند حبس و ظلم و حیوان بلکه علم اعم از اینها چنانچه شیخ ذکر نموده است چه بسیار از علما است که این شرطی که او ذکر نموده است و از معقول نخواهد بود و چنانچه در جواب اول دانسته شد جمله از آنها بعد از این اشاره بجملة کثیره آن خواهد شد بلکه تحقیقی آنست که علم عین معلوم است و مقرر با معلوم است و این معنی است امریست غیر معقول چه ما بالحق و الوجدان ملائمت میبایم که علم و معلوم دو امر و دو موجود

فضل اول از فای اول

عالم برهمنی است و از آن چه انجمن یافته و است آنرا الکلام صفت محمد بن لبث با لیه جبران کلان
 تمام است و این که صفات منفذ از عالم و قدرت و عنوان از صفات اولیه حقیقت میباشد
 محمد بن و اما قول فلما احدث الاشياء و كان المعلوم وقع العلم من على المعلوم في الجملة اشعاری این برای
 او است بر این که مراد این علی که واقع بر معلوم است علم حادث است اگر اذن داده کرده شود از لفظ وقع
 معنی سقوط و لکن محتملست بر این که معنی وقوع علی است و اولی باشد نظیر قوله نعم الرحمن على العرش
 استوای احاطه بر این معنی حدیثی هم چه خواهد شد که خداوند و از آن عالم است بر این که شایع عالم بر
 ذات او است و وجود از برای معلوم نیست و از آن بلکه علم خداوند آنها را و از آن بر وجه غیبی و است
 بر وجه المعلوم تا بعد از آن پس چون ایجاد نمود حقیقت اعتبار و محقق شد از برای آنها وجود در
 خارج اینست و احاطه کرده علم فلما حقیقت آنها را بر وجه حضور و است و از آن چه نظیر قوله نعم ان ربکم
 انما الذي خلق السموات والارض في ستة ايام ثم انشأ على العرش و حاصل آنکه لا بد است و این
 از حدیث یکوئی انشأ و در او با حل علم اربعام حادث و باقی گذاردن لفظ وقع بینه لغوی شود که
 باشد و با حل مؤلف علم بینه علم ذاتی و حل لفظ وقع بر اینست و احاطه و شان نیست که حل ذاتی
 اظهر از حل اول است و بر لفظ وقع اگر چه بجهت بینه معنی سقط آمده است لکن مواد است و است و است
 در خصوص جملاتی است چون قوله نعم لا اتمم بموافع الجوامع و ساقط الجوامع و قوله نعم و وفاتو
 الطور و وفاتو الی و اینها در حکایت بنی اسرائیل چون امتناع نمودند از قبول گرفتن احکام تورات
 بلند نمود حقیقت که طوری را برای بنی اسرائیل بعد از شک و ایهان که مقدور مزج در مزج بود
 است بر آن مؤدب بنی اسرائیل که طوری ساقط خواهد شد بر بنی اسرائیل و غوطم موفقه ظاهر
 ای سقطة و اما استعمال او در غیر جملاتی است و باید و ناد و است و است بر معنی استعمال
 این لفظ در حدیثی است و است و احاطه بر بنی صدد و ذیل حدیث در این هنگام حدیثی است
 است بر وجه جناب شیخ نه و متعنا و آنکه حدیثی است که حل شود بر متعنا و غیر اینها است و
 بود با اعتبار است و این که اکثر کلمات چنانچه خواهد آمد بترتیب خواهد بود و یا ضرورت مذکور
 چنانچه خواهد آمد و این و از غیر این خارجیه فقیه میباشد بر حمل این بر فقره حدیثی است
 نمودیم و اما حدیثی است که در کتاب ابو حنیفه نقل شده است و دیگر کثیر از احادیث
 اخبار او و نقل نکردند و این حدیث نیز مانند حدیثی است و این حدیثی است که از آن
 محمد بن جعفر از اسحاق بن سهل الدمشقی از اجداد بن علی قال سئل ابا عبد الله فقال له

۱۰۰

در اثبات صفات شریعت و حقیقت

[illegible]

فضل دیوبند

[illegible]

γ

در این ایضا خفاست و بیرون

[illegible]

فضل الکمال و فیما یقبل

تفاوت لغز و الف با ی و د و دلت المربعین الناطقة علی قیامها و لم یزل فی التخیل فی این مقام وضع
ذکرها و بیان سخاوتها یعنی بدانکه از معز و ربان معنی ایشانست که حقیقت عالم است دراز و از او باید
بعلم و از خود بیله شبان کلک و جزئیات بدون آنکه بشیر در عالم حقیقت واقع بقدرت و شایستگی
چیز حکما و باطنی است بر که بجز و در دنیا باشد آنکه عینه عالم جزئیات باشد و از این در ماکلاست
در علم حقیقت مناسبتیست به چهره اخلاص آنها ۱۰۳ باینکه حقیقت عالم لغز نباشد و علاوه بر این
گفته اند که بعضی عالم است و بعضی بعضی از آنها گفتند که عالم نیست بجز به مکر بعد از کون و
و قوع او و قول اینست باز شده است بدو یکی الحین بجز و هشام بن حکم چنانچه از بعضی
الشیعیه استفاد میشود و اینست که و شاید هشام قائل بود آن قبل از اینست که این او مدعیست
و با آنکه برناقلین مشیر شده باشد و جمع این مذاق باطله کفر منجاست که مخالف فیاض و علی
و دین است و آنکه بر این نظر حقیمه بنیست بدانکه این قول را حقیقت گوید که قول این همان مدعیست و این
که محققا او قائل باین قول میباشد اما الی الحسین هشام اگر چه حقیقت ده شده است و از این
بایشان و لکن اصل نیست که کون محقق نیست هم چنین نیست فی عالم جزئیات و کون حقیقت و حکم
تا نباشد است چنانچه در ابتدا مسئله اشاره بان نموده و نیز بجمله علی علیه السلام در کلامی از ایشان که
مختصر باب طریقه افق عشره را در مسائل و چند غیر از اصول این بیان مینماید و میگوید که
خداوند عالم را عالم است بر هر مخلوقی و بعضی در علم او نیست عالم او با شیا پیش از وجود آنها نیست
ندارد و عالم او بعد از وجود آنها و در اقل سیدنا خضر ایزد را بدیهه میسرست و جمع اشیا اما سر
در آنست و او قطرات دریا و عده مثال کوفتهای بر لب درخت او در یک بیابان و قشیا جا نوران
علم از هویدا است و نیز در عقاید مختصر که نوشته است خدا و عباد شیعه را خضر که مکرر در کتاب
بجمله چنین گفته است و از آن عالم جمیع الامشیا جزئیات آنها و کتب انا و ان طهر ما کان و میگویند علی
و احوال و بشیر را به الفی بعد از ایجاد و آنرا که در بزمین علم متعارف و فی دارس و لای السماء و لایان
بل ایچیزا التفرک فی کفیه علم از مختصر و احوال و لای سایر صفات از کم و کثر و اشیاء و قیامها
الی التفرک فی دانه و دانه پس از آنکه کفر فی اخبار کثرت یعنی حقیقت عالم است جمیع اشیا از این
ان اشیا و کلماتان را این که حقیقت بما کار و بما بکون بر یک می باشد که بعضی در علم او نیست و هم در
از ذات مختص بر او نخواهد بود و نیز در زمین و در آسمان و اینکه جای نیست فکر کردن در کیفیت
حقیقت که حصول است با حقیقت و در چنین مواردی از صفات کماله حقیقت که صفات ذات است و این

و بعد از آنکه تامل کرد
نعم ندارد و با شوخ خود
و عالم است بدست خود
و بجهت رانندگی این
کفر اندک

[illegible][illegible]

فصل اول از مایات قول

[illegible]

جنتی خیمہ

وہابی

در صفاتی نبوت است

[illegible]

جوابیہ

الأسلاف

فضل الامانة

[illegible]

امروز

در انجا که صفای تو به دست

[illegible]

وَأَكَا جَابِزًا نَدَانَا بِمَنْجُ كَشْفَرْت وَبِنَا هَوَزَالَا لَمْ يَمُرْ مُنْدِمَ بَجَلِدَا دَدَن قَامَا جِلْدَا شَتَا

فضل اولیاء خدا ہے

وہ کہہ کر اٹھ کر چلے گئے

—

۲۰۰

در ایات مبارک است

میں ہاں و سوئے

فصل اول از باطل

مقام کلام نیست باطل و محقق که نفوذ باطنی و احاطه بر موزان نیز نخواهند بود فضلا
عن غیرهم بلکه نسبت به ما را بجز حق نمی دانند و اطلاق بر غیر خود و مقایسه با حق
و ذکر و عبادت باطل و خطا و کفر صریح است و اگر در غیر مقامات اطلاق شود بعضی از اینها
با نسبت داده شود بشود مخلوق چه نسبت مخلوق و در حق بشود ملک یا اله یا و یا سایر مکانی
سما و ارض و سایر اشیا نیست مگر بر سبیل مجاز و نسبت به ما است و الا اینها مانند قول حق
ما رمیت و رمیت و لکن الله وحی ما ننشأ فینا التورج البقل و ما ننشأ فینا خلقا یوحی
حضرت علیه السلام که قوله حق و اذ خلق الطیر یا دنی در شکی نیست که این ظاهر صلوات الله علیه
اجمعین از برای ایشان است و لا ینبئ طلفه که حق هم فرار داد از برای ایشان و از اجازتی
سلخند و کانه کاشان و نور داد در نزد ایشان هضاد و در واسطه علم الهی است و نسبت
در کانه کاشان با مراد از خدای خصوص در مقام اعجاز که در دنیا و احوال صفتها باشد
لیما و سما و اراض و دنیا و با حزن و آخرت را بدینا و لکنهم لا یشأون الا ان یتساقطوا
چنانچه حضرت حجت علیه السلام فرمودند که طوبی او چه نسبت به او داده الهیه پس اگر
خدای تعالی را میگویند که ما را بر ما میفرماید از او هم لا یستوفی به الا قول و ما مر به یقول و اینها
کلام نیست بلکه عمل کلام است که اطلاق این اسماء و صفات نسبت دادن آنها بجز حق بر سبیل
و واقع است و اطلاق بعضی از آنها در بعضی مقامات بر سبیل مجاز و نسبت به حق
یا مستی و اله است و یا آنکه اطلاق و نسبت دادن آنها بجز حق بخواهد بود بر سبیل
و نه بر سبیل مجاز زیرا که این اسماء و صفات مخلوق و حادثات اند و نسبت و ادب با خداوند تعالی
غیر جایز است پس باید نسبت داده شود و اطلاق کرده شود این اسماء و صفات بخلق و حادثات که
فصل حق هم باشد که ان عباد و مثل حقیقت محمد و آل محمد که حقایق نورانیة ایشان معانی
این اسماء و اندیش مراد بیا الله و یا رحیم و یا رحمن و یا عظیم و یا مبدی و یا خالق و یا یار از حق همان حقیقت
ایشان است صلوات الله علیه اجمعین در جمیع مقامات از خطایان و عیادات و ادکار و
امثال ان ما میگویند آنچه مخصوص قرآن و مدن مصلی است و نام صلی الله علیه و آله و سلم
است و طبعه همان قسم اول است و جانشین مدعی است قسم ثانی را و ما میگویند که اینها
او فاسد است بوجه کبر و اما اولی اینها آنکه این حرفها باطل و بدو دلیل
زیر که عقل قطعی و مخصوص قرآن و اخبار ان متواتران و ادعیه متواتران از ائمه ظاهرین

و ذات اشیا و اینها را
ما المصداق هم ظاهر است
برای شنیدن

در صفات حق و تعالی

صلوات الله علیه اجمعین و ضرورت مدعیان اسلام خاکند و خلافت و پیغمبری و نبوت و مرجع
کلام او و عیسی و یحیی و اسفندیار و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و یحیی و آدم که نسبت
است این کلام و سخن او با کافران حق هم و فیصل ذات و کمال او در مقامات و احوال و صفات
و ارتباطات است و بدینهم میگویند که با حقیقت حق و ان محاطات اند با ندیم و اگر بگویند
ندیم پس لازم خواهد آمد بر او نعمت ندیم او شرک و اگر بگویند که حادثات است پس بگویند که
نمی شود نسبت داده بدیم و نمی شود گفت که خلق نمی شود حقیقت محمد و آل محمد را و از آنکه خلق
غیر است حادثات و از آن نسبت دادن بجز حق امری نیست و در حقیقت صریح دعوی دلیل و است
پس لازم خواهد آمد بر او که فاعل شود و یا اینکه حقیقت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و
شدند با نفسهم بدو و نسبت ایشان بشما القوان و نفسا را شیا هستند با ایشان
میباشد و این کلام نسبت به غیران مکرر شد و فیصل ذات و اگر بگویند که حقیقت محمد و آل
صلی الله علیه و آله مستند به ما شدند بشود فعل حق هم و فعل امر نشاءات و مخلوق و صیغه
نسبت دادن محمد و آل محمد که مخلوق و حادثات اند بشود فعل واجب هم که او هم به مخلوق و حادثات
است که ان عبادت باشد از اراده الهیه و اول فعل صادر از واجب هم پس بگویند که این کلام
بنا بر عذر باطل است زیرا که اراده الهیه که اول فعل واجب هم است و تجلی است با حاد
است با ندیم و اگر بگویند که ندیم است پس لازم خواهد آمد بر او نعمت ندیم او و اگر بگویند که حقا
است چنانچه حق است که اراده و الحقیق از صفات فعلیه است منصفان و خود جایز است
در باب اراده و این ذات مل است و در دنیا با حکما و انبیا و در باب نشاءات خواهد آمد
میگویند که بعد از اینکه اراده حق هم مخلوق و حادثات است و اول فعل صادر از حق هم است
نولانم خواهد آمد که بگویند عدم حقیقت شبه و ارتباط همین اراده که اول فعل واجب هم است
بجز حق هم زیرا که نسبت حادثات به ندیم و ارتباط نوا جیم هم غیر جایز است و اطلاق و نسبت
و ارتباط صحیح نخواهد بود نه حقیقت و نه مجاز و اگر بگویند که ملزم هستیم در این مقامات
اطلاق و حاد نسبت پس برکتی بعد از صفات و صفات است و از آنجمله که حقیقت نسبت
ذات و اطلاق نمودن حادثات بر ندیم و اقرار و اعتراف نمودن بعد از کاشا کاشا بسیار است و اینها
محقق نمودن و الف کور و از بیندگان خدا را اضلال نمودن بان باطل و عاقل است بالجماع
پس در عقود که در آن عقل قطعی و ضرورت قرآن و متواتر اهل بیت علیهم السلام است و اینها

و در

فصل اول از بیان احوال

اختیار و آثار ایشان خاکند بر خلاف آن و همی انکه بی خودند این دعوی باطله و چنانچه
 اوان را بر حق معلوم نمونیم و بعد هم نیز بر حق معلوم شد و مع ذلك این دعوی و علقه خود را
 مستند ساخته و بجای اختیار و ما آنچه حق خودیم در این باب چنین مینماییم و چنین هم در اختیار
 از سبب است که نسبت خلاف و در و اما نه و اجابا ایشان نسبت داده شود علی الاطلاق
 بلی در خطبه البیان بعضی از این الفاظ مذکور است و لکن این خطبه را اسرار الله و توفیق
 و گفته اند که از خطبه و بعضی از علل و موضوع شود و در آنرا نسبت دادند بحضرت امیر المؤمنین
 و اصل تا قبل از این خطبه هم نیز بعضی از عالم میباشند و خود چنانچه بنوعی بر سر آمده است بعد
 اعتقاد و او چنانچه در شرح و باز در مقام نقل بعضی از اخبار و بعضی دیگر که در بعضی
 این مصنف خاص که در کتاب حضرت علی علیه السلام و جسد مبارک ایشان از بلاد خراسان است و بعد
 انما را از این بلدان منفرجه حدیثی در این باب مذکور و در خطبه البیان و آنرا عشاء و نهار
 و اصل عبارت چنانچه در شرح و باز در اینست لم احدلن الا حدیثا یا الا حدیثا البیان
 و همی که از این بنوعی میباشیم از برای مطلب مذکور حدیثی مذکور و خطبه البیان و آن خطبه اعتبار
 ندارد و چه لفظ کثیری در عبارات مصنفین مشاهده است بعد از اعتبار و حدیثی و دلیل آنست
 و نیز در جمیع الکلام از اسوال نمودند از خطبه البیان که با حقیقت دارد این خطبه بانه در
 آن گفته است که یکی از علامه علامه علی بن ابي طالب نقل کرده است که خطبه البیان را بعضی از اهل
 که عامه را شنیدند نقل نمودند که هر چند مضامین آن زیاد غریبند و در لکن من ندیدم و در نسخ
 اثر که متفق المصنف و با مفاوید المصنفون باشند بلکه اختلاف فتح این خطبه و عاقبت کثرتش در
 کاتبین و علقه اعتبار این خطبه همان اختلاف فتح او و اینکه نازل او بعضی از علماء و بعضی از عامه
 میباشد چنانچه در اینها را خود چنانچه بنوعی مضمون متقدم است اینها را احوال جزییه و دلیل آنست
 این خطبه از برای احدی باقی و بعضی از اخبار و آورده شده است که فرموده اند بنی و الله الاسماء الحسنی و
 بعضی از باریان نیز آورده شده است که السلام علی اسم الله الرض و کان این دو شبان مجاز علی
 الظاهر و دلالت بر مضمون او ندارد بلکه بر او با بنوعی کار است چنانچه در بعضی از مصنفین و نحوه است
 حضرت صادق علیه السلام بذا و در کثیر فضائل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در کوفه و نقل میجاء
 و بعضی از آیات و بعضی از حدیث و فی کتاب الله المکر و الخیر و المیسر لکن آنرا
 استماتانی کتاب و کتی عن اسمائا بالحسن الاسماء و اجنبها و فی حق امیر المؤمنین و اولاد و اولاد و اولاد

کتاب مناقب و بیرونها

فی افضل الاسماء الیه و این حدیث را خود چنانچه بنوعی نقل نموده است در شرح و بیرونها
 حدیث شریف است که انچه از بنام فرموده اند که بنام در کتاب مجید غیر نموده از ما بسط و زکوة و
 ما بنام وجهه الله و بیست اخلا و ند و اعلا و یغیر کرده میشود در کتاب الله بنوعی و منکر و غیر
 تا انکه فرمودند که حق بنام اسماء را در کتاب خود ذکر نموده و کتابه و دره از انها بلحسن الاسماء
 که عبارت از صلوة و زکوة و امثال آن باشد و محبوب است لعل از در نزد خود پس نظر ما و اما
 کن که چگونه انچه از بنام فرموده است در این حدیث شریف که حق بنام بکتابه که قسم از اخبار
 ضمیر خود در آن اسماء ما بعضی از احسن الاسماء که عبارت از صلوة و زکوة و امثال آن باشد خود
 چنانچه بنام بعد از نقل این حدیث گفته است علم ان اسماء نام مشتق من اسماء الله و همی الاسماء
 الحسنی و اسماء اعلا هم الاسماء السوی که فی هذا الحدیث یعنی بدانکه اسماء ایشان صلوات الله
 علیهم مشتق شده است از اسماء خداوند و ند که ان اسماء حسنه حضرت باشد و اسماء اعلا ایشان
 اسماء سوسی است چنانچه در این حدیث است و باید مضمون احادیث بنامی نیز وارد شده است که
 حق بنام اشتقاق نموده و جدا فرموده از اسماء خود اسماء مبارکه ایشان را و اسم ایشان است
 صلوات الله علیه و الی که شد باشد مشتق و جدا نموده از اسم خود که محو باشد و حق بنام خود است
 و انچه از بنام و مشتق و جدا نموده اسم مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از اسم خود که است
 و حق بنام اعلا است انچه از بنام علی و همچنین الح و محمل است که مراد اسماء حسنه که در حدیث
 شریف و امثال آن وارد شده است که حق بنام اسماء الله الحسنی کتابه باشد اما از انکه چنانچه اسم
 اعظم حق بنام و همچنین سائر اسماء الحسنی و صفات الله بنام سبیل از برای سنجای دعوات آن که
 خداوند و انچه از بنامها و همچنین اسماء مبارکه ایشان نیز سبیل است از برای سنجای دعوات
 اگر کسی توسل شود باین اسماء و خداوند را بخواند باین اسماء صلوات الله علیهم چنانچه اول
 العزم از اینها چون فوج و آدم و ابوبکر و غیر ایشان در شداید توسل با اسماء حسنه صلوات
 الله علیهم باشد و در کمال ایشان باشد با بنام بنام و محمل است که مراد از آن باشد که
 چه در حدیث حضرت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با و فرموده است که با سلمان اما انکه
 کتابی علی العرش است و علی السموات فقامت بعضی اهلان من ان چنان که کسی که فوسل
 شد است اسم من بر عرش پس فراد کوفت عرش الهی با نام من فوسل شد است و سموات پس
 برپا شده است اسمها از بر کسان اسم و محمل است که مراد از آن باشد که چون نفس اسمانی

فصل اول از باب اول

انسان کامل این علامت است از برای لایق بودن بشو و الحاق چنانچه تار و پود و شش
و پستان الوهیت جاری شده است و این که مظهر ایشان از معجزات باطنی است که در دست ایشان
جاری شده است بلکه این علامت از برای لایق بودن بر حق تعالی است که عظم ایشان
با شش چنانچه در شریعت ایشان لایق از انبیا العظم رسیده است که حضرت امیر المؤمنین علیه
فرمودند که نبی خدا است که از من آید و من خدا را خبر ندمی است که از من عظم ایشان را
پیرایه و کواثران تمام حالات و بکلیه شرا و شر و خودشان از تمام و حق و حاکم و سگهان
و تکلم و سکوت و نوم و بقیه و جمیع اجزاء و اعضاء و اجزای داعی الی الله اند و خداوند
بشو و پود و پیرایه ایشان اسمند از برای خدا تعالی یعنی عالم و سهراند از برای خدا
پروردگار یعنی من کور ایشان اسماء الله و حی و بند که از نور پروردگار و از نور شد
و داعی اند خلافت و این که خداوند که خداوند و ندود یعنی خود است در اصل و حق ایشان
که غیر ایشان اعطا نموده است ایشان را دلیل بشو و خود را ندوده است و این را بر حق تعالی
پس اسماء الله تعالی بر دوش و مظهر ایشان بود که هر یک از آنها که معنی مستتر است و معنی سحر و
چون لفظ با الله و یا رحمن و یا رحیم و سایر اسماء حسنه که اطلاق میشوند بر او آن فاعل حق تعالی
بر سبیل حقیقت و جایز نیست اطلاق کبریا و انبیا و ابر و غیر حقیقت اصلا و بعضی از آنها اگر جایز است
اطلاق نمودن پس از باب مجاز و التشریف است با بوضع ثانوی از من اسماء الله و اسماء الهیه
و اسماء مکتوبه میباشد و ششم دیگر از اسماء الله که عالم است سهراند از برای خدا که جزئی از آن
دو همه ممکنات محقق است از باب این که محقق شده است و محل وجود که در کل شیء که از این مدخل
علی این واحد لکن کلی و عظام و تمام این قسم از دلالات و این در مجموع خصوص است بوجهی از انبیا
که از این جهت ممتاز شدند ایشان از جمیع خلایق با اینکه نام کرده شوند با اسماء الله و بوجهی
ایشان اسماء الله و بوجهی دیگر اند یعنی من کور و نه آنکه لفظ با الله اسم است از برای ایشان و حقیقت
ایشان اسم است از برای خدا تعالی چنانچه حضرت امیر علیه السلام فرمودند که این اسماء است و این معنی کور و پیر
ایشان اسماء الله و بوجهی دیگر اند علی سبیل الحقیقت و لا یجاد و محتمل است که مراد از آن باشد که چون
محمد و آل محمد علیهم الصلوٰه والسلام متخلفند به خلایق خداوند از وجود و رافت و رحمت
عام و صل و خرم و عطوفه و کرم و خلق و سایر صفات کمالیه و کماکان و جمیع اقسام و مراتب و این
از خضوع و خشوع و اطاعت و انقیاد و تسلیم و محبت و مؤمن و مخلوق و منقاد و در بیان القیود

فصل دوم از باب اول

بوجهی که در توبیه و در حقیقت بان العبد لا یزال یقرب الی بالتواقل کون مع الله الذی
شبع به و بصره الذی یبصر به و یحس به که هر یک از اینها از باب تأویج مؤمن و امتداد به الحیاة
نورانی و فیض شمس و مثل و نظیر اینها از جهت جلال است که گفته شود بر حق ایشان و جلالت حق
و بیداد حق و جلال حق و امثال اینها از باب تأویج جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق
نسبت دادن به حق از اسماء الله و البسوی ایشان از باب تأویج جلال حق و جلال حق و جلال حق
و حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق
اطلاق صفات اسماء حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق
و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق
علیه السلام بفرموده که مراد از آن کلام است و اینجا از ایشان در مجرای آن فرموده باشد
همه اینها احتمالاتی که بعضی از آنها را حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق
دلیل از برای امری مراد داد و اینها جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق
و او را دلیل از برای مدخل خود مراد داد و در مسئله از سائل شرعی و فضلا در چنین
مسئله از توحید که متفرع است بر او و الحاد و وجود و اگر اقامه توحید الهی و تشبیه
در جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق و جلال حق
و آلاء اله و العیون و ثانیاً با اینکه اینجا دعا میباشد که مراد با اسماء الحسنة و صفات الله تعالی و صفات
محمد و آل محمد است و جایز نیست اطلاق و نسبت دادن آنها را بملک حقیقت زیرا که این الفاظ
خالد و مخلوق و ممکن میباشد و نسبت آنها بواجب حق غیر محال است بر سبیل حقیقت و نه
بر سبیل مجاز و این دعا باطل و ساطع و سداست و بسیار است و اسماء الحسنة و صفات الله تعالی
و آنها بسیار و ندانند از محله است لفظ الله که این اسم خاص حقیقت است و احد از سلبین بلکه هر که
قائمه است است جمیع نام تجویز نموده است اطلاق از برای غیر ذات حق تعالی بلکه مراد با ذات
بجست غیب حقیقت و سجد و تضرع میباشد و اینها از جناب شیخ علاء از آنچه گفتند که
مقتضی دلیل و جلال کلمات و آنست که مراد جمیع اسماء الحسنة همان حقیقت محمد و آل محمد اند و جمیع
موده است در شرح زیارة در لفظ الله که مراد با اسماء المؤمنین علیه السلام است و در رایت
الا الی الله نصیر که مود را از تفسیر نموده که اعلی علی علیه السلام مود و این تفسیر نسبت با مقام
نزداده و بر توحی نسبت طایر این کلام و سنی او را اصل و اینکه بقوه این کلام خارج

فصل اول از فایده

سر و از مخوانده بود که شصت و نه کرده شود و اطلاق کرده شود شصت و نه یا شصت و نه و و نیز در
 نوخند در تفسیر به بیضا که ربا السموات والارض و ما بینهما اقصیه و اضطر لبادنه هل یعلم
 له سمیا نقل نموده است از حضرت امیر المؤمنین که انحصار فرمودند تا بدله هل یعلم احد اسم الله
 غیر الله چو بیخانه و هم در معنی انکار و کفر معنی اذات استنباط است بیان فرموده است که اطلاق
 اسم الله نشاید بر غیر ذات مقدس او و اذات حفظ ذلك فی نفس و دینک و بالجملة از جمله از ان اسم
 و صفاتی که جایز نیست اطلاق نمودن آن بر غیر ذات حق و لفظ الرحمن است که بر صفت خاصه است
 که اطلاق بر غیر خدا بیهوده معقول نیست بشود چنانچه خود و جمیع کلام در رساله فطیمه
 جواب شیخ احمد فطینی مفرغ معروف شده و نصیر شرح نموده است بلفظ صحیح این و لفظ ساز و ساز
 اقدس هم که در حدیث شریف آمده و ما وجه اختصاص لفظ الله و الرحمن به هم اقول وجه الاختصاص ان الله
 اسم لذات انفس بیضا اندکس کما اندکس البیاض و البیاض اسم لثبات الالهه مثال اندکس البیاض الالهه
 و الفیض و التبعیض صفات الخلق و الاراق و المصلی فان ذات الجماد ایضا الالهه المستطیع
 و اما الرحمن فهو اسم لذات انفس صفات الاضافه و بیضا الخلق و لهذا استوی بر حائنه علی
 عرشه فاعطی کل شیء حق صله و ساق الی کل مخلوق و زود من انصف بهدین التوابع من القضا
 فهو الرحمن الخ یعنی سوال شده است از او که چه چیز است و وجه اختصاص لفظ الله و لفظ الرحمن که در حدیث
 بر غیر خدا بیهوده میشود و مخصوص صدایق و لفظ خدا بیهوده جواب گفته است وجه اختصاص انفس که
 لفظ الله اسم است از برای ذاتی که منصف است بصفاتی اقدس مثل قدوس سبحان و العلی و حق و ان
 و منصف است بصفاتی الاضافه مثل علم و قدرت و سمع و بیضا خلق مثل غا الف و زاذ و مغط
 پس ذاتی که جامع محسوسات است و مستی است بالله و اما الرحمن پس واسم است از برای ذاتی که منصف
 باشد بصفاتی اضافیه و بیضا خلق و از این جهت است که خود هم مستغرق و مشمول است به رحمت
 خود بر عرش و اعطای اسمها بلیه دی حتی حق و او را میزند بسوی هر مخلوق و ذوق او را پس کسی که
 منصف شد است باید بدو نوع از صفات پس الرحمن است پس لفظ غا که چگونه خود نصیر
 نموده بلخصه این دو لفظ بذات باری هم و اینکه جایز نیست اطلاق آن بر غیر ذات باری هم که
 اقرار نموده است بانصالحی هم بیا بر صفاتی نسبتا آنها چنانچه کلام او متناقص
 بالحقه در مقامات دیگر زاده از حد و وضع نصیر نموده الا انکه مضروب است بیکلام خود
 است برازغان و اقرار نمودن او بحدی حقه نسبت اطلاق این دو لفظ بر غیر ذات باری هم و منصف

در صفای تو بیدار است

[illegible]

نشریات و ادارات

فضل اولادنا بقول

[illegible]

دستار صفا بشو پیرمست

شوند و در رخسار دنیا ظلم کردند و اهل دنیا بودند و بنده منافی و معاصیل علی بن ابی طالب
علیه السلام را آورد و بیک خداوند نام دنیا را از هر یک و در یک دنیا فانی شود و هر یک بعد از یک ایچ خدا
حق باو عطا فرموده است و حق است و سید و رشید بگو ای بابویه بنده صبیح و شمس و صیقل و علی علیه السلام
از دیدن انش صلاوات الله علیهم عین دید و اینک کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که
حق حق فضائل چند برای مرا دم علی علیه السلام فرموده که در این ایچ خدا بستم که ایضا خوانند نمود
چون کسیکه فضیله از فضائل علی علیه السلام را ذکر کند و دان فرار داشته باشد حق حق که امان کشته
و ایند او را پامزد هر چند که امان او در روز قیامت باشد که امان تمام حق و انش باشد هر که
بنویسد فضیله از فضائل حضرت زاکریا و اسمعق است که مادی که رسی از ان نوشت باز
باشد و هر که گوش دهد فضیله از فضائل ان حضرت زکریا بیامزد و از او هر که ای که بشنود گوش
از او صادر شد و هر که نظر نماید بجای از فضائل ان حضرت طه حق بیامزد و از او هر که ای که نظر
از او سرزد باشد بعد از ان رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند نظر علی بن ابی طالب علیه السلام عباد الله
و ذکر علی بن ابی طالب علیه السلام و قبول نمیشود ایمان هیچ بنده مگر بویا و دیداری از دشتنا
او و بالجمله کسرا پسر سید عوی فرموده من انبأ امام و مقامات او علیه صلوات الله الملك العلام و در اینجا
ختم نمائیم بحمد و علم را که دویم از صفات شریفه است و الله المستعان و الله الخاکم فیما قال و فیما ناله
علیه و اینک شروع بنمائیم در بوالی از صفات شریفه و بیستم از صفات شریفه که ای حضرت از یادگار پیش
یعنی حق حق بنان مقدس حق عالم است ایچ در دنیا است و انکه از برای و انکه حق باشد از
چشم و عیان و چهارم از صفات شریفه که ای حضرت از یادگار بیستم از صفات شریفه است یعنی حق حق
عالم است ایچ شریف است بدین انکه از برای و انکه شریف باشد از گوش و عیان و هر چه ایچ و صفه
نبوی علم است و ایند صفت علم مفیدند و ایچ در بحث علم کن شته بود مراد او علم مطلق بود و علم
ذکر نمودن این دو صفت از وجه است یکی انکه عرض از ذکر ان دو عالم و بیچیز در بر خاست
که حق حق را عالم بیچیزان میباشد اند چون بعضی از حکماء الا انکه اخذند و گوهر مراد انکار نموده است
که حکماء منکر این مطلب باشند بلکه کلام انبیا را توجه نموده و بیچیزی که احکام از حکماء نیز بخالفند
مقام میباشد و انکه در حق این زمان منکر این دو صفت از این حق حق و هر چند که انصاف
کشفه باشند چنانچه دو مسئله علم بر فو راض و حق شد و در این مسئله نیز خواهیم بر توضیح حق
و وجه بگویم چون که انما العباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مستوفی و مبطلان است پس

سید خیر مراد صدیق
ذاتکم سید جمیع
ع

فصل اول از باب اول

[illegible]

۱۰۰

در صفات و تہذیب

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فصل اول انزلی اول

ذائقہ

در صفای نبوت بر است

درآمد

107

دکتر محمد علی

فصل اول از باطل

بهر و حق لا مومن به و عالم لاجل به و چون قولهم و دنیا نور علی الناس حتی اذا انما العالم الذی انما العالم
و چون قولهم و غیره لا مومن به و عالم لاجل به و حق لا باطل به و اما ان از اخبار و ادعیه که
که ملو است در کتاب اخبار و کتب معتبره که محتاج بطول کلام در ذکر آنها میباشد و این سبب آنست که
از ادله شریعه اند که ان برای وحد حق پرست و مومن بما جاء به البی مثل الله علیه و آله و انوی الیه
بر توفیق و یقین ایمان در قلوب ایشان چه در کلام صادر از حق جل و علا و کلام صادر از سید انبیاء
و اهل بیت صلیا و صلوات الله علیه و آله و اینها بر توفیق و قلوب مومنین که بر ائمه و اولاد علیهم السلام
ان خصوصیت اند و بشود این دعوتی که بجا آورده است بلکه بجا نهد و از این جهت است که حضرت حق جل و علا در
مدح اهل ایمان میفرماید انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله و حیل قلوبهم و اذا نلت علیهم اياته زادهم
ایمانا یقبلوا فی استغفار انفسهم که مومنون کسانی میباشند که اگر متذکر شوند خدا یقین را خائف میشوند
قلوب ایشان بیک خداوند و در و مبنی که بالا آورده شود ایمان برای ایشان و باید مبنی ایمان ایشان
و ان ایمان را با دین مبنی ایمان ایشان را و در کتاب کفایه الحقا و در وایان خاصه نقل کرده است که
کتاب سلیم بن ابراهیم که حضرت امیر المؤمنین و نور دین است که بنی من یکفیه رسول خدا صلی الله علیه و آله
در هر چیزی و با دین است از یقین من میباشند و یقین خود من علیه علیه الرحمن در جلد دوم و در جلد اول
در مقام اشان و حدیثی هم و فی شریک بعد از ادله او میباشند اما انکه بعضی را بدلتابع الادله فی
من الکتاب التشریحی که من ان محقق و قاضی بعضیها و لا یخالف فی التمسک بالادله التشریحی باب
التوحید و هذا فی المعنی علیها صندی یعنی را که توحید کاتب شده و او را اهل بیت عصمت و طهارت
است و ان در این باب میباشد است و محمد و علی و منی نیست و تمسک بخودن با دین شریعه از قرآن و
اخبار و مسئله توحید و این معنی علیه است و این باب یعنی را که است الحق کلام منی فرموده است
و ما بعد نموده است فرمایند حق را در آراء مذکور و کلام امیر المؤمنین را صلوات الله علیه در حدیث
مذکور و اگر کسی تا مل نماید و بداند که حق را صدق است و انستادین است و ملاطفت نماید بجهت قرآن
که متر است و حقیقه متر علیه را و ملاطفت نماید باطنها و عصمت و ظاهر را میجو اهد بافت که ان
امتی را که بر توحید ایمان کلام معتبر است ایشان است که من مع احوال دلائل و سند کلام او فرستاد
ایشان است صلوات الله علیه و اینچنین چنانچه اگر ادله توحید از این قبیل است یعنی از قبیل شریعت
و محکامات قرآنی است و یا از قبیل اخبار و ان محکم خوانده و مضافه از اهل عصمت است و اعتنا بمابله
نمود بمؤمنان بعضی از طوائف حکماء و صوفیه که معتقدند ببقا عد و استخفافات منفره که در دنیا

از آنها و حق

در صفات حق تعالی

از آنها و حق از اینست که بگویند و حق تعالی نیست که بهم بافته اند و بر طبق ان شومینا بند و نصوصی اند
و اخبار و انوار و احوال و خود مبنی است بلکه نیست بر توفیق ایشان مگر در کتاب اخبار و ادعیه که در ان
ستند سلیم بن ابراهیم علیه السلام و ان نیست که عدم معرفه ایشان بحقیقت کلام ایشان و معرفه ندانند
حق متر و متر علیه لکن بعد از معرفه حق کلام ایشان پس از ان است که حاصل شود ان برای مومنین
با الله و بما جاء به نبيه کمال حرم و یقین با حق تعالی از حق و انرا اولی و من و با الله چون ثابت شده است
با این ادله قطعیه چون معنی سخاوت و نعم و بر او شعل بر صفت و ان و انچه عرفان و استحقاقا کمالیه بیک
ان اولی و قلم بود حق سبحانه و تعالی است و دائم و ابدی و سرمد بود و ان مقدس است و حق
این صفات ذالیه حق جل و علا همان بیخود و ذالیه حق تعالی را در است یعنی چون ثابت شده است که
قطعیه که ان مقدس را حق جل و علا است و عدم و مومن و قاضی مطلقا چه سابقا و چه لاحقا و حق جل و علا
مقدس است و منع و محال است پس تا خواهد بود از ان بود و قدیم بود و حق جل و علا از ان
که معنی ان در وصفت است که عدم و قاضی سابق و اوست و انرا دارد و از انرا ان مقدس را و ایندانه
در وجود حق اهدی و همیشه بوده است و متشابه است که عدم و قاضی لاحق را و محال است
و انرا و انرا میباشند و همیشه خواهد بود و معنی سرمد است که از برای او ابتدای و انتهایی
خواهد بود و عدم سابق و لاحق را و محال است پس دلیل ان بر توفیق ان چنانچه صفا کمالیه از انرا
حق هم همان بیخود و ذالیه حق تعالی است یعنی چون حضرت از برای حق جل و علا است و عدم سابق
و لاحق را و سابق قدس و منع و غیر معقول است پس لازم دارد بشود ان صفات حیوة صفات
کمالیه و دیگران که نمانند و از انرا سرمد بود و حق جل و علا است و هو المطلب لیل و نهار
انکه از لیه و ابدیه و مبدی و متناهی است و عدم ان از تقاضی صفات نیست و ان متناهی است و اولی
الوجود بالذات کمال و کمال نام است و هو المطلب قبل متیم انکه حق سبحانه و تعالی منصف میباشد
با این صفات کمالیه از انرا خواهد آمد انضای ذات قدس و یقین و یقین این صفات یعنی اگر قدیم
نباشد لازم خواهد آمد که حادث باشد و اگر از ان نباشد لازم خواهد آمد که از برای وجود او
ابتدای باشد چون سابق و تات و اگر ابدی نباشد پس لازم دارد که از برای وجود او انتهای باشد
و مبدی و آخری لازم خواهد آمد چون عدم و قاضی سابق و لاحق را و مطلقا و مستلزم است موجد
حق سبحانه و تعالی را و در ان هنگام محتاج خواهد بود بسکینه که سبب جود و بقا او
باشد و ان علیه حق تعالی از ان نیست که با او اجب است و منع است با مکن غیر او اجب است

بهر و حق لا مومن به و عالم لاجل به و چون قولهم و دنیا نور علی الناس حتی اذا انما العالم الذی انما العالم
و چون قولهم و غیره لا مومن به و عالم لاجل به و حق لا باطل به و اما ان از اخبار و ادعیه که
که ملو است در کتاب اخبار و کتب معتبره که محتاج بطول کلام در ذکر آنها میباشد و این سبب آنست که
از ادله شریعه اند که ان برای وحد حق پرست و مومن بما جاء به البی مثل الله علیه و آله و انوی الیه
بر توفیق و یقین ایمان در قلوب ایشان چه در کلام صادر از حق جل و علا و کلام صادر از سید انبیاء
و اهل بیت صلیا و صلوات الله علیه و آله و اینها بر توفیق و قلوب مومنین که بر ائمه و اولاد علیهم السلام
ان خصوصیت اند و بشود این دعوتی که بجا آورده است بلکه بجا نهد و از این جهت است که حضرت حق جل و علا در
مدح اهل ایمان میفرماید انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله و حیل قلوبهم و اذا نلت علیهم اياته زادهم
ایمانا یقبلوا فی استغفار انفسهم که مومنون کسانی میباشند که اگر متذکر شوند خدا یقین را خائف میشوند
قلوب ایشان بیک خداوند و در و مبنی که بالا آورده شود ایمان برای ایشان و باید مبنی ایمان ایشان
و ان ایمان را با دین مبنی ایمان ایشان را و در کتاب کفایه الحقا و در وایان خاصه نقل کرده است که
کتاب سلیم بن ابراهیم که حضرت امیر المؤمنین و نور دین است که بنی من یکفیه رسول خدا صلی الله علیه و آله
در هر چیزی و با دین است از یقین من میباشند و یقین خود من علیه علیه الرحمن در جلد دوم و در جلد اول
در مقام اشان و حدیثی هم و فی شریک بعد از ادله او میباشند اما انکه بعضی را بدلتابع الادله فی
من الکتاب التشریحی که من ان محقق و قاضی بعضیها و لا یخالف فی التمسک بالادله التشریحی باب
التوحید و هذا فی المعنی علیها صندی یعنی را که توحید کاتب شده و او را اهل بیت عصمت و طهارت
است و ان در این باب میباشد است و محمد و علی و منی نیست و تمسک بخودن با دین شریعه از قرآن و
اخبار و مسئله توحید و این معنی علیه است و این باب یعنی را که است الحق کلام منی فرموده است
و ما بعد نموده است فرمایند حق را در آراء مذکور و کلام امیر المؤمنین را صلوات الله علیه در حدیث
مذکور و اگر کسی تا مل نماید و بداند که حق را صدق است و انستادین است و ملاطفت نماید بجهت قرآن
که متر است و حقیقه متر علیه را و ملاطفت نماید باطنها و عصمت و ظاهر را میجو اهد بافت که ان
امتی را که بر توحید ایمان کلام معتبر است ایشان است که من مع احوال دلائل و سند کلام او فرستاد
ایشان است صلوات الله علیه و اینچنین چنانچه اگر ادله توحید از این قبیل است یعنی از قبیل شریعت
و محکامات قرآنی است و یا از قبیل اخبار و ان محکم خوانده و مضافه از اهل عصمت است و اعتنا بمابله
نمود بمؤمنان بعضی از طوائف حکماء و صوفیه که معتقدند ببقا عد و استخفافات منفره که در دنیا

فصل اول از باطل

و قطع کرده شود اصل باین نشان شک نیست که من مضایق بر من الله الوفاء و الهادیه و نولیه علی الله
 و غیره الاخصاص منکریم که وضع کلام در مقام دوم مقام اول در بیان افعال خلاف و غیر
 اصل محل نزاع بدانند که الله تعالی بعد از انشاء و با بر عین قول بر قدم و در موهبت و از مکتب خود
 و نه خلاف است بین بعضی از حکما و سایر علما باینکه عالم که ما سویی است با حادث بالذات و نه
 زمان است چنانچه بعضی حکما بر آنند و با آنکه جمیع ما سویی است حادث بالذات و حادث بالزمان
 جمیع ما سویی است و برای وجود ایشان ابتدا نیست که حادث نموده است و با بر عین بعد از آن که
 معنی داریم در نزد حکما که الله تعالی مستند است به مابعد و منتهی چیزی نشود و غیره حادث در نزد ایشان
 است که شی مستند است به مابعد و منتهی چیزی نباشد پس معنی داریم که آن باشد که ذات شد و مستند
 و منتهی یعنی چیزی نباشد و معنی حادث در نزد ایشان و آن عبارت است از استیلائی و این را
 علامه خود خواهه انشی حادث بالزمان باشد حادث حادث زمانه و خواه حادث بالذات باشد
 نفوس و مجردات که اینها مستندند بدان با بر عین و معقول و مستند به واسطه و محال است
 خلاف معقول از علامه و معنی حادث آنها همان عبارت است از بودن معقول در مرتبه است یعنی بعد و
 آنها در مرتبه علتی که ذات است که در این صورت مبتدع بعدی خاصه که عبارت باشد از همان نیست و
 ایشان در مرتبه علتی که سویی است و هیچ حادث بالذات و قدیم بالزمان است چون نفوس و مجردات و
 بعضی دیگر حادث بالذات و الزمان معا چون زمان باینجه متعلق بالاطون و بعضی دیگر
 حکما است و اما قدیم در نزد منکرین و سایر علما الله تعالی وجود او ابتدائی نباشد اولی
 و ابتدا نیست از برای هر چیزی نشود پس معنی قدیم بودن شی نیست که در حقیقت اول از برای وجود او
 ابتدائی نیست و همیشه بوده است معنی حادث در نزد ایشان است که شی نبوده شده است و
 و ابتدائی از برای وجود او باشد خواه قبل از حکمت زمان موهوم باشد یا زمان دهری عرض شود
 یا زمان سرمد پس عالم که ما سویی است در نزد ایشان هم حادث بالذات و هم حادث بالزمان
 است و زمان در نزد ایشان اعم است از زمان حادث و زمان موهوم و زمان دهری و زمان
 سرمد چنانچه اصطلاح ایشان است در این مقام پس از این و عدم ابتدا وجود در نزد ایشان مخصوص
 است بدان و اجابت و محلیه علیه الرحمه در عالم دوم مقام نقل احوال در محل کلام مبتدع باینکه
 خلافی نیست در بین مسلمین بلکه جمیع ارباب ملل و مغل و اینکه ما سویی است که کل عالم باشد یعنی اینکه
 برای وجود او ابتدائی نیست بلکه حدوث ما سویی است که می ماند که در صورتی که این است و از سبب

و اینها را در کتاب خود
 از حکما و سایر علما

و چنانچه در کتاب خود
 از حکما و سایر علما

در حقایق و شبهات

علیه الرحمه در کتاب و اینها او نقل شده است که سید ما سویی است که معنی من کو و لایع جمیع اینها و او
 است و در اصل معنی و مغل و همچنین از خواجه علیه الرحمه نقل شد که معنی من کو و لایع جمیع ارباب ملل
 و مغل و معنی من کو و لایع جمیع ارباب ملل و مغل و معنی من کو و لایع جمیع ارباب ملل و مغل و معنی من کو و لایع
 تا بریم بعد از اینکه نبوده است که الله تعالی بکن معنی و بعد نقل نموده است و چنانچه از اساطیر
 و قدما نقل شده که ایشان نیز می فرمودند که معنی من کو و لایع جمیع ارباب ملل و مغل و معنی من کو و لایع
 اصل ما سویی و چون فیما غور و و اینها از طرف غیر لطیفه و شبهات نقل نموده اند و از آن حکما و اینها
 اینها را باینکه خول مقدم عالم و از این حکما و از اینها از طرف غیر لطیفه و شبهات نقل نموده اند و از آن حکما و اینها
 که او مخالف است کرده است قدما از حکما و از اینها از طرف غیر لطیفه و شبهات نقل نموده اند و از آن حکما و اینها
 او را در این مقامات معنی و معنی و چون اسکنند از ویدی و غیره و نیز مستند ما علیه الرحمه و
 است که از نقل شده جمیع اینها از آنکه افلاطون و مشه باقی ارباب ملل و غیر ایشان از قدما و بعد
 عالم امر و حقیقت جمیع اینها از آنکه افلاطون و مشه باقی ارباب ملل و غیر ایشان از قدما و بعد
 در کلام فیما غور و و اینها از طرف غیر لطیفه و شبهات نقل نموده اند و از آن حکما و اینها
 که قول مقدم عالم و الحاد و کما است و شیخ معنی علیه الرحمه و مستند معنی قدس سرور در کتاب عز و
 است که در سر منور و کتاب فیما غور و و اینها از طرف غیر لطیفه و شبهات نقل نموده اند و از آن حکما و اینها
 ایشان از اینها از طرف غیر لطیفه و شبهات نقل نموده اند و از آن حکما و اینها
 و قول علیه الرحمه در غیر اینها است و از اینها از طرف غیر لطیفه و شبهات نقل نموده اند و از آن حکما و اینها
 که قول باینکه حادث ابتدائی را اول از برای معنی و ایشان نیست چنانچه معنی قدما و اینها
 غیر اهدیه باینکه واضح است است و مستند معنی قدس سرور در کتاب عز و
 و نیز ما سویی که سبب است که فیما غور و و اینها از طرف غیر لطیفه و شبهات نقل نموده اند و از آن حکما و اینها
 چه چیز است در دنیا و آخرت و موهوم که هر کس که در اینها از طرف غیر لطیفه و شبهات نقل نموده اند و از آن حکما و اینها
 بله خلافی نیست که در حق مسلم و کافر هم این است و حکم اینها از طرف غیر لطیفه و شبهات نقل نموده اند و از آن حکما و اینها
 بالاتفاق و نیز فرموده است در شرح کلام توحیدیه در کتاب اقیانوس که لا یجوز حادثه باین که این
 مسئله از اعظم مسائل علم کلام است و هر که خطی است بین مسلمین و مشرکین ایشان تا آنکه فرمود
 که عالم با حادث بالذات و انتفاء است و آن قول است که در سطور و اینها از طرف غیر لطیفه و شبهات نقل نموده اند و از آن حکما و اینها
 و اینها از طرف غیر لطیفه و شبهات نقل نموده اند و از آن حکما و اینها

و اینها را در کتاب خود
 از حکما و سایر علما

فضلك ولا يزال

نغمہ نگار

فصل فی تہذیب و اصلاح

جواب

برکات

برای این که

در مقامات و شیخان و سادات و علما

[illegible]

الكتاب

فصل فی بیان احوال

[illegible]

دریافت

وذكر في الحديث ان من لم يقرأ سورة الواقعة لم يمت بسلامة

در این صفت او نیز از این جهت و علل

باد را و باد جمله بی نهایت هوا را تا آنکه گشتا بشود از روح در بدن صاحب خود و اگر در بدن مدخول
بر زبان روح بر صاحبش بر جسد بکشد هوا را باد را و باد جسد مبتدیان روح را بر در بر صاحب
از خود اهد شد و در محله الحجاب از محمد بن مسلم نقل شد است که سوال نمودم از حضرت امام محمد باقر
از قوله نعم و حق چه من و روحی که با او چگونه است یعنی نفخ و مؤن که روح مضرب است از تنج و از روح
نامید ز بر آنکه مشق شده است اسم آن از روح و انوار الحاضیه نموده است بگو دانست خود را که حق نعم آن
برگزیده است بر سایر ارواح چنانچه برگزیده است بنور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
از پیغمبران را که خلیل و امثالان و هم اینها را فواید و صفات و مزیجات مدونند و در احیای از
حضرت صفاتی نقل نموده است که انجیا و مؤن که از روح لا یوصف بقل و لا یخبر فی جسم من سببها
کثیرا و الجملة ایضا مستقلا میشود از طوایف امر کثیر از اجزای بلکه از طوایف امر یان چون قوله نعم و لا یخبر فی الذی
فتاوی سبیل الله امواتا بل احیاء در بهم بر در خون چه مشکلی نیست که احیاء بعد از موت از عالم روح
واقفند بر صفات و احوال خود و در اندامان از فاعل است همچنین معنی همان از ارواح است پس بعد از این
ایشان دلیل است بر حتم ارواح با حیوان لطیفه و نباتیه و همین طوایف امر حیوانیه را باید که در
منصف است بصفت احیاء از صفات و احوال و طوایف امر نباتیه و حیوانیه و اینها در هوا و اینها در بر روح حلقه
نشسته اند و با هم صفت می یابند همچنین طوایف امر احیاء لطیفه بلکه صریح اینها که در باد و از حد و از آنکه
قال است بالاضطرار این است که نفوس قدسیا را پیش از این که در مؤمنین مخلوق شدند در آن صفات لطیفه
و انهم صلوان است علیهم اجمعین که حلقه ارواح ایشان از آن نور و لطیفه طریقه است همچنین حلقه
ایشان را می بیند و از حد است و اینها در حلقه صفاتی و نفوس است که حلقه خلق و پیوسته است
از نور و عظمت خود و خلق مزبور است از ارواح شیعیه اما از از لطیفه و احیاء با پیغمبر و فرستادگان
دینا و از شد است که ملکود و معنود و محل خود شمس و الجملة و اینها از طوایف امر و اینها از صفات
مبتدیان است که نقل شد که روح او است که از او تغییر کرده میشود بلفظ انا و است که عمل تکالیف الهی و
مورد ذواب عقا است محیی است لطیفه و از اینجه مجرب و بنا بر تفهیم و حکما آنست که موضوع بالامکان
و مجرب باشد از مکان و از آن در جمیع طوایف امر و قد شرعیه که فاعلی از آن مذکور شد و الله یبصر روح
احیاء از مذکور از آن و صفات و طوایف امر و طوایف امر و امثال آن که هم اینها از صفات احیاء است از آن
که معلوم است احیاء است و اما لطیفه نفس روح و حیثیت خلق از سبب اینهم از دنیا متکلیف و
تعبیر شد و حق نمون هم حقیقت از احوال آنکه حلقه در فرزان محمد مزبور است و سبب اولی از روح

فصل فی ہر باب اول

فلو الروح من امر متجدد حتم اذن نداد بخت اسبابا نصلي الله عليه و آله که بياحضيم و از اقبال
از برای ناس ملک هين ملک فروم و با الا که روح از امر حشر از پند کار است حشر امير المؤمنين و مؤه است
عرضه قد عرف به پس اين سرود و کلام معنی بيا خود اشاره و مؤه است با منافع هين ملک
و حضرت آن معصوم و نشانان معنی بياطل است که فائز است بچرخ بودن نفس و علم آن
که اخيه امامه نمونداز اذله و بر اخص بر مجرد بودن نفس و شبهه و اهيله است بچرخ از اقبال و اذله
بر اينکه نفوس از مجرد است محضه ند که اين استقفا و مشهور از اين وجوه اغنيايه که ذکر نمود بر اقبال
مدح الحود و فليمن از اذله شرعيه از اقبال و اغنيايه است که نفس روح غلو و از اغنيايه کشفه عنصر
نمينا شدند و اين مسلم است اما اينکه غلو و از اغنيايه الطيفه بانيه نورانيه هم نمينا شدند و اين
بل بر ما نيت که اقامه دليل بر او شده است بلکه ادک ظاهر بلکه نفس روح از اغنيايه الطيفه نورانيه
ملکوتيه اند بر سبيل اجمال و حضرت آن و کيفيت غلو آن با بدان هم بنابر برای حکم نموده است بلکه
واقع و حضرت آنرا نمينا نداند الا الله سبحانه و تعالی و انما عليهم الصلاه و السلم و اما احوال علماء و سائر
و روح از اقبال که هر کس بطن خود و چرخ است خواه نمونداز وجوه اغنيايه و غيران پس بيا غنيايه
و نمونداست شيخ بهائی عليه الرحمه چنانچه فولد او نقل نموده است مستبد بر آری بعد از نقل
شيخ احوال بيا بر او نقل نموده است که شيخ معصوم و شده است غير آری بيا احوال بيا بر او نقل نموده است
نقل نموده است شيخ فاضل و معصوم علی بن ابی طالب و سالک و اقبال او شده است فولد و رسول نقل
نموده است و بالجمله پس فائز است بچرخ که روح از اغنيايه الطيفه بانيه است بيا بر او نقل نموده است
مبيند عليه الرحمه و مستبد بر معصوم علی بن ابی طالب و سالک و اقبال او شده است فولد و رسول نقل
بجستين و اگر احوال از مستبد بر بيا بر او نقل نموده است فولد و رسول نقل نموده است فولد و رسول نقل
که شيخ معصوم و سالک و اقبال او شده است فولد و رسول نقل نموده است فولد و رسول نقل
و فولد و رسول نقل نموده است فولد و رسول نقل نموده است فولد و رسول نقل نموده است فولد و رسول نقل
و بعضی از وجوه اغنيايه گفته اند که فائز است بچرخ که روح از اغنيايه الطيفه بانيه است بيا بر او نقل
گفته اند که بعضی از ایشان گفته اند که روح عبا است از اغنيايه نورانيه و اهيله طيفه الجوهريه
سواء الشمس فالبخار و البک و نفوس و ارواح و چون بيا نمونداست و تمام شد استعدا ان چنانچه
و غير ما بيا و اذا سويه و فقه بيا و روح نفوس و ارواح و چون بيا نمونداست و تمام شد استعدا ان چنانچه
اعضا بيا و اذا سويه و فقه بيا و روح نفوس و ارواح و چون بيا نمونداست و تمام شد استعدا ان چنانچه

مرحمتنا بنوینہ جو جل و علا

تحوصل

فصل فیما زیات و قل

خوشنما

و بناءً على ذلك جرى كذا في كتابكم وكانوا لا يستطيعون أن يسيروا معكم إلى بلادهم

22

در ریاضیات و هندسه و جبر و حساب

۱۰۰۰

فصل فی بیان احوال

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در ریاضیات و فقه و غیره و غیره

[illegible]

تذکرہ

فصل ویم از باب اول

و دلیل باشد از برای وجود او و کتابت بینا ابعاد و اثبات از برای دلالت کردن بر تقدم و اول
بودن ذات اقدس او و در دعا عرفه که بشنو و بشیر این طالب سست از اینها تا آنکه فرمود
الحمد لله الذي ليس له صناعة دافع ولا تعطاشه مانع ولا كسبه صانع وهو الحي والواسع فطر الجناس
المصانع واظهر بحكمة الصناعات الى قوله لا اله الا انت اعلم باليك واسمها بالربوبية لئلا تنفك بانك ربه
وان ظلمك مرة في ابتدائي بعتك قبل ان اكون شيئا منك ورا بغيره حمد محمود ان محض پروردگار
که شایسته از برای قضا او دافع و نیز از برای عطا او مانع و نیز مثل صانع او صانع و او است حی
واسع و خلوق و خیراع و فرمود است همه اجناس را این را بصفت عیالی متفق و محکم فرموده است بحکمت
بالله خود همه صنایع را تا آنکه فرمود ما رتدا با بید و شب که را غنیمت و نعمتهاست مقدم بر بویست
و کردگای و افراز سپاسیم که نوی پروردگار عز و اینکه رجوع و باز گشتن بشو نو خواهد بود ابتدا
فرمود که مرا بعت خود و خلفت خود و همه و تمام نعمت خود را بمن عطا فرموده قبل از اینکه بوده باشم
من مثنی موجب و محض علی تر الحسین سیدنا صاحب من صلو ان الله علیه زد عطاء و عید فرموده است الحمد
الاولی بلا اول کان قبله الى قوله ابداً یعنی شبد نه الخلق ابداً عا و لغیرهم علی متنبه اخر احادیث
حد مخصوص ذات کبریا اینکه این صفت دارد که قدیم و ازلی است که قبل از او نبوده است احدی تا آنکه
فرمود که ایجاد فرموده بود خود خلایق را ایجاد کردن و اختراع و احداث نمود ایشان را بطریق اولی
خود اختراع فرمودی و در دعا عرفه نیز فرموده است ان الله لا اله الا انت الذي تفتت الانشا
من غیر منخ و صورت ماصور من غیر مثال و ابتدای المبدأ تا بلا احتفاء الى قوله انت الذي
ابتدع و اخترع و انشأ و ابتدع و احسن صنع ما صنع یعنی نوی ایجاد خداوند بلکه انشاء و ایجاد
فرموده همه مخترعات و مخلوقات را بدون آنکه پیر وی کرده باشد قبل از ان تا آنکه فرمود نوی
ایجاد خداوند بلکه ابتدا و اول و ابتدا را و صوت دادی همه آنها را بدون ماده و مثال که از ابتدا
ایضا کرده باشد و اختراع و خلق فرموده همه مخترعات و مخلوقات را بدون آنکه پیر وی کرده باشد با حد
قبل از ان تا آنکه فرمود نوی ایجاد خداوند بلکه ابتدا فرموده و اختراع و ایجاد نمود و احداث و ابتداء
و مخترع شده است و او بشو فرموده صنعها یعنی را که صنع آن فرموده و در کتاب باطن الحقا البند
خود از جای رجعی نقل نموده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که با جابر کار
ولا شيء غيره قال ما ابتدع من خلق خلقه ان خلق عباد الله و خلقنا اهل البيت مع من نور طنه بقاء
جا بر جوده است خدا نیعم و حال آنکه چیزی نبود غیر از ان مقدس را و اول چیز که ابتدا نمود او خلق

فصل چھامراۓ با بقول

[illegible]

کھڑا ہوئے

در حفاطت و تہذیب علیہ خاتم

که از برای ایشان ابتدا می‌شود و بعد از آنکه ایشان را به دفع و تقصیر امر و در نظر خارج معین نمایند
در وجود بلقیس و شحانم بل که از الله و لم یکن معه شیء بمقتضی الامر الواضح ثم خلق الاشیا الخضر لثا و ابتداء
مثل جواب علی الرحمن و فیما بعد و علامه اخوند ملا صدق چنانچه صریح نموده است خود ملا صدق در
که بتایید افکار او باشد و عتقاد کند است بقول خود عالم کلیه احداث زمانی از کما فیما بعد متنبو
بعد از گفتار این کار نموده است وجود عقل را بهیچا که حکما قائلند که استوار است و انعم به بنده
عندنا و التکلیفین انکرو و یسبحون و علامه مجلسی و معنی وافی و امثال آن و حکما بقضا است
از کی و عالم از انوند مذکور و در بیان صحت حدیث بانکه عالم احداث اندک و دریم از زمانه
و اینکه قول بانکه عالم احداث بالزمان و غایبیم بالزمان است که در هیچ حدیثی و شریک و الخ و است
ذکر آن و نیز رای دیگر نموده است که در احداث زمانه معصوم سلوان الله علیه علم جمیع صفات
عالم احداث بالزمان است بطاعت بالزمان ظاهر است که چنانچه خود اعلی از برای او بوده است
او از شدت امر این صحت سلوان الله علیه علم جمیع چه کدام دلیل لفظی است که اصح باشد
کلام سید ابی صلی الله علیه و آله که فرموده است یا علی ان الله تبارک و تعالی کان ولا شیء معه الخ
عزیزه است بانکه شیء معین نباشد و وجودی از آن مقدس حضرت امر بیدار و نیز در حدیثی است که
جواب جابر است ای که قلت لرحول الله اولی خلق الله نعم ما هو فقال له نور یشهد جابر چه ایما
صریح فرموده است که ابتدا وجود ایشان و مقدس اجتناب بوده است بزرگوار حدیثی است که
شد از این حضرت امیر المؤمنین فرموده است که کان الله و لا معه شیء با قول ما خلق نور یشهد چه چنان
نقیص صریح فرموده است که چنانچه از خلق معین داشته باشند و وجودی از آن و اجابت و ایشان
ابتداء است و وجودی از برای ایشان که آن نور مقدس سید کائنات است علی علیه السلام و همچنین
مؤیدیم از احادیث صحیح و صحیح بر مبنای از برای انما معصوم سلوان الله علیه علم جمیع که در حدیثی
انما بر حکم ایشان معنی مذکور و در عقل از آن امر است که معصوم و اهدی و انکائون آنها و با و شایسته
کشودن ایشان و اما معصومند استیم از عقل متون هم از آن که زیاده و از آن است بزرگوار
نقل شد که چنانچه الحاد و نقلات مشارالین شایسته باشد من شاء فلنک و نیز آنچه متافیه نموده است
از ادله عقلیه که متکلیفین معصومند و شایسته است که اولی آنها صلی الله علیه و آله است
و این است که آن نور وجودی را بشناختیم و چنانچه بپای از آن ادله عقلیه که بعضی از
معروضاتند و بعضی دیگر از آن چیز معروض شدیم و در بیان قوه است که در با خدشته علی اهدی و

فصل در اوقات و احوال

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ افغان و صفا

وہابیہ

५३

در بیان شایسته و فضیلتی که در علم

[illegible]

محبوب

جانب

درجہ اول

فصل بی از نام و قد

24

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

در بیان صفات بنی بر فیض حق تعالی

مجلس فیض
حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب
زادہ

۱۳۸۵ھ

وہابی

فضل رستم از باب اول

فكالميت

در صفا بنویشتہ جو جبل و عملا

تاریخ

نیل

فصل في باب قول

[illegible]

خاتونان

در مصفا بنو شتره خلیفه حقیقی

خالفوا انما که نیست از او شیء پس اگر کسی گمان نماید که از یک شیء سه یا چهار شیء جدا شود و بداند که در
اولی بود نماید پس تحقیق که اظهار نموده است که حق تعالی اول آنرا خواهد بود و قدیم نیست و احد نیست
چنانکه انبی و نبی و اولی غیر از خداوند متعالی و از برای خود وضع نموده است که آن شیء را از
ثابت و محقق بود با دانستن خداوند و ستم انصاف بشویند و غلبه صحت صحت و استیفاء حق تعالی
است که در دفع طلبا بر او روان نیست و تحقیق این صفت را کرده است انصاف صفتی که
در عین کار و منافعت این است که نکند نیست چون ندانید و مرسلین را دانست که در اول آنرا
و سایر که سماع و تسمیه میدادند و میگفتند که ما هو الا ساطع الاولین و دلیل بر این است
از برای حق جل و علا و جوی است از برای این عظمیه و غلبه دلیل اول بر این است که
مطابقه نمودن خبر است و واضح را و کند بعدم مطابقه نمودن خبر است و واضح را و کند
منصف نباشد پس حکام هر اینه لازم خواهد آمد که حق تعالی چه واسطه می خواهد بود بین این
صفت و انشا حکام با او نیست بکن باطل است بعد از آنکه که می بیند است عقل او هر شیء
است صدور از حق تعالی پس صدور و کند با حق تعالی نیز منع و طاعت است اما اثبات منع که انصاف
کند و نباشد یعنی با الوحدان و ضرر و عقل و اما اثبات کبری با الانفا و چه چیز از باب ملامت
حق از اصل حق منصف برتر نیست حق تعالی از قبلی و بعد از اثبات منع بین این شیء و حق تعالی
بود و هو المطلوب پس در قیام است که کند منصف حق تعالی غیر است زیرا که داعی بر این نیست که
اضطرار و غیر عدم مدعی بر دفع منفرد کند و راست چنانچه مشاهده میشود و در مورد نصیحت
و از مدعیان اولیه است که غیر واضطرار است غیر معقول و حق واجب است لایزال علی کل شیء قدیر و
بجز شیء فی السموات و الارض دلیل است آنکه اگر جایز باشد که ببر حق تعالی هر اینه لازم خواهد
آمد عدم و ثبوت و اعتماد و ثبوت از عدد و غیر حق تعالی و هر اینه جایز خواهد بود از آنجا
حق تعالی خلق در تواب عذاب آنکه معامله نماید با حق تعالی و عالمه مشیت و با انکار حق عفا نماید
حق تعالی با انواع عذاب آتایه نماید مشیت را با انواع نعم و در میان و حق تعالی مخالف است با حق تعالی
عقل چنانچه عقل ظاهر و هویدا است بر خلق غیر دلیل چهارم آنکه جایز باشد که ببر حق تعالی
هر اینه لازم خواهد آمد انشاء قائم از عین طاعت و در مشیت و انشا پس منصف خواهد شد
در این حکام و ناله تکلیف است از آن باطل است بعد از دلیل بیچ آنکه اگر جایز باشد که ببر حق تعالی
هر اینه لازم خواهد آمد ملامت حق تعالی و مرعیه را و حق تعالی حکام جایز خواهد بود و امر فرعون

فصل فی بیان

مجلس

ملک

کتابت

مجلس

卷之六

فصل چہارم از زیباہد

[illegible]

در باب اصفاء سیرت و جعل و علا

[illegible]

فضل چاهانزایان

استنکیر بدینند که در مخلوق است و در اجزای او و این بخود است از هضم
او و هضم را در آن که اجزای او نموند لاجرم و لا صورة و لا جسم و لا بدرك بالحواس الخمس لاند که
الاولیاهم و لا انفسه لا هود و لا نیره الا دمان بغیر حق جسم نیست و صوفی نداد و محسوس
خواهد بود و مدرك بخواس من بخواهد بود و هم در آن جلال قدس را و من بخواهد نمود و ناصر من خواهد
مکرو را بام و من بخواهد شد و در آن ما و نیز در اجزای او نقل نموده است پسند خود از موی منجبر
که اجزای او نموند که لا احوال نه قائم نه بدله عن مکان و لا احد بمکان بكون غیره و لا احد ان یخرج
فی شئ من الارکن و الجوارح الخ بغیره و من ندانیم که من کونیم که حق بقم قائم است بمکان ما انکه جابر باشد
بر او زوال حرکت از مکان لیس بمکان دیگر و خدا بدین تمام او را میگرداند و در شئی از اجزای او
اعضا و ارکان بیه غایت و ان مستلزم اجزاء منجم و ترکیب شده و در توحید پسند خود نقل نموده
ان یقوب بر جعفر که شنیده از جناب موسی جعفر که کما نظر منیر بود بار اعیان خدای را و از آن حمد
و نمود که ان الله تبارک و تعجل و اعظم من ان یجد یلدا و رجل ارح که او سکون و بوصف بطول
او قصر او یثقله الاوهام او یحیط به فقه العقول از زوال و الخط و وعد و وعده امر لا یثقله و لا
لسان کما شاء ان یقول کن بمکان یغیر و رسیده و تعجل و اعظم از آنست که بخار بد کوفه شود بد
و با پا و یلکو که و با سکون و منزه است از انصاف او بصفه جسمانی نه از اینکه وصف کرده شود بطول
و با قصر و با انکه در آن نماید و او همام و با انکه احاطه نماید بکثره او و عقول نازل از مودع
و فصاحت و وعد و وعده خود را میگرداند و بدین آنکه از برای او بلسان و جوارحه باشد بلکه امر
فرماید بکن میگون و نیز در توحید پسند خود نقل نموده است از حمزه بن محمد که نویسم بان جناب
سؤال نمودم از عجم مشور فرید و جواب نوشت سبحان من لیس کلمه شئی و لا جسم لا صورة و نیز در توحید
پسند خود نقل نموده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند سبحان من لا یعلم کیف هو الا مولی بکن
شئی و هو التبع البصیر لا یجد و لا یحس و لا بدرك الحواس و لا یحیط به شئی و لا جسم لا
صورة و لا یحیط و لا یجد و نیز در توحید پسند خود نقل نموده است از محمد بن حکم که نقل کرد
از ابی جناب موسی جعفر که قول بعضی از تابعین بیستم را بر این جناب فرمودند که ارقی من اعظم
من قول من یصفه قال الاشیاء یحجم و صورة او یحیط به او یجد یلدا و اعضا نعم الله عن ذلك علوا
و نیز در توحید پسند خود نقل نموده است از حضرت جواد و انصاری علیه السلام که آن دو سرور
فرمودند من قال بالجسم فلا یقطو من الزکوة و لا یصلو و راه و بالجملة اخبار در این باب یاد

وخلد به نهمان بر و زان کسان که در این شهر و در این راه مسافر باشند و در این شهر و در این راه مسافر باشند

از ان امت

در بیان صفات سلیمه جوهر و علا

از آن است که غذا در کوره شود و در این نزد که شد غذا و کباب باشد از برای و حله مستحبی و مؤمنان
 بقیم از صفات سلبیه است که چون بقیم قهر نیست و فوجیه مقام آنکه جوهر چند معنی لطیفی
 شود معنی اول آنکه معنی است که است جوهر و ذات و مقام که عبارت از است و الله است و نفوذ است
 بر دو قسم است یکی جوهر و دیگری عرض و نزد ایشان است زمانیه که قائم بدان و فضا باشد
 و در میان آن شد بدین معنی را با آنکه عرض چیز نیست که قائم بغیر باشد و به نیست غیر موجود شود و جوهر
 و ملک که در جوهر که است از آن و جوهر را تقسیم نمودند به پنج قسم میوه که اول ماده الماده میگویند
 و صور و جسم و نفس و عقل چه اگر جوهر محل از برای جوهر دیگر باشد پس از ماده و هیولی گویند
 چون نطفه که ماده است از برای حیوان و چون غذا که ماده است از برای نطفه چون عناصر که
 است از برای غذا و چون جسم مطلق که ماده است از برای عناصر و چون میوه که اولی و ماده الماده
 که ماده است از برای جسم مطلق که از اجزای اجناس و جنس عالی گویند چنانچه در بعضی از حکما است
 و آنکه ماده الماده جسم مطلق است امر خارج از او چنانچه عناصر و اجزای علیها در هر یک از این
 از او در سایر یکسان قول اول آنکه ماده الماده از جوهر جسم مطلق میماند و فضا با فضا
 نیز دادند و اگر حال در جسم خویش از امور گویند اگر فضا با فضا باشد از عرض و طول و عرض
 پس از اجسام گویند که او مرکب است از جوهر که یکی حال باشد که عبارت از جوهر جسمیه است
 دیگر عبارت از هیولی و ماده است و اگر نه حال در جسم باشد و محل از برای جسم نه مرکب از
 دو جسم از جوهر مغایر گویند پس اگر مغایر دو جسم مغایرند پس از اجزای جوهر که در نفس خود
 نزد ایشان جوهر است جوهر و فضا و مجبضات نه مجبضات و در صد فعل از او صلاح است
 چون بدن انسانی و اگر مغایر دو جسم از وی مغایرند پس از اجزای فضا است که آن مجبضات
 ماده هم مجبضات و هم مجبضات و چون واضح شد مثلاً جوهر یا بر طریقه حکما پس میگویند که فضا
 منزله است از اینکه جوهر معنی مذکور باشد چه اگر از ماده پان است پس از سننم از یکپارگی و مجبض
 است و اگر از مجبضات باشد سننم از یکپارگی معنی مذکور است جوهر در نزد حکما که هر
 افراد از مجبضات و مواد پان سننم در دو معنا و باشد عبارت از فضا و فضا نام بدان و فضا
 عرض که قائم بغیر است اگرچه هر دو از افراد میکنند که مغایر با اجزای او و بالذات باشد و اصل وجود
 جوهر یا بنحیه لا محاله جنس خواهد بود از برای ما یعنی خود در نزد ایشان و چون جنس شد منقسم
 خواهد شد به اجزای جنسیه با با ما نیست فضا و فضا که آن لا محاله جز از جوهر بود نه تمام ذات

مفتی اول

١٠

فصل فی احادیثی از باب اول

[illegible]

در بیان صفات سیرت خلیل و علا

عظمه و لا تلتزمه الحاد بر لجلاله و لا تقطعه المقاييس لغيره و ان كلام شريف من به من مود است
 هو جل و علا را از در علم از عرض که ان ملک خجده باشد بعنوان لا محويه الاماکن چه ملک خجده عیانت
 الحاد نمودن جسم من حیوان مجزیه و نیز نیزه نمودن جل و علا را از یکبار ان مقام در مقامین بقوله
 لا بد و لا تقطعه المقاييس یعنی ان برای جل و علا مقداری نخواهد بود که بدو دفع شود
 کرده شود و عیانت از برای او نخواهد بود که عیانت قطع او شود و در فواید بلند خود نقل نموده است
 از این صبر که شخصی عرض نمود بخشش امام مجتبی علیه السلام فقال له انما ایاک جعل خبری عن ربک منی کان خفایا
 و بلک یقال لشیء لم یکن نکان غیر کان ان فی بنار و هم کان لم یز احیایا بکف و لم یکن له کان و لا
 کان لکونه بکف و لا کان له این و لا کان فی شیء و لا کان علی شیء و لا ابدع لکونه مکانا یعنی خبر بدو از
 از پروردگار رشتی که در چشمان بوده است پس اینجا از خود و تدوین برین میانه زمانها است که گفته
 میشود در حق چه بیکه بوده است پس از ان موجود شده است پس گفته میشود که در چشمان بوده است
 بدو سبب که پروردگار من بنار و وقت همیشه قدیم و از ان است بدون کف و نبوده است از برای
 او مکان و نه از برای کون او بکنند و نه در وقت حلول نموده است و نه بر وقت خیر بوده است چون جسم
 و نه جسم و اختراع و ایجاد و نفوذ است از برای کون و عدم مکان در این حدیث من به من مود است
 هو جل و علا را از رشتی که عرض نمائید از این که عرض کنائید از وضع که ان حلول رشتی با وقت
 بر رشتی باشد که ان یک قسم از عرض اضافی است و نیز در وجود از عرض اضافی نقل نموده است که
 اینجا بر وقت که من در علم ان لفتی شئی او من شئی او علی شیء فقد استرک یعنی اگر کسی اعتقاد نماید که حق
 جل و علا را در رشتی است و باطل و از رشتی است و با بر وقت و واقع شده است پس میگوید که او
 است عیانت یعنی چه اینجا بر نیزه فرموده است اینکه جل و علا حلول رشتی بنماید و با بر وقت و خیر و
 بشود که حلول رشتی از اعراض اضافی است که نفیر کرده میشود از ان عرض وضع و نیز در وقت
 حشش موسی جعفر نقل نموده است که از جناب فرمودند ان الله بنار و وقت کان لم یزل بلعنا
 و لا مکان و هو الان کان لا یحلو امه مکان و لا یستقل به مکان و لا یجزل به مکان یعنی جل و علا را
 نه مقرر بود در ان زمان و مکان و الان نیز مکان از زمانها است و مکانها است و
 نمیشود با مکان و حلول در جسم در مکان نخواهد بود چه در این حدیث من به من مود و خبر حق
 جل و علا را از سه قسم از عرض اضافی است که نفیر کرده میشود از ان و همیشه و ان مکان که نفیر کرده
 میشود از و این و از حلول رشتی و من آن که نفیر کرده شود از او وضع و نیز در وقت و بعد

فصل چهارم از باب اول

مرد بود و آنجا مجلس ایشان گرفتار بودند و انظار را می کشیدند بچشم آنکه ها خند آمد
از وجبت بودن دنیا بعد از انقضای بخار و زار و آج و مو و پیران و اوصیایا با خود برد
یا همان بالا رفته و در دست داشت بدرد خود را و گرفت همت آنکه همان خدای اصفیایان بود
از آسمان نازل می شد و در حجره ای از حقایق شام می توان خلایق را خواهد کرد بگو کار را
سپشتند بدکاران را بجهنم خواهد فرستاد اینست اصول دین ایشان و ما آنچه می نمودیم از تیره
بودن خوشحال و علا از بختیم و یک جویم و غیره بطلان کلمات کثر بر این دو ظاهر ظاهر
و هویدا شد و لکن بعد از اینکه در تامل امر شد لال از برای ما طبعه و توحید و احسان و لال ملائمت
میگویم که آنچه این دو ظاهر میگویند از صوفیه و نقضای اتحاد و حلول و جل و علا در مخلوق
اکامه و یاد در صفت خاص از مخلوقین که غایب باشند یا در شخص خاص که حاضر نیست هر است غاطل و
باطل و محض شرک و مشرک بعضی است بدان ساد است و جو و بر این عقلیه تقلید دلیل اول آنکه
کثیری از این دو ظاهر فانیان اتحاد و جل و علا با کامرکات چنانچه مدعی بعضی از متفکرین
است با با ظاهر خاص از موجودی که آن غایب باشد چنانچه بعضی فانیانند با شخص خاص از آن
عین بر مری چنانچه نقضای معتقدند اگر مردان از اتحاد متفکرین فانیان باشند که از عینا
از صبر و در شکی نیست موجود بر موجود و اولیای غیر بگردند و موجود و اولیای غیر از متفکرین
و آیه است که غیر معقول است و اساسا چه بفرستند و متفکرین معقول در ممکن فضلالی الواجب و آنکه
بعد از اتحاد خالی از این اتحاد است و با مرد و موجودند و با مرد و معدومند و با انبیا احدی
دو از این پس اگر مرد و با شد و با وجود محقق پس اتحادی نخواهد بود چه در این صورت و در
محقق اندر موجود و اولیای آنکه صحیح باشد اتحاد و اگر مرد و با شد و با وجود محقق پس اتحادی
نخواهد بود چه عدم محض و نیستی صریح نخواهد بود و آنکه صحیح باشد اتحاد و با شد و با
احد از آن باقی باشد بدون دیگری پس نیز اتحادی نخواهد بود زیرا که اتحاد معلوم می شود
است غیر معقول پس اتحاد چنانچه مستحیل است محقق نفس از متفکرین فانیان است پس محال خواهد بود
اتحاد بمعنا الحقیقی از برای غیر و اگر مردان ایشان از اتحاد متفکرین فانیان باشد پس انهم نیز متفکرین
میشوند و وجه اول آنکه متحد شوند و امر علی اتحاد و المرح که فعل و انفعالی حاصل شود
بنان در و منج شد و اختلاف با این وجه آنکه متفکرین شود احدی با شد و با یکی است حال
و بخوان چون صبر و الما هو که حاصل از استیاله شد احدی با شد و با یکی با لکون النفس

کتاب
فصل
چهارم

باب اول

در بیان صفات سلیمه و جلاله

و این مرد و قسم از اتحاد مجازی اگر چه ممکن و متصور می باشد و انشعاب از این متصور بود لکن
با این معنی است که دارد النسبه بسو و الیه الذی فیها انفعال و تابد و تاز و کون و نشأ و
ترکیب منراج از لوازم ذاتی حلاله و ممکن است و حق سبحانه و عا و علامه است و انضاف باین
امور چنانچه معلوم شد سابقا و فی صفت از ادوات و متصور بود لا محاله دلیل دوم آنکه آنچه کثیرا
این دو ظاهر و صوفیه و نقضای فانیانند محلول و حل و جل و علا و با در فلو و توحید
و با در صبر بر مری متصور خواهد بود مگر محلول و حل و جل و علا و با در فلو و توحید
بسیار از چیزی که جامع هر باشد آنست که محلول و حل و جل و علا و با در فلو و توحید
سبیل البقیه پس اگر حال جسمی باشد که قائم می باشد از این صفت و صفت فانیانند مستلزم می شود
است و در سبب انهم در جل و علا و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید
حال عرفی باشد که قائم می شود بر این مستلزم است افتقار و العیة و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید
افتقار از صفات خاصه ممکن است که متناقض با اولیای او بود و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید
و خروج و جل و علا و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید
خالی از این نیست که عمل یا قابل است و برای انفعالی و غیره و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید
خواهد آمد و ترکیب از این صفات مستلزم است افتقار و العیة و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید
که حقیق اصغر الانبیا باشد تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کثیرا دلیل چهارم آنکه اگر حق
سبحانه حال در حق باشد خالی از این نیست که آن حال و عمل هر دو با متفکرین در محلول و جل و علا
عمل مقدم بر حال است و عکس و اما غیر که تقدم حال باشد پس این از متفکرین فانیان
معقول است چنانچه محال و محقق و مزع وجود عمل است و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید
و انهم نیز محال است و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید
چون دان مستلزم است افتقار و العیة و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید
لازم خواهد آمد اجتماع عدم و حقیقت در واحد و حقیقت فانیانند که اگر حق جل و علا
حال در حق باشد هر انهم مستلزم خواهد بود در محال چه آنکه غیر واجب و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید
برای الوجود در محال و در سبب انهم در جل و علا و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید
بجای خود که غیر واجب الوجود است و مواد که با من الله و فیها باطل و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید
صوفیه و نقضای و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید و با در فلو و توحید

کتاب

فصل

چهارم

باب اول

فصاحبه افراز نالید

واما ما بها ولا الفكر وخطرها ولا الالباب اذ ما لها صفة فيقول في ولا مدعى ما ولا ظاهر على
 ما ولا باطن فيها الى ان قال انكم الله رب العالمين يعني جدهم وخالقهم ورازقهم ورازقهم ورازقهم
 نحو اهد بود و من اخر مشاعى بلکه ندیم و ازلی وابدیست نه قبل از برای او خواهد بود که او را که کرد
 و نه بعد از برای او خواهد بود که بخند بد کرده شود و نه مدتی از برای بقا و وجود او خواهد بود
 که مقنا شود بخیر و نه مضیق و بهیشتی از برای او خواهد بود که مجزیه کرده شود و نه لطف او و سخاوت
 از برای او که مشاعی شود پس در حق او امد نمود و عول او هم شوهین و محیط بندش و مکر و خطر از حق
 عول او اذ همان صفات او را انکه گفته شود که در حق مان بوده است و اینها را از پیه شده است و
 ظاهر چه خواهد شد و عول او عول و چه خواهد بود این است عذای که پروردگار من و پروردگار
 عالمها است در حق او پسند خود قفل نموده است از حقش ببدانها حصین علی صلوات الله علیه اگر آن
 جناب فرمودند اینها الناس فاشوا شولا المادفة الذین یبشرون الله بانفسهم یسألون من الله ان یزکوا
 من اهل الکتاب بل والله لیس کل شیء و هو السبع البصیر لا تدکر الا صا و هو الطیف الی ان قال
 لیس فی الاستیفاء بل ولا تدکر العا بالیها و لا اهل المفکر تفکرهم الا بالحق و انما ما بالغبیة
 لا یوصفان من صفات المخلوقین و هو الوعد التی ما استوفی الا اولیام بهو حلاله و هو فی الاستیفاء
 کائن لا یكونه محط و بها علیه من الاستیفاء ان لا یسونه غائبه بها یعنی بیرغبت یا میرغبتا از این که هر
 که خارج از این شد ندانم ان کسانیکه تشبیه نمودند حق جل و علا را با نفس خودشان و جاری نمودند
 حق بتم صفات مخلوقین را که مشاهده شد قول این که قول کسانیکه که گفته شد ندانم اهل کتاب مشرک و
 الحاد و زندقه بلکه حق جل و علا اندیش که نیست مثل او چیزی و است متبع و بصیر که در کفر
 نماید او را الضار و استیفاء و منزه از جمیع الایام امکان و علم و خیریه استیفاء انکه فرمودند که ندانم
 برای حق جل و علا را استیفاء بل و او را که او میباید علمه یعقول خودشان و نه اهل تفکر یا فکر
 خودشان مگر آنکه محبت خواهند نمود ایمان با او را غیبت بر که حق جل و علا موضوع نیست عیبه و نقص
 مخلوقین و او است نه صمد هر چه تصور کرده شود و او هم پس حق سبحانه جل و علا بر خلاق او است
 کائن در ایشانه کوئی که محظوری و او واقع شود باینکه استیفاء محط با و شوند و او جل و علا در ایشان
 باشد نعم الله عن ذلك متواکبر و از استیفاء بیان نه میفرموی که غایب از استیفاء باشد بلکه همه حاضر
 در نزد علم او و مستغنی عن بعض خود او و نیز در فوجید شد خود و نقل نمود از امام محمد باقر
 از دینی تبار ایشان لم یزل یجابا لایکمالی ان قال ولا کان له این ولا کان فی شیء ولا کان علی شیء

در بیان احکام و عبادت و اخلاق و غیره

[illegible]

فصل چهارم از باب اول

آن میشود و تصور نمود و خواهد بود پس از صفات سلبیه نفی شریک است زیرا برای حق سبحانه و تعالی با سبک
 شریک گفت و صدق ندارد برای حق تعالی نمی خواهد بود بلکه ذات مقدس او واحد است احدی المانع وحدت
 لا شریک له دلیل بر وحدت حق تعالی نفی شریک از آن وجهی است که با سبک از برای حق تعالی اول بر
 وحدت حق تعالی و نفی شریک است که بعد واجب الوجود مستلزم است نفی اصل واجب الوجود را چه
 بعد از آنکه لازم دارد مابیه الاشراف و مابیه الانبیاء بین امری وجودی و بین ذاتی و الاستغناء حق تعالی
 و مابیه الانبیاء و مابیه الاشراف از خواص ممکن است چه مابیه الاشراف بین شریک نمی خواهد بود و مگر
 همیشه جنبه نوعیه و مابیه الانبیاء از بین آن دو نخواهد بود مگر عوارضی مخصوصه طاری عارضه
 فرد میشود و اینها هم از خواص ممکن است پس اگر واجب الوجود بالذات منع باشد مابیه نقد او مستلزم
 خواهد بود خروج واجب الوجود از واجبیت و دخول او در حد امکان و از آن جهت بحال است که
 در توحید آنکه اگر منع باشد واجب الوجود بالذات مابیه لازم خواهد آمد و یک طایفه چه نقد واجب الوجود
 فرض میشود مگر بفراداد مفهوم واجب الوجود را بعین از برای فردی و جبرین لا محاله چون ذات خواهد
 بود نه تمام ذات پس لابد باشد را از این دیگری که فصلی باشد پس مستلزم ترکیب خواهد بود
 و حال آنکه ثابت نمودیم در سابق بر این عقل و نقل اشاعه ترکیب اجنبیه را بر اشاعه ترکیب لایا
 بر اشاعه نقد واجب الوجود و هو المطلوب دلیل بر وحدت حق تعالی و نفی شریک را و آنکه ثابت نمود
 است که وجود واجبیت عین ذات است و اگر واجب الوجود بالذات منع باشد پس مابیه از این دو
 نخواهد بود مگر با هر خارج از ذات پس محتاج خواهد بود به حق و اصل وجود خود بفراداد باطل
 چه او را این نفس است که متشابه با واجب الوجود بالذات چنانچه معلوم شد در دلیل اول و ثانیاً با آنکه
 آن خارج از ذات یا واجبیت ناممکن و یا مانع و هر دو باطل است اما واجبیت چه آنکه مفروض است
 است که مابیه الانبیاء امری خارج از ذات نه چون ذات نا آنکه واجبیت مانع پس چه آنکه
 مستلزم خواهد بود از افتقار وجودی و ناممکن و آن باطل است لکن کلمه فضلا در واجب الوجود بالذات
 که غیر مطلوب است لکن نفی شریک بالذات مانع الوجود بالذات و اما ممکن پس چه آنکه مستلزم خواهد بود آن
 دو وجه را چه ممکن در اصل وجودی و مستلزم و فوف بر واجب الوجود است اگر واجبیت در توحید
 و موقوفه بر این باشد در اصل وجودی مابیه لازم خواهد آمد و در معنی شیخ را باطل است جدا دلیلی
 چهارم بر وحدت حق تعالی و نفی شریک را و آنکه اگر از برای حق سبحانه و تعالی شریک باشد که واجب الوجود
 اصل بر این است که واجب الوجود غیر وجود افراد و احواد و چه وجودی و چه غیر وجودی مستلزم

اینکه شریک نیست
 و این که شریک نیست
 و این که شریک نیست

لایا

لایا

و این که شریک نیست

لایا

در بیان اسباب خیر و عیال

غیر وجود افراد است من حیث الازداد و این وجود مجموعی مابیه محتاج خواهد بود به وجود لایا و محتاج
 خواهد بود به وجود لایا و محتاج به غیر مگر محتاج به مؤثر است و از بدیهیه اولیاست که مؤثر در
 شیء مابیه واجبیت که مؤثر باشد در اجزاء او هم نیز و الا مؤثر در شیء نخواهد بود و آن غیر معقول است
 در مقامی که هر یک از اجزاء در محل کلام واجب الوجود بالذات باشد تا غیر و او را منع است که
 پیش بر وجهی حق تعالی و نفی شریک را و آنکه اگر واجب الوجود منع باشد خالی از این نیست که هر یک از آن
 دو قادرند بر منع دیگری از اینچه اراده نموده است با غیبه و در دبر منع هر یک از آنها مگر بر این
 آن غیر و نفس است که منافیه با واجب الوجود بالذات و اگر قادرند بر منع هر یک از آن دو مگر بر
 پس نوعی حادث و منافی از دیگری خواهد بود چون سایر محدثات و مصنوعات که محتاج است به
 احدی در وجود و این دلیل واجب الوجود را و آنکه این که ذکر میشود مابیه باشد و نیز مشکلی که بدلی
 تمنای که مستلزم شدن ذات حق تعالی و ما کان معه من الاله با حلق و اعلی بعضی علی
 بعضی و همچنین از قول حق تعالی لو کان فیها الهه الا الله لم یسجدوا و لکن چون هر یک بفرات مختلفه
 میباشد مستلزم بر افاده مطلوب سایر اولی و این را و این است که هر یک مخصوصه که دلیل بر اراده
 شود از برای اثبات وحدت حق تعالی و نفی شریک را و دلیل ششم که نیز از جمله مفروضات تمنای
 است که اگر منع باشد واجب الوجود خالی از آن نیست که هر یک از آنها قادرند بر یکدیگر نمودن
 شیء را از دیگری با غیر قادرند بر یکدیگر و بنا بر این لازم خواهد آمد که نفس و فقران و
 منافیه با واجب الوجود بالذات و بنا بر اولی لازم خواهد آمد که اجزاء آن یکی که جایز است
 بر اکتان و جعل افعال مانع حدوث و مصنوعات است چون سایر محدثات و مصنوعات و این
 قابل است از این جهت وجودی و معلوم است که لایا مانع آنکه اگر واجب الوجود منع باشد
 خالی از این نیست که کانتی قد و اراده هر یک در وجود تمام عالم و با کاف خواهد بود قد و
 اراده هر یک در وجود تمام عالم و با کاف خواهد بود اراده و بعد هماد و در دیگری بنا بر اول لازم
 خواهد آمد اجتماع دو حلقه ناممکن بر معلول واحد شخصی جمع عالم امکان اینچه شد در دلیل
 و اضالی کانه جمله واحد و شخصی واحد باشند و از احوالات و بنا بر این لازم خواهد آمد
 غیر فرد و محتاج هر یک به صانع قوی و مابیه بر تان لازم خواهد آمد که خداوند مقتویات
 دیگری که مانع است استقلال آنکه در است بر خالق و در توحید مقتویات است و مقتویات
 دلیل ششم از جهت لایا مانع آنکه اگر واجب الوجود منع باشد مابیه لازم خواهد آمد از جهت

اینکه شریک نیست
 و این که شریک نیست
 و این که شریک نیست

لایا

لایا

لایا

فصل چهارم از باب اول

نعمد واجب الوجود عدم آن و محذور بیک وجود آن مستلزم عدم آن است پس آن باطل و محذور است
 جدا بیان آن که وجود لازم دارد قوه و قوت او بر جمیع کائنات را بشود کامله که در تمام
 برای ایجاد هر شیئی و دفع هر چیزی که ضایع او باشد و در تغییر این قسم نفوذ و غیر است که نشاء با وجود
 وجود است در این هنگام میگویم که اگر منعقد باشد واجب الوجود ضایع باید تا نباشد از این قوه
 قوه و قوت در دفع نفس لغو و دفع آنچه اراده داشته باشد از ضلالت و وجود هر یک از این مستلزم
 خواهد بود عدم وجود دیگری عدم آنچه اراده نمودن باطل است محذور است و شرعاً
 کما فی معنی الذا الذی مکمل الیه بما خلق کثیر المنا سلیب باقی برین که در قوت و قوت در دفع هر شیئی
 غناغ آنکه اگر واجب الوجود بالذات منعقد باشد ضایع لازم خواهد آمد مستلزم نظام عالم امکان
 زیرا که اگر اراده یکی از آنها اتفاق کرد بر این جسم محذور پس مایه از آن نیست با آنکه ممکن است در
 واجب بکر اراده صد او را که سکون است و با آنکه ممکن نخواهد بود برای او از اراده صد او را و بنا بر
 اولی خالی از آن خواهد بود که با واقع خواهد شد در هر دو آن بر آن و جمیع جماع تقصیر است
 و با واقع خواهد شد در هر دو آن بر آن و جمیع جماع تقصیر است با واقع خواهد شد در هر دو
 احدها در وقت دیگری پس از جمیع بل جمیع است و بنا بر آن لازم خواهد آمد در یکی و بنا بر آن
 نخواهد بود مگر اتفاق اراده دیگری که مانع است از اراده او و لکن جمیع بل جمیع و غیر الهمس
 محال که مستلزم قضا و نظام است جمیع عالم امکان بمرتبه شخصی واحد است و محذور و با وجود
 مثال واحد فرض شود در او هم نیز جاری میفرم و من خواهد بود و در نظام چون امر نیست محال پس
 خواهد بود محال بودن شریک باری باین روایت شریف لو کان فی الله لا تشکک فی شئ
 است و شریک بودن که در قوت بود دلیل هم بر ایشان و محذور و قوتی شریک از او دلیل و غیره
 که مستلزم بودی و خضر صادق میباید باشد که آن جناب بعد از استدلال بعضی از وجوه و آنکه مانع
 است از لای فرمودند بر ایشان و عدل و قوتی شریک از او دلیل و محذور حاصل از دلیل
 آنکه اگر منعقد باشد واجب الوجود و فرض شود شریک از برای واجب الوجود که متفق با او باشد از
 جمیع جمیع امر این لازم خواهد آمد از قوت و ثابت واجب الوجود و عدم قضا و واجب الوجود و
 بلوغ او به علی الاطلاق نه و آن باطل محذور است و مانع عقل است چه لزوم آنکه تعدد الهی
 شایع بودن آن محذور نخواهد بود و اتفاقاً آن دو از جمیع جمیع مگر فیما صلا و محذور که متبر
 مرا حدها باشد از دیگران و اینهم لازم است که امر وجودی باشد چه عدم صرف و غیر صالح است

برای آنکه

لای

برای و سلب

در بیان صفات سلیب حق جل و علا

برای حاصل شدن تمیز دادن احد الامرین و الاخر و آنکه آن تمیز باید از احد و حقیقه یکی از آن دو باشد
 چه اگر واحد و حقیقت هر دو باشد که متفق از آن حقیقه که تمیز باشد امر این فصل تمیز
 حاصل شد بین آن دو و اینکه لابد است از تمیز نیز لازم غیر متفق باشد یعنی فایده و این باشد
 اگر چه لابد است از این معنی معلول خواهد بود محتاج میباید که چون فصل میباید
 دو موجودی شدن لازم بدان واحد هر دو آن واحد متفق از آن تمیز وجودی و وجودی خواهد بود و
 امر واحد و اگر منعقد باشد واجب الوجود ضایع لازم خواهد آمد از فرض ایشان باشد که آن عینان
 از دو واجب الوجود و از آن باشد و در اینها که آن تمیز باشد و چون ثابت باشد از هر دو ضایع
 لازم خواهد آمد از قول الله تبارک و تعالی این الهی حقیقت باشد و این هنگام لازم است از دو
 تمیز دیگر که تمیز باشد در اینها از الهی تبارک و تعالی دیگر میفرم و هر که در آن دو تمیز
 امر این وجود بین فایده باشد که غیر متفق باشد از دو واجب را از آنکه که فرض شد و چون تا
 شد الهی حقیقت لازم خواهد آمد از فرض الهی حقیقت الهی حقیقت شریک و در هر دو الی ما لا
 بنفایه له و هو باطل و چون ظاهر شد وجه استدلال دلیل بر این اولی و انشای نقل نمودن
 حدیثی فی آنکه متضمن مراد دلیل فرجه است چنانچه در اینجا نقل نموده است از دست این حکم
 که زندقی سؤل نموده است از خضر صادق و قال لا يجوز ان يكون صانع العالم اكثر من
 واحد قال ابو عبد الله لا تخلقوا في ذلك انما اشان من ان يكونا قوتان او يكونا صفتين او
 يكون احدهما قوتاً والاخر صفتاً فان كانا قوتين فلا بد من كل واحد منهما صاحب بقاء و قوت
 وان زعمنا ان احدهما قوتی والاخر صفتی فانه واحد في القول لا في السامه و الثاني ان قلنا
 انما اشان لم نجعل من ان يكونا متفقين و من كان حق و قوتی بر هر دو حقیقت و سائر القوت متفقاً
 و الثالث عارياً و احداث البطل و البنا و الثالث الشر و الاخر اللدیه و املان لا من
 علی ان اللدیه و احداث بلزمت ان ادعيت اثنين فلا بد من وجه بينهما و يكون اثنين في الشر
 ثالثاً بينهما فاما معهما فبلازم ثلثه وان ادعيت ثلثه فبلازم ثلثه في الاثر و يكون بينهما
 فربما ان يكونوا خمسة ثم يثنان في الحد الى ما لا نهائیه لمر فی اکثره یعنی از آن جهت عرض شود
 بخد متشدد و در هر دو اجازت نبوده باشد بلکه صانع عالم اکثر از واحد باشد پس اینجا احتیاج
 فرمودن برای آن زندقی و جوهری اولاً باین وجه اولی مانع و فرمودند که خالی از آن نیست که
 آن دو واجب الوجود با هم در قوت نباشد و با هم در صفت نباشد و با هم قوت نباشد و یکی صفت

فصلنامه انزلی

[illegible]

ولکثیر

وینا امر

کرامت و کرامت

[illegible]

فصل اول از اقبال

فمنی ان الله تبارک و تعالی ذات علامه مبینة بصیرة فادیه و جنانا بیدار الوعد من حقیر امر المؤمنین صلو
الله علیه و رخصه جود و قوت و تدان اول الدین معرفه و کمال معرفه الصلوة و کمال الصدقة و به توحید
و کمال توحید الاخلاص له و کمال الاخلاص له فی الصفات عنه لیس لها ذکوة صفه انها غیر الموصوف و غیر
اکثر موصوف ان غیر صفه من صفات الله سبحانه فقد فرغ من معرفه فقد شانه و من شانه فقد جراه و من
جراه فقد جمل به یعنی اوله من معرفه حق سبحانه جل و علا است کمال من حق جل و علا ایمان با و توحید
و امر او به ذات مقدس و است کمال ایمان با و امر او به ذات مقدس و است کمال توحید
خلوص و شریک ذات مقدس و است کمال ایمان با و امر او به ذات مقدس و است کمال توحید
ایمان بجوی نیز میر ذاتی است بمعنا الاخلاص و عبادان و کمال الاخلاص و نیز به فی صفات ذات الله است
تو ذات مقدس و در آنکه شایان است بعد همد صفت معرفت کونها صفت باینکه است غیر معین و غیر
است و شایان است بعد همد موصوف با اعتبار ذات و موصوف با یکد او غیر صفت است غیر مایل و کمال
است بهین اند و حیاتی حفظ امر است در اوصاف ممکن پس هر کس که وصف حق سبحانه جل و علا را
بصفت ذاتی بر ذات او پس بختی که ثابت شود از برای ذات او پس و قدیمی شود ذات او و هر کس که غیر
بر ذات او امر او را پس معتقد شد بعد اله و ثابت او و کس که معتقد باشد ثابت او پس
تخصیص که ثابت شد بجز ذات و ترکیب او و کس که فاش شد بترکیب غیر ذات پس او حایل است معرفه
حق سبحانه جل و علا حق که بود که بنده ناقص اما در فقرات این خطبه به بفرموده که ایستاده او را که شایان
فرموده است بفرموده ذات و آنکه صفات حق سبحانه جل و علا بهین ذات او است شایان و فرموده است
بجمله از اینها فایده معلوم و مطلوب را بفرموده و اول و دوم ترکیب است از آن در مقام قدرت و حقیر و تمام
بضامه و اول اید محلیه معرفه و خود فرموده و اول عباد الله معرفه و اصل معرفه الله توحید و
نظام توحید فی الصفات عنه لیس لها ذکوة الصفات موصوف و موصوف بالافعال و موصوف بالافعال
موصوف ان له خالفا لیس بصفة و لا موصوف و شایان ذکوة صفه موصوف بالافعال و موصوف بالافعال
بالحد و شایان ذکوة الصفات من الامتناع من الازل المنع من الحدیث یعنی اول عباد و خداوند معرفت
حق سبحانه جل و علا اصل معرفه و حقیقت معرفه توحید و فی شریک است از برای حق جل و علا و کمال
و نظام و تمام توحید او فی صفات ذات است از حق سبحانه جل و علا از برای که شایان در صفت مصلحه
عقول با یکد معرفه و آنکه موصوف خود مع موصوف خود و ممکن است شایان فی مصلحه هر
موصوف کذا فی مایه از برای او خالی از آنکه معرفه از صفه موصوف است و شایان فی مصلحه

مرصه

در اثبات با و تبارک

هر صفت موصوف با قران و عقاید بودن هر یک بر دیگر و شایان ذاتی قران و عقاید و حدوث
شایان ذاتی و حدوث با امتناع متحقق در اول که منع است متحقق اول و اجتماع او نیز در حدیث یعنی
بما لا یجتمعا و الا جلتزم اجتماع القیضین خبر کو بدک این صفات این خطبه شریک است در حدیث
سابقه شایان است و در جمله از اینها عین عین مصلحه در مقام قدرت و جلال و نیز حقیر
المؤمنین هم در بعضی از خطبه خود فرموده که لا یقال له کان بعد ان لم یکن فخری علیه الصفات الخ
و لا یكون بینها و بینة فضل و لا له علیها فضل بل هو الصانع والمصنوع الخ یعنی گفته میشود در حق
و الجبر سبحانه و تعالی باینکه موجود است بعد از علم پس جبران نماید و در صفات حقیر و جبر و کمال
و نسبت به صفات کماله جبر حق سبحانه جل و علا و بهین ذات مقدس و فضل و شریک و در ذاتی ذات
او را با این بر صفات آنکه لازم آمد شایان صانع با مصنوع چه حدوث صفات و زاید بر ذات
و غیر بودن ذات ان صفات آنها از لوازم ممکنات صفات امکان است و حق سبحانه جل و علا شایان
از شایان مکان به پس حال او صلی که مقارن باشد بهین ذات حق سبحانه و تعالی صفات او حق و لایق
و نیز امتداد و بعضی از خطبه خود فرموده و لیس بینه و بین معلوم علم غیره که کان عالما بمعلومه یعنی
نیشین ذات مقدس او و بین معلوم او علی غیر ذات مقدس او که در این عالم شود معلوم خود
بلکه علم او بهین ذات او است لا غیر بالجمله آنچه ذکر شد ملخص اخبار و آورده در باب است که در الحد
بالقرع الصریح باینکه صفات حق سبحانه جل و علا بر ذات او نخواهد بود بلکه لا بد از آن در حدیث
صفات و اما ظاهر اخبار باینکه ظاهر خطبه کثیره بلکه کثیر از ادعیه و آورده در مقام مدح و شایان
ان اگر از آن است که احصا کرده شود در مقام بلکه ظاهر کثیر از ابان هم نبرد لا بد از آن در حدیث
حشاک چون قوله تعالی هو الله احد و قوله تعالی هو الحي القيوم و قوله تعالی هو اللطیف الخبر و قوله
تعالی هو الصمد و قوله تعالی هو الازلی و قوله تعالی هو الباقی و قوله تعالی هو الظاهر و قوله تعالی هو الباطن و قوله تعالی هو
دلیل مستخرج و در حدیث شایان است که صفات ذات حق سبحانه جل و علا را از آن نخواهد بود
بر ذات او و اما صفات حق سبحانه جل و علا بر ذات ایشان است و مخالفه مسئله
جایان میباشند از غایت که معرفه میباشند با شایان بلکه ظاهر است که اتفاقا علماء امامیه
است بر آنکه صفات ذات حق سبحانه جل و علا بهین ذات مقدس و شایان زاید بر ذات او و چنانچه
استماع میگویند و نه آنکه ذات نایب صفات است چنانچه بعضی توهم نمودند که فی صفات کمال
نمودند و در حدیث شایان است از صفات و نه آنکه صفات امر شایان است که ناقص از برای او در

شایان

المختصر الثاني

بسم الله الرحمن الرحيم

المجلد الثاني

فِي سَائِرِ الْوَحِيدِ

التاريخ
القديم

الخطبة الأولى

و تا از مطلق اندیشه بفرموده معترف خواهند شد که قادر بر دفع بیعوضه خواهند شد و حق
افتهم مگر بحول خدا و قوه الهیه که اقتدار ایشان بنابر دفع مضرتی و یا بر جلب منفعتی و نیز
حق سبحانه و تعالی اعطاء و قدرت و توانائی نموده بسیار خود هم چنین اقتدار بیعوضه نموده است
و قرار و طهران و بیکلی ایفاء نماید هر عباد را و دوا لا یتکه قادر بر دفع او باشند و ممکن شود
بر افاء آن بلکه در اینجا ایذا و آفات که اگر همه سلاطین و زوایا اقتدار جمع او در این باشد
اهل ملک و عساکر خود را بر دفع بیعوضه و امثال آن از جراره و غران در صورتی که عمار و
جمعیت آنها را بر ذاب و خاشر خاشخ خواهند شد از دفاع نمودن ایشان چنانچه خود را نیز
در خطبه علامه که گشت شرح آن در اوائل فصول توحید بیان فرموده بقوله و لا یستطیع
ذنبها و لو اجلبوا یجتمهم الخ فترجم و نه یعوده سبحانه بعد قاء الدنیا و حد کاشی معه که
قبل ابتدا نماید که چون بعد ما آنها باز وقت و لا مکان و لا حق و لا زمان یعنی حق سبحانه و تعالی
و علایق آنها بعد از قناء دنیا و قناء همه ممکنات و احوال و صفاتی که چیزی با او نخواهد بود
خبرتی الله سبحانه و تعالی فلا شیء معه نه اوصی نه سائی و نه انی و نه چینی و نه چیزی از موجودات
بیضا آنچه حق سبحانه و تعالی قبل از ایجاد خلایق کان الیه و لکن معه شیء هم چنین باقی بماند حق سبحانه
و تعالی بعد از قناء و اعدام موجودات که چیزی با او نخواهد بود فیضی الله و کاشی معه نه وقت
و نه مکان و نه حق و زمانی عدم عند ذلک الاجال و الاوقات و التالسون و الساعه
فلا شیء الا الواحد القهار الذی لیه مظهر جمیع الامور یعنی معدوم و نابود میشود و اوقه و الحاله
و اما اینکه مؤجل و معدر و شالو برای موجودات و نیست زمانی خواهد شد همه از منه اوقات
و زایل و هم رنجته میشود همه سنون و ساعات و دقائق پس باقی نخواهد ماند مگر واحدی است
که مقدار ندانیم خبرنا و در حکم اینجا که کنوی او است باز گشت و مرجع جمیع اموا قول این خبر
از جمله شریقه دلائل دارد بالاضافه بر اینکه جمیع ماسوا الله فانی محض خواهند شد حتی
سور و اربعه ملکه که چنانچه مصنفون کثیری از اخبار و ارفه در معاد است نند بر ما بقدر
خفا کار ابتداء حلقهها و بغیر امتناع منها کاد فقا و احوال و اوقات علی الامتناع لدا میقام
یعنی حق سبحانه و تعالی ایجاد نموده اشياء را و میدور و وجود ایشان بدانکه قدرتی
باشند از برای اشياء و اسل وجود ایشان و هم چنین نه از آنها و افاقی خواهند بود بدانکه قادر
باشند بر امتناع نمودن از قناء خودشان چه اگر قدرت داشته باشند بر امتناع نمودن از عا

في بيان التوحيد

از این به دوام داشت بقاء آنها را بجا آورده و هیچ شیئی از آنها را در صفت خود نپوشیده و نه با خلق و نه بر او
 مطلقه و نه بگویند بندگان و لا تخوف من زوال و نقصا یعنی حق سبحانه و تعالی را
 به تعبیر و نیاید روزه است صنعت نمودن و ایجاد نمودن چیزی از موجودات در وقتیکه
 اراده و نسبت و اتفاق گرفت بخلق ایجاد ممکنات و تقبل در گمان نموده است و از این
 نمودن آنچه از ان اشياء و موجودات از احداث و انشاء و ایجاد نموده است مطلق و تکوین
 نفی نموده است ممکنات را بجهت تشبیه سلطنت اقتدار و شوکت خود و نه بجهت آنکه خوف
 از اوست داشته از زوال مملکت خود و نقص او و لا استغناء لنا علی ندما کار و لا الاستغناء
 با ما سرحد مساوی و لا از دینا در باقی ملک و لا ملکات و نه شرک فی شرک و لا و کشفه بگفتند
 قادران ایشان اینها یعنی خلق نموده اشیا را بجهت آنکه استغناء بگوید با آنها و نه نمودن
 در شمشان دنیا و اعلاء فی ثنایا و نه آنکه احضار بگوید لیس ان اشياء از احد که معارف
 و شرف کنند با هم باشند و نه بجهت آنکه طلبی بدارد بنیادیان اشياء در مملکت خود که
 و ملکان و زبانه کرده شود پس اشياء و نه بجهت آنکه اکثار و قوتی بدارد دولت و مملکت بجز
 بجهت کثرت نمودن شرک در انداختن مال و اموال و املاک با شرکاء و نه بجهت آنکه از آنها
 واقف و خود و حشمت و دهنی بوده است از برای او پس اراده نموده است که استغناء
 طلب نوتش نماید با ان اشياء تا آنکه پس اشياء دفع نموده باشد و حشمت و دهنی خود
 تم و بقیه آنها بعد از آنکه لا اله الا الله داخل فی صریفها و تدبیرها و لا راحة و اصله الله و لا
 لثقل شیئی منها علیم بلکه طول بقاء آنها میدعو الی سرعت اقتضاها یعنی بعد از ان حق سبحانه و تعالی
 فانی میباشد همه اشیا را بعد از اینکه با ایشان خلقت و جو اعطاء فرموده و فانی نموده و مطلقا
 نه بجهت آنکه که سر و دل بکسر و ملول شدن باشد و تصعب و تدبیر و ان اشیا بر بجهت دفع ملاقات
 نماید با اشیا را و نه بجهت آنکه تصعب و تشق کشیده باشد و خلقت اشیا بر بجهت دفع فانی
 اشياء را بجهت و آنچه و اصل بگو و شود و نه بجهت آنکه تغیر و کوانت چیزی فانی و جو
 بر او پس از ان جهت فانی باشد اشیا را چه ظاهری هر یک با و در طول بقاء ان موجودات تا آنکه
 در عین خود برای سرعت نمودن در فناء و انکسار اشياء بکنند و بفرمان بطنه و امکنها با و
 انقضاء بقدره لکن حق سبحانه و تعالی همه افعال و بر و فو حکمت و مصلحت است چه در اصل ایجاد
 خلایق چه بقاء هر موجودی با جل مملو و چه فناء و اعلاء همه آنها که کل از حق لطف و

المخطوط الرابع

و حکمت است که خویشاوندی بر همه تشبیه شود بطاعت و حکمت با بقدر خود و امت
نموده آنها را با مراد خود و مقنن و مستحکم نموده است همه ان تشبیه را بقدرت قاهره خود
ثم بعد از آن بعد از انشاء من غیر حاجت منه اینها و لا استعانة لشي منها علیها کلا لا یضر من حال
الخیال استنباس من کمال حال جهل و عیالی علم و الناس و کمال من فقر و حاجت الی غنی کثرة و لا من قدر
و ضعفه الی غر و قلته بقی حق سیمای و تعالی دوباره عود و عید هدیه و مکرر امتنان تشبیه و
بعد از انشاء آنها لکن در نتیجه حاجت از خداوند بسوی ان تشبیه و در نتیجه استعانت بجهت از آنها
و در نتیجه ضعف نمودن خود و از حال و حث بسوی حال استنباس و در نتیجه بجز ان از حال
جهل بسوی علم و الناس نمودن علم از غیر نه از جهة انکه از فقر و حاجت خارج شود بسوی غنا و بر
و کثرت مال و نه از جهة خارج آنکه از خواری بسوی عزت و اقتدار چه حق سبحانه و تعالی غنی
محق و جواد مطلق و کامل بالذات و الصفات است و قدرت است از جمیع نقایص صفات بلکه اعطاء
اشاره موجب و حشر ایشان در يوم البعث و رفق حکمت با لفظ الحق و مصالح و اقصیه است
که بان جهت اعطاء و خواستار و خلایق را بعد از انشاء ایشان و از جمله از حال بل خطی اراده و رزق
از ان سرر من و حکم خطی است که جبار بشارت و نقل نموده است از اینجا که مردم و رسید کوفه
عرض نمود بجدت الشرف و کما ابرار المؤمنین و صفینا از برای طبر و در کار خود تا انکه زبانه
بنایم از برای خدا مرفعت و محبت از این بجنب زانداش و در امر و در بصوت و جامع بوجوب
نمودن من و مرا انکه ملو و مطهر من شد مسجد کوفه و اعلان بوزان برخواست اینجا و رحالت
که تفسیر کرده بود و در ان میان اینجا که انا و غنی بظاهر عیش از اینجا و قول شایع غنی
بجهت ان بوز است که سائل سوال نموده است از اینجا و صفات جنبانه و نقایص صفات جبار
در ممکنات و اعتبار او مبتنی بر ان بوز است که حق سبحانه و تعالی را میشود شناخت و معرفت
با و حاصل نمود صفات امکانیه چنانچه ظاهر میشود در اول و آخر خطبه مشر و در کعبه کز این
انجاء فی عود خدا الحمد لله الذی لا یضیر المنع و لا یلک ذیه الاعطاء و کل معط منقوص و هو
بعض احد معضو من است مر خدا و ندا اینجا بپرا که و فرود نایر نمیشاید مال او را معنی و بوز از غنی
و فقر و غنی و زدا و ذی اعطاء و بدل و خود بپرا که هر معنی غیر منقوص خواهد شد حال و
ملکات و بخل و حق بجانب و اما که نقصانی میخواند و ارفع شده و ملک و سلطان و اعطاء و بوز
غنی بلکه هر چه زدا و ترا اعطاء نماید و بپرا و ملک و مملکت او خواهد بود و نه نقصان الملک

في بيت القوي

بقولنا نعم وعواید المذهب و مجوده ضمن عبارت الخلق فانجی سبیل الطالب الراغبین الیه فلابی
بما سئل اجوبه بما لا یسئل بینه جمله مخصوص است از برای خداوندان چنانی که مملو و مطهر و
ساخته شریف کائنات را از قوای کثیره و صفتهای عظیمه غایبه که رزق قضا و کفایت از
هر چیزی و با انکه اهل و انشاء فرموده است بصفتها و تواند و عواید عظام را و میجو و عطاء حق
خدا منته است بحالت خلق بخود که همه مخلوق بن عبال و میباشند و بر حمت خود خدایانند و
همه نموده است پس واضح و هویدا و روشن نمود و اد طلب سوال را از برای غیبت کند که
لبوی خود و نه است که حق سبحانه و تعالی را آنچه سوال کرده شده است اجود و اعطای
بالنسبه با آنچه سوال کرده نشده است چه بود حق سبحانه و تعالی بشود چنانچه حرکت جو فانی
است چه حق و نه منزله است از تنه و انقلاب بلکه تغیر و اختلاف و حبش اختلاف و اولی
و استعدا البنا است غیر آنچه ذکر شد منافی نخواهد بود و حث و ترغیب و ثواب و امر نمود
بسوال چنانچه مضمون اخبار کثیره و ادعیه بسیار است چه احتمال دارد که در سوال
تمام استعدا و طلب باشد و اما انکه عرض از او مجری بقدر و مطابق مجمع و تصریح
محمل است و چون دیگر را نیز و ما اختلف علیه هر مختلف بحال دلو و هب فاشست
معاد و الجبال و حاکم عند احدی از انجا و من تفر اللعین و سائران العقبان و سائر
المرجان بعض عینها اما از ذلك فی جوده و لا انقد سعه ما عنده بینه حق سبحانه و تعالی
شواهد شد بر او و در کار و در روز و در زمانه و در اثر نخواهد نمود و متاثر از اختلاف
زمان نخواهد شد تا انکه مختلف شود حال او و اگر بر نیتش آنچه متولد است از معاد و
در جبال و آنچه در دهن باز نمود است از او صدق نماید و یا از قلوب فقر و سبکهای و بجهت
شده افطار و منصبه مرغان که بر روی چیده شده است اثری نخواهد نمود آنچه ذکر
در خود او و مقتضی حاصل خواهد شد و عطا یابد او و تمام نخواهد شد باین سعه خورش
او و لکن عند من بخاطر لا یمکن ما لا یقصد معالی السؤل ولا یحظر اکثره علی لانه الخ
الک لا یقصه الخ و هی لا یحتمل الخ المالحین بینه فانه ثابت و محقق است در نزد خداوند تعالی
فضل و رحمت و نعمت استعدا که تمام خواهد نمود از مطالب السؤل ما تلین و یقصد و سعه و از
خوشتر رحمت او که خلوص نخواهد نمود بخاطر احتیاج کثران زیرا که حق سبحانه و تعالی جوایز
چنانست که مواهب عظام را مبدل و منتقض جوایز نخواهد بود و احتیاج ملحق و منتزعه منتزعه

فصل دوم

الخطبة الأولى

معتقدات خاصه مستوره او بنا به الذي صدرت الامور عن مشيئة ومضاء عن المحيية
 وقت جلالات عظيمة وحضرة القاب عن الوجود من مخاضه بغير خداوند انجاني که صادر
 شد است همه مورد از مشيئة الاله اوله لیل وحقیر نیست خوار شده است عزت و بزرگو
 مجبر و متکبر در روز جلالات و خاضع و خاضع شد است از برای کبریا و بزرگو
 او و قریب اعناق همه کائنات و قشعر و متدلل شد است وجوه عالم کائنات از خورشید و قمر
 او و ظمیرت فی باطن الذی حدتها انار حکمت در صانع کل شیء خلق حیده و منسب الیه بعبیه ظاهر
 بر کبریا شده است و عجايب خلق از چنانکه اعدا و ایجاد فرموده است انرا بقدر کماله
 انار حکمت و که در هر یک از اینها از موجودات صیرا فرموده و بجا اجتماع دلائل که شواهد
 از انار ربوبیه او بجهتیه که صیرر بر که خلق فرموده است که منسب است لبوی خداوند از انما
 ضمه او باشد پس و او بجهتیه و لایه است بر معرفت پروردگار و فی کل شیء که انرا تدل علی
 انه و احل کائنات خلقا صا صا حجه بالند بر با طقة فيه فقللنا خلقا حکم تقدیر و وضع
 کل شیء بلطف تدبیر و موضع فوجیه بجهتیه و در هر چیز بجهتیه است از نبات و ربوبیت که مالم
 و شامد و کواخند بر و خدا نیست و که همه انها از حجه داعی الی افسوس هذات کنند لبوی
 حقند پس اگر خلق با طقت چون انبیاء و ائمه و ملائکه و اولیاء و علماء و صلحاء و بنی بخلق و بیا
 و مواعظ و نصایح داعیه لبوی خداوند و ارشاد و هذات کنند لبوی حق و کواخند
 صا منکست چون سموات و ارضین و بحار و جبال و ما فیهن و ما بینهن پس بحقیقت است
 او تدبیر و قدر در انهاست که از برای حق پرست بقدر او تفکر و انما ظاهر خواهد شد
 قدر از ايات و شواهد و دلالات که محصل یقین و وجوب دلائل انان و خواهد شد بجهتیه
 رب العالمین پس حق سبحانه و تعالی خلقی اشياء نمود بقدر و اندازه و حکم و مستحکم نمود
 او را و وضع نمود هر چیز بر بلطف تدبیر خود در موضع او و موجه ساخت هر چیز بر
 خود که مرتب است بر او ثمره خلقت و چون خیل از برای دگر چه فلک و از برای دوران و
 ارض و از برای راخت عباد و اصناف انسانا از برای علم و معرفت و نباتات و هکذا در هر یک
 از مخلوقات مالم بلیغ منتهی محدود منزله و در بقدر و انشاء الیه مشيئة بجهتیه خواهد
 رسید احکام از مخلوقین که محدود و مصنوع حضرت او بیکارند بجهت منزلت جلالت و عظمت
 و کبریا و او تفکر و ایجاد و نخواهد نمود در نزد منتهی شد لبوی مشيئت و اراده خود

فی باب التوحید

در انجا در این تقدیر و تدبیر نموده است و انها کالات و استعداد و استعداد و امکان
 من حیث هو امکان نیست و غیر قابل است از برای معرفت حضرت افوی که بحقیقت معرفت
 پس چگونه ممکن خواهد بود از برای و تجاوز از انجهت و اندازه او است استعداد و کمال
 بقدر صحت امر بالمعنی الی اندر بر بلا معاناة لا قوی مستور که مکاتبه الحاکم علی امر و علم
 و از عن الطاعت و اذی الوقت الذی اخرجه الیه حابه و بعضی در روزهای شب المبطی و الانا
 المملکی بجهت صحت مستصحب شد است بر او امر خالق اشياء و در وقتیکه امر و اراده او
 گرفتار است باجرا و امضاء و ان و عی و قی و ارد و بر او نخواهد و خلق اشياء و تدبیر و شد
 و صفیه از برای و نخواهد بود بجهتیه که دفع ضد و مخالف معاند خود نموده باشد پس
 با تمام رسید امر خلقت و مدغم و مقدر خلقت از برای طاعت او پس خا و نمود همان و فی
 که اراده او تعلی گرفت بوجود اشياء و انکه تا خبر عباد و او کرده شود حال کونیکه هر حق
 باجانب اطاعت و نموند و امر بکونیه او بد و انکه احکام او در باشد اعتبار نمودن بر او
 در انجهت اراده او تعلی گرفته است بوجود او بد و انکه احکام او در باشد مطوع و نافی و نواف
 تا بند و انجهت اراده و نموده است و انکه از برای احکام قدرت بر ناچار امر و اراده او باشد
 تا قام الاشياء و او در حق و معاند حد و حاکم لایم بقدرت بین متضاد انبیا و وصل
 است و انبیا و مخالف و مخالف من الوانها و فرقها اجناسا مختلفات و الانکار
 و العزیز و الحسانات و با خلا بق حکم صنعها و فطرها علی ما اراد و ابتدعها انظم علی
 شود و فاعاد و تدبیر حسن تقدیرها بجهتیه پس خوشخانه و تعالی بحق تدبیر خود اقامه
 بر و مستقیم ساخت عو جاج اشياء و از انبیا و از او و بجهتیه لایم خور و اصناع
 حد و اشياء و مسلم ساخت بقدر خود بین متضاد ان اشياء و وصل نمود اشياء
 از اشياء و انحال لغز از ادعائهم هر یک از ان اشياء و از رهنات و الوان و اشکال
 و غرا و تفریق نمود انها را با جناس غلله و مقدار و بلیغ و صور و بضایع عجیب
 ابتداء نمود هر یک از اشياء را و حکم فی موضع او را و ایجاد فرمود همه انها از طریق او را
 خود بنحو ابتداء و اختراع و منظم است جمیع اصناف خلق و بعلم او بجهتیه علم او عظیم است همه
 اشياء مختلفه متفرقه و چیزی از حکم انما خارج از علم او نخواهد بود و اولک نموده است
 تدبیر حکمت پس تدبیر همه اشياء را و تدبیر تدبیر و تدبیر تدبیر و تدبیر تدبیر و تدبیر تدبیر

الحکماء
 المحققین
 الکاتبین
 الملقین
 و انصار
 و من لا یحضر
 البیروتی
 الامام
 المملک
 برزخ

لا بد
 و در وقت
 از وقت

خطبہ اہل بیت

البحث عنه منهم وسو خاف فصر على ذلك ولا تتركه عظم الله على قدر عقول فلكون من لها لكن
 يعني ان بلد سبكه واسم من در علم الجنان كسافي هستند كه في زمان خود اينا را خداوند
 از اينكه انعام و تقوى نمايند را ايوان مسدوده كه در نزد جنوبي ملكوت است و ملتقى
 شدند اقرار و اعتراف بتمام آنچه را كه داخل و غير عالم اند بغير بيان او از امور خفيه كه محجوب
 مستوا و ايشان است پس گفتند كه اثنابه كل فرغند بيا بغير ايمان او در بهر بجا و در جميع حكيم
 مگر چنانچه ايمان بتمام عالم است و اقرار و اعتراف داديم با آنچه ثابت و واقع و در زير و در
 پس مدح فرموده است حق سبحانه و تعالی اعتراف و اقرار نمودن ايشان بجزا و سببها بآن چنانچه
 علم ايشان داخله يا نموده است و قسم نموده است ترك تقوى و آنچه تكليف فرموده است ايشان
 بآن چنانچه بحث و محضر از اينها در رسوخ در علم و ايشان را قسم نموده است بآن چنانچه بر ايشان
 پس باها السائل اقتصاد بنا در معرفت خست حق سبحانه جل جلاله با آنچه خداوند را رساند و
 است و تقدیر و محدد نما عظمه خداوند عز و جليل و بقدر عقل خود تا آنكه بپوشد باشد بسبب
 داخل و بها لكن و از جمله جلال خطبه آورده و توحيد خطبه است كه خست على نبى و رسوله
 افتاء ان فرموده چنانكه در كتاب توحيد و ايشان نقل شده است كه چون ما موزان نمودن و كذا
 نمايد خلافت را بآب على بن موسى الوضاحك و در نزد بر ايشان اقرار و عشره قاضون
 او بنو عباس و غير ايشان و در عبادى و فرزند و كشتن العباد با الله كه غنى جاهل و كاسين
 با مر خلافت بنحو اهد و خليفه متناهي پس بفرست از عقب كسى كه حاضر در مجلس شود تا آنكه
 معا و سنانيم بر بنو العباس با الله حيل او را پس ما موز تحفه را فرستاد بجهت ايشان بنو عباس
 و استقامت نمودند كه جمع شوند و داد بخواشم و بنو عباس و غير ايشان تا آنكه انجاء و انجاء
 شد پس هر يك با اتفاق عرض نمودند بجهت است و كه با ابوالحسن بر مصر يا لا بر و در اعوام خود
 توحيد بقر و دكار چنانچه بيا فرما كه تا ما خداوند عالم را ندانم بمان بخواه بيا و دست بيايم پس بجا
 بر منبر بالا رفتند و بر عرشه ان نشستند و بجهت تعظيم خداوند الله سر مبارك خود را بر خداوند
 و تامل فرمودند پس از ان بجهت تعظيم و احلال الهى هر كس كه خود را از جاي برخاسته و حمد و شاي
 الهى را بجاى آوردند صلوات بر منبر و اهل بيت طاهرين و فرمودند و فرمودند اول عبا
 الله معرفه و اصل معرفه الله توحيد و نظا م توحيد الله تعالى صلواته بجهت اول و فرمودند
 عبا الله بجهت ثان و بجهت ثمة و شناختن خست افریدگار است چه بولى طاعت مشر و
 بمرت خداوند است اصل معرفه الله اقرار و اعتقاد و توحيد بكانكه خداوند است چه با اشار

مکتبہ اہل بیت

فی بیان توحید

[illegible]

الخطبة الخامسة

[illegible]

في بيان التوحيد

[illegible]

الخطبة الشمامسة

و آنچه در این باب گفته شده است اینست که عباد و عبادت را در این عالم
عمران و الاقرین که یعنی بسبب خلق فرمودن خداوند مشاعر را که در عباد خود دانسته
شده است که مشاعر را که از برای ذات مقدس او نخواهد بود چه بعد از افاضه مشاعر
عباد معلوم خواهد بود که عباد محتاج بان مشاعر در ادراکات خودشان و حق سبحانه و تعالی
و علائق مطلق است که جمیع کمالات او بذات مقدس او است و بسبب خلق نمودن او خواهد بود
نمودن او حقایق و ماحیات را دانسته شد که ماهیه و جوهری از برای ذات مقدس او نخواهد
بود و حق سبحانه و تعالی منزله است از مایات که بر اینها سوار میشوند و به جهت
اینکه حق سبحانه و تعالی از مایات است بلکه اعیان مادی و غیر مادی است و حق سبحانه
و تعالی منزله از امکانیت و صفات امکانیت است و بسبب خلق نمودن او ایجاد فرمودن او و صفات
در ممکنات که مضاده است بین اشیا از حیثیت تقاب ایشان در وجود و عدم اجتماع و چیزی را
از ان در محل واحد و یا عدم تادی ایشان در وجود و سایر صفات و امثال این دانسته شد
خدا و تعاقب وجودی از برای او نیست و یا آنکه خدای دیگری که واجب الوجود بالذات باشد
خواهد بود چه ضدین لابد است مراشیا از احوال مختلفه که بان جهت محتاج بسوی محل و مکانند
و احتیاج بانسانی با وجوب وجود است و یا آنکه خدا سادی که واجب باشد وجود او
مستلزم مراد و قداست که آن باطل باشد بیه است و بسبب تقارن نمودن او بین امور
اینکه قرار داده است بعضی از آنها مقارن با بعضی دیگر مثل مقارن نمودن ملزومات را
بالوازم و مقرون نمودن اعراض را با محال او و مقرون نمودن اشیا را با زمانه و امکانه و مقرون
مفروض نمودن چیزی را با مناسب آن دانسته شد که قرینی از برای حق سبحانه و تعالی نخواهد
بود و حق سبحانه و تعالی با وجوب وجود و یا در سایر صفات کمالیه او ضاد النور با الظلمه در
حقیقت باشد و جناب البلیس و القرد با الحجر و مؤلف بین متعادل یا متماثل مفرق بین متدانیات یا متدالیات
بتقرین حق سبحانه و تعالی مفرق و متماثل یا علی مؤلفها و ذلک قوله عز وجل ومن کل شیء خلقنا زوجین
لعلکم تدرون یعنی حق سبحانه و تعالی متماثل انداخت میان نور و ظلمت که خلق فرمود و در
در قبال نور ظلمت را و خلق فرمود در قبال وضوح و ظهور که جلایه باشد بهم و خفا را و بعضی
تقریر نمودن از جلایه و یا با هم و از هم بود یعنی مضاده قرار داد بین بیاض و سواد
و خلق فرمود در قبال صلیبت و خشونت بل و ما را که لین و لطیف است و خلق فرمود در
برودت حرارت را و آلیف و ترکیب قرار داده است بین امور متقارنه و اشیا متضاده مانند غبار

فی بیان التوحید

[illegible]

کتابخانه

تجدد و اثبیت است و نفی آن موجب نفی تقدرات و اجحاف و تقدی بر احدی نخواهد شد
و نفی بیدار و موجود و عقلی از برای او نخواهد بود مستح است اینکه از برای او مبدأ
و عقلی باشد که ایراد اثر در او نماید و حاصل آن نفی نقایص صفات و سایر صفات امکانیه از
حق سبحا و تعالی و اثبات آن در ممکنات موجب ظلم و تقدی و اجحاف بر چیزی نخواهد شد
مگر ظلم بوجه مذکور که نفی آن از خالق متعال موجب خلوص توحید خداوند است که این عین حق
و ثواب است لا اله الا الله العلی العظیم کذب العادلون باله و فخلوا اضلوا البعید و احسروا حسرا
مبینا و صلی الله علی محمد و آل الطاهیرین اگر چه خطاب وارذ در توحید از سرور موحیدین حضرت
امیرالمومنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بسیار وارذ شده است الا آنکه
تجدد معنای اینست که توحید با چه نفس نویم از بعد از خطاب وارذ از اثبات این صلوات
الله علیهم اجمعین و از جمله از کلمه جامع در ابواب توحید حدیثی است که در توحید نقل نموده
از حضرت صادق عا که سائلی بانجناب عرض نمود که تعلیم نمائین در باب توحید و عدل چیزیکه
سهل باشد بر من اطلاع و حفظ بران که جامع علم کشیری باین پس انتخاب فرمود که اما توحید
تجويز علی ربک ما جاز غلیب و اما العدل فان لا اله الا انت الی خالقک لا اله الا انت یعنی اما توحید
پس آنست که جایز ندانی بر پروردگار خود تا آنچه جایز و روا میباشد بر تو و اما عدل پس آنست
که نسبت ندهی بسوی خالق خود آنچه را که خودت اگر فاعل آن باشی ملاست کرده خواهی شد یعنی
مهره ندانی خالق خود را به نسبت و انو و قسب اصل اینست و اخبار را به مقتضای اینست
این خبر است بطرق متعدده نقل شده است الحقی حدیث شریف خوب کلمه جامع است از
توحید چه الحقیقه تامل و تدبر نمائی هر آینه خواهی استفاده نمود همین حدیث شریف جمیع صفات کمال
و جمال و جلال حق سبحا و تعالی را چه اولاً نظر نمائ و تامل کن و بین که اصل وجود خودت وجود
نفسی اصلی است که بذات خودست مستحق و موجود شدی و یا آنکه وجود تو وجود تبعی غیریت
راستند است بسوی غیر تو که تو موجود بال تبع هستی چون خوب تامل نمائی بیداهت عقل خویش
دانست که تو موجود بالذات نخواهی بود که خودت موجود دشوی با استقلالیت نفس خود و
بل وجود تو وجود دیگری تبعی ظنی است که مستذغیر است فعلی هذا پس جایز ندان و جاری
نساز بر حق سبحا و تعالی آنچه جایز و جاری بر تو است از وجوب غیریت تبعی بلکه حق سبحا و تعالی
را واجب الوجود لذاته بدان و ثابت بدان از برای ذات مقدس او وجوب وجود را و نیز ملاحظه
ناو تامل کن پسین که از برای حیوه و بقای تو استفاده و استقرا است که طریای عدم و فنا

تبرکات

في التوحيد

بر او عجز و نیاز است و با آنکه حق و بقای وجود و بقای ضرورت است که عجز است و زوال آن
بلکه در همه اینها از اساطیر آن در معرض فناء و زوال است و چون واضح و عموماً است بود
که بذات عقل و مشاهد عجب که حق و بقا و در معرض فناء و زوال و مستند به این است پس چنانکه
و چنانکه از بر حق سبحانه و تعالی آنچه جایز و جاری بر حق است از حق و غایت که در معرض فناء
است بلکه ذات مقدس و ذاتی بالذات بدان و بگو که او است واجب الوجود بالذات که حق
بدان است حق و از ذات مقدس است و نیز ملاحظه نما و تا ملکی بین که از برای حق
توانید ثابت و اولی است که قیل از آن معدوم ضرب بودی که کائن بعد از آن لیکن متصف
صفت حدیث و با آنکه از برای حق ابتداء وجود و نحو احد بود و طریقیان عدم سابق نشد
بر تو بلکه وجود تو قدیم و از لبت و چون بر بذات عقل و حق خواهی دانست که وجود تو
خادث و کائن بعد از آن لیکن است پس چنانکه از بر ذات مقدس و آنچه حاکم
و جایز بر تو است از ملک و ابتدا ثابت در وجود بلکه ذات مقدس و از اقدم و از اولیایان
و چنانکه بدان بر او طریقیان عدم زاد و سابق و نیز ملاحظه نما و تا ملکی بین که از برای حق
انها حق خواهد بود که با و منتهی شود زمان تو و چنانکه است بر تو عدم لاحق و با آنکه از برای
از برای وجود تو نخواهد بود بلکه همیشه باقی و مستقر بر قرار خواهی بود و چون واضح
بر تو محض و عیان که از برای وجود تو اعلی خواهد بود محض که با و منتهی خواهد شد بقا
تو همیشه باقی و مستقر در حق و بقا خواهی بود پس چنانکه از بر ذات مقدس و چنانکه از بر حق سبحانه
و تعالی آنچه جاری چنانکه از بر حق توانست از فناء و زوال و انتهاء بلکه ذات مقدس و از ابتدا
و سر که بدان که عدم سابق و لاحق طریقیان بذات مقدس و نخواهد نمود و ابتدا ثابت
و تا ثابت از برای وجود مقدس و نخواهد بود و نیز ملاحظه نما و تا ملکی بین آنچه بر تو
از عجز و ضعف و ناتوانی که قادر بر شئی و امری نخواهی بود و از آنچه متعلق بنفس توانست که آن
افزاید شفاء است و بیوی تو بچش لا تملك لنفسك نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حیوة و اگر
ندان بود که حول و قوه الحی و انوار الهیة شامل حال تو بود هر چه منتهی نمیشد از تو امری
از امور متعلق بمعاد و معاش تو فضلا از آنچه خارج از اختیار توانست پس چنانکه متعلق
بر تو عجز و اضطرار و ضعف و ناتوانی خویش پس چنانکه از بر حق سبحانه و تعالی آنچه جایز و
جایز بر تو است از عجز و ضعف بلکه ذات مقدس و از قادر بر هر شئی بدان و بگو که او است واجب
الوجود بالذات که قادر و بالذات که عجز و ضعف نیست در ساحت جلالت و کبریا و از

کتابخانه جامعہ

ندارد و نیز ملخصه اینچه بر تو جاریست از فقر و حاجت و اضطراب و دیومر و بلکه خود که
ممکن نخواهد بود از برای تو بعضی در ساعتی آنکه ثابت است از برای تو حاجت
افتخار و بر چیزی که سبقت دارد در رجوع و بقاء تو و آنکه معدمت از برای دفع حاجت تو
از امور پس اینچه بر تو جاریست از فقر و حاجت و اضطراب و دیومر و نیز ملخصه و تمام
و تمام بلکه از این مطلق و حاصل عمل مختار بدان که بفعل ما بداء و مختار ما بریزد و نیز ملخصه و تمام
کن در حیل خود و الا اینچه حاصل است از برای تو از علوم و معارف پس از غافلش و بعد از
حیل یابی که بتوفیق و ارشاد الهی بعد از آنکه که حاصل بخت و جودان مطلق بودی متعلم شدی
بعلوم شرعی و غیر آن من بعد حیل و ناسبات ما را در محمولات خود که زاهی از برای تو نیست
لبوی آنها که اناضفات مضاعف معلوفات قوامت بلکه محمولات تو بعد معلوفات
تم است مگر اینچه که استثناء شده باشد از آن بلکه اگر حقیقه تا مملاتی میباشد که غیر از حیل
چیزی در دست مبارک خود نداری پس چون متحقق شد است بود که حقیقه حاصل شد
پس بکار نماند اینچه باین و جاری بر تو است از حیل و ناسباتی بحق حیاط و تمام بلکه ذات مقدس
او را غافل بالذات بدان که در نزد او منکشف است استیلا و اینچه علیه خافیه و انوار و
فی السماء و از امیج الذات و جبر ذات بدان یعنی علم بهیه مضرت و علم بهیه مستحق و از
مددك الذات بدان یعنی علم است بهیه مددك ذات ظاهر و باطنه و جمیع اشیاء دانند ذات
هو و قطرات و دیاد عدد و مثال کوهمها و برك و رخسان و برك بیابان و در نزد علم او هو و
و اشکال است و نیز نامل و نظر نماید اینچه جاری بر تو است از جبهیت و ترکیب عرضیت
جوهریت و صفات فایده و اینچه همیشه علی حواری و انقلابی تغییرات و در معرض ذوات فنا
و علم استقامت و امثال آن اموری و آنکه از برای تو در جمیع مراتب جود و کمال نفوذ
ما بر توحی حیوانیه لا بد امثال و اقرب و نظایر و سرگناه هستند که شریک تو میباشد و
همه اینها پس اینچه جاریست بر تو از امور مذکور و آنچه نماند از اینها بر حق سبحانه و
بلکه ذات مقدس او را منزه بدان از حیثانیت و عرضیت و جوهریت و ترکیب از آنکه عمل
خود و نباشد و با آنکه صفات او را بدید ذات او بذاتی بلکه صفات کالیه او عین ذات مقدس
او است و اوست و واحد و بسط مطابق و احد المعنی که شریک و شبیه کنونی و نظایر از
او نخواهد بود که اله اله هو و چون واضح شد بر توفیق الحمله یعنی تزیین حق سبحانه و تمام پس بکار
تزیین حضرت اشراف کار بر سه قسم است قسم اول تزیین ذات مقدس او است از جهت امکان

کھیتی

فالتقريب

که صبح همه روز و تقابعت قدم دوم تنه صفا اولست و شبه حدث و اینکه مفاهیر
ما ذات و باز اید بر ذات او باشد و قسم سیم تنه صفا اولست و کز قی و عبث و لغو است که
توضیح و شقوق انشاء الله و در بار بعد که قدم دوم از عبادت خواهد مذکور شد
و در بار سیم انشاء الله مفید اقدام تنه پنجم است پنجم در عبادت است که سؤال کرده شده است از
مقصود از سیم سیم انشاء الله فرمودند اینست که از سیم تنه پنجم حق سیم تنه و قدم از سیم
نظایر که غیر لایق بجزایل و قسوسه بجای تنه پنجم بالا علی و بجای اشاره است نبوی ص
سلبه صفا ثبوتیه چه تنه پنجم تنه پنجم است و تنه پنجم از عبادت و عبادت ثبوت ثانی
است از بزرگی خداوند و فنا و جبر و افغان اقرار و اعتراف بجمع صفا کمالیه است از برای خسر
امر بکار درین کلام جامع است و توحید بر مفسر سیم تنه لای علی و بجای است که تنه
مینامیم خسر حق سیم تنه و تقالی از جمع نقاب و حال که من متغول بید و ثناء و جبر
او مینامیم پنجم معترف و مقرب صفا کمال او که عین ذات مقدس او است چون نایب الهی
برکت اصل بیت عصمت طهارت صلوات الله علیه اجمعین ناشرند بر توفی بجای مغرور
خسر امر بکار با نند و بکار اندازند تکلیف است در معارف الهیه بر این کلام ختم مینامیم
کلام در باب توحید و مسائل آن را بکلمه التوحید و سوره التوحید که آن دو را کلمه الاخلاص
و سوره الاخلاص نیز میگویند و اما وجه آنکه آن دو را کلمه التوحید و سوره التوحید بگویند
بجمله است که این دو مبین توحید خسر افرید کارند و اما وجه آنکه آن دو را کلمه الاخلاص
و سوره الاخلاص میگویند بجمعه است و در این میان دو در خلوص توحید خسر احد است
چه خلوص در مقام معرفت عبادت از تنه پنجم خسر افرید کار و تقابعت صفات و جبر
در این و ظهور و با اشعار است بر این معنی لهذا آن دو را کلمه الاخلاص و سوره الاخلاص
هم نیز گویند و این آنکه وجه تسمیه آن باشد که اگر کسی قائل باشد از روی اقرار و اعتقاد
ثابت جازم پس میگوید باین مؤمن خالص او شرک چنانچه در حدیث است که تسمیه کرده
شده است سوره قل یا ایها الکافرون و سوره قل هو الله احد بمشقتات و اصل قسوسه
بمعنی اقامه و ابراء از مرض است و چون این دو سوره مبارکه نیز ابراء و تقار و شرک مینماید از
تلاویز این مناسبت صحیح است که تسمیه شوند با پنجه ذکر کرده شده است و اما کلام در باب
که کلمه التوحید و کلمه الاخلاص است پس بدانکه این کلمه مبارکه اعظم الله بها کلمات توحید
عند الله چنانچه در توحید پسند خود نقل نموده است که سیدنا نبی ص فرمود در این کلام

1875

فے نفسکے

ایا الله کلمه عظمیه که بر علی الله عز وجل من قالها خلصا استوجب الجنة ومن قالها کاذبا عذب
 ما له ودمه وکان مصیرا الى النار یعنی بدستیکه کلمه طیبیه لا اله الا الله کلمه است عظیم الشان
 که کرم و شریف است عند الله عز وجل که کسی قائل بآن شد از دوی صدق اخلاص مستوجب
 محبت خواهد بود و اگر کسی آنرا بگوید مجرمان چون ایمان و اسلام منافقین پس این کلمه طیبیه
 مال و خون او را در دنیا خواهد نمود و مصیر مرجع هیچ شفعه و ذخرت نبوی جنم امت از
 کلمه توحید را حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید تفسیر او نموده بکلمه طیبیه و آن را تشبیه نموده بچیز
 طیبیه چون قوله ثم الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمه طیبیه کشجره طیبیه اصلها ثابث و فرعها
 السماء تو بین اکلها کل جن باین و بهما و بضر الله الامثال للناس لعلهم ینذرون فی ذکر
 تفسیر از ابن عباس چنانچه در مجمع البیان ثابث است که مراد بکلمه طیبیه کلمه توحید است که
 قوله لا اله الا الله است که اصل ایمان و منبع و بزم است که منبع است و تمام شرایع از علو
 و فروع و تشبیه نموده حق سبحانه و تعالی این کلمه طیبیه را بچیز طیبیه که اصل آن شجره نایب و پاکیزه
 و مستحکم و طیبیه الریح و معتزله اللون و حسنه الصورة و حق التکبیر است و فروع و اغصان آن
 مرتفع نبوی سماء که حجه علو است یعنی در غایت علو و رفعت است که کثافات ارضیه و عجا
 و معجزات میحتمه علو او ابد و برتر آن واقع نخواهد شد و ثمره آن نیز طیبیت ظاهر و شریف و
 خوش مزه و خوش عطر که در وقت و زمان خود ثمره او برود و ظهور خواهد نمود که صاحب
 آن ایمان ضعیف خواهد شد که مکلف ثابث چنانچه این تشبیهات مذکور و جماعت است که لایات
 از تشبیه باین پس کلمه طیبیه لا اله الا الله که بمنزله اصل آن شجره طیبیه است پس این عبارت
 از اصل ایمان تا اشتداد و بوجدانیت حق سبحانه و تعالی که عروق و ریشه های آن قر و زنده و مستحکم
 شد و قلوب و عوالم من است و آنچه متفرع است باین اصل اصل از احکام دین و شرایع از اصول
 و فروع باین بیضای اغصان و شاخهای این شجره مبارکه است که اگر اصل ایمان تو خالص
 و شکوک و شبهات باطله عظیم با و نشد است پس اغصان او در غایت علو و ارتفاع است که
 کثافات ارضیه که غبار تا از غبار شیطانی و دنا و من باطله است برود و او خواهد رفت
 و زند و غبار و بدندان نخواهد بود و ثمره آن نیز طیبیت ظاهر و خوش طعم و خوش بوی است
 که از برای شخصی می خواهد ابد و ابدان ظاهر شد که مکلف باین خواهد بود و جمیع حالات و صفات
 و بالجملة اصل این کلمه طیبیه منطبق است بر جمیع مراتب توحید چنانچه شهادت طایفه و در وضو
 اشاره باین نموده است بر سبیل اجمال و کبر انطیاق است که مراتب توحید چنانچه در سابق

كلنا القوي

اشاره مان غور ویم بیچاره امست توحید ذات توحید و صفات و توحید و افعال
ن توحید و عبادات و توحید و ذات عبادات و ذاتی شریک از برای حق سبحانه و تعالی
در مرتبه ذات و این معنی از توحید صریح کلمه طیبه مذکوره است که مستعار از معنی
مذکور و کلام است و اما برای از اقسام توحید پس استفاده از کلام مذکور میتوانست
بر اینکه لفظ الله علم است از برای ذات غیبی بحث که مستجمع جمیع صفات کمال و قسراً از
جمیع نقایص است و این معنی مسلم است و در تفسیر و مستفاد است از صریح اخبار کثیره
که وارد شده است در باب ایلها و الله که حق سبحانه و تعالی جعل در وضع اسماء و حروف
است از این داده است عباد خود که او را بان اسماء بخوانند و گفته اند اسماء الحسیه و دعویها
و کبر از این اخبار و الله بر مملوک افضل بودیم و در حق مباحث متقدمه و از آن جمله است حدیث
مرئی از حضرت رضای چنانچه در احتجاج نقل نموده است از اجداد و در حدیث که انجذاب
بیان فرمودند جمله از مسائل توحید ذاتا که فرمودند و وصف لنفسه مبارک و گفته با شما
دعا الخلق اذ خلقهم و تعبدتم و ابتلاهم ان بدعوا منها منی نفسه سبعة مضرها فادراها
خبا و ما ظاهرنا طافا خیر ما قربا عزیز حکما علیما چه لفظ لتسمیه نمودن حق سبحا
و تم مرا اسماء مذکوره را صریح و دانست که حضرت افریقا و جعل در وضع اسماء نهی و
از برای ذات مقدس خود و نیز این معنی ظاهر است از آنچه مسلم در تفسیر و در تفسیر
است از توقیف اسماء چه معنی توقیف همان و بعد از غیبت از جانب شارع مقدس بر
اطلاق نمودن لفظی بر عبادی تم که در دوران از شرع و ثبوتیان متحقق باشد و باجماع
اشکالی نیست و اینکه لفظ الله محبت وضع و جعل الهی علم شده است از برای ذات مقدس
و احب الوجود که مستجمع جمیع صفات کمال و قسراً از جمیع از ذوات و نقایص است خلافاً لبعض
اهل الوبیة الضالیه از متصوفه و غیر ایشان از بعض ملاحکه که لفظ الله را اسم مبتدا
از برای کلی محصور در حدیثی است که از بعضی استفاده آن شده که ذات واجب الوجود را دانند
کلی انشائی موصوفی میباشند تا آنکه منفرع نمایند بران بعضی از عقاید فاسده خود را
در کتب کان بر چون ظاهر شد که لفظ الله علم است از برای ذات مستجمع جمیع صفات کمال و نیز
از جمیع نقایص بر ظاهر خواهد شد بر توحید و کلام این کلمه طیبه برای مراتب توحید چه در
جمله صفات کمال حضرت حق سبحانه و مستحق بودن ذات مقدس از توحید و عبادت و این استحقاق
عبودیت پس از این حجت اینکه دانست و اینکه احد استحقاق عبادت نموده بود که ذات مقدس

فقیہیں

[illegible]

كلنا التوحيد

مستند است غیر این که الله چه در اصل الله اله بوده است که الله مبتدا بود و اله خبر و جو
از اوده خسر از این کلام زیاد کرده شده است بر او لفظ لام و الا بجهت افاده حضور مبتدا
کلام این خواهد بود که الله اله و معبود بالحق لا غیر و این خبر را نسبت داده است بسو محقق
از علماء و خبر ثانی آنکه این کلمه طیبه اگر چه بحسب وضع لغوی مفید تمام معنوی خواهد بود
الا آنکه نقل شد از معنی لغوی بسو معنی شرعی که این کلمه طیبه حقیقت شرعی به هم رسا
است از برای افاده نمودن نفی امکان و نفی وجود و استحقاق مرعبات از برای مکتوب
مکتوب از برای نفی مقلد خسر افریدگار و که مستخرج جمیع صفات کمال و منفی از جمیع اذی
و نقاب است حقیر مکتوب یادگار چه و چه اول منبت شد بسو محققین از علماء الا آنکه چه
ثانی تا قرب بسوی حواصت چه منفق علیه بین علماء بلکه اتفاق تمام اهل اسلام است باینکه
محقق اسلام باین کلمه طیبه است که اگر کسی مقرب مقصد شود بمقادیر و اجراء از اول لفظ
نامادیس مرتب بر او خواهد بود ثمرات اسلام و احکام و مسلمات و از واضحات است که اگر کسی
نفی امکان اله دیگر باین کلمه نماید و با نفی وجود و با نفی استحقاق مرعبات اله دیگر را نماید
پس چگونه داخل در اسلام خواهد شد ظاهر و باطنا بحد لفظ که مفید چیزی از این معانی نکند
محقق اهد بود در ظاهر است که خبر معنی لغوی مع قطع نظر از تعبیر شرعی مفید تمام معنی معنوی
در مقام نباشد بلکه وجه ثواب است که در جواب آدم فرمودند که کلمه طیبه حقیقه شرعی
به رسانده است و تمام معانی مقصود بمجمل و وضع شارع لا غیر هو الحق و الصواب و ترب
باین کلمه جامع است و مبادی با هوایان لا هو الا هو چنانچه در حدیثی از حضرت امام
عمر باقر است که حضرت امیر المؤمنین و دلایل البدر و در شمار ملاقات نمودن است
حضرت خضر که عرض نمود با حضرت که در حضرت باعدا بگو با هوایان لا هو الا هو و چون نصیحت
حضرت را نمود تا عرض نمودند بخدمت سید انبیاء پس اینجانب فرمودند که با حلی
صلی الله علیه و آله و سلم و در یوم بدر و یوم صفین و در زبان آنحضرت همین ذکر مبارک بوده
چنانچه از عباد سر نیز نقل شده است و اما کلام در شأن که سوره توحید و سوره اخلاص
پس توضیح دهم که مقام خواهد شد مقام اول در فضل و فضیلت این سوره مبارکه است
مقام ثانی در بیان شان نزول سوره مبارکه است و مقام ثالث در تفسیر جمل سوره است
و اما مقام اول پس در احوال و ایت الهی است از حضرت امیر المؤمنین که آن سوره فرمودند
که اگر کسی بکلمه تیره قرائت نماید سوره قافیه الله احد و الله که الله احد و الله احد

از
روجه
اولا که ظاهر
اولا که گفته شود
بمقتضای ظاهر
شود بلامشبه
و بعد مشابها
که لامشبه
علا منصف
نصف بنا بر این
راست کرده شود
از ظاهر
لا بیک
راست کرده شود
احتمال
نان
الله

فرقہ

قرآن را و اگر کسی سه مرتبه قرائت نماید این سوره را پس گویند که قرائت نموده است و قرائت
قرآن را و اگر کسی سه مرتبه قرائت نماید این سوره را پس گویند که قرائت نموده است و قرائت
و در جمع و ذات نموده است از حضرت صادق علیه السلام که اگر کسی بگذرد بر او بر طاعت و نماز یا
بیاورد بیج خلوة واجب خود را و قرائت نماید و بقل هو الله احد پس بگوید یا ایاها
که داخل در مصلحت نخواهی بود و نیز از اجنبان نقل شده است که اگر کسی بگذرد بر او جمیع
و خال آنکه قرائت نکرده باشد و بقل هو الله احد پس از آن بگوید انتم فی بره خواص
بدین برای ملک و نیز از انحضرت نقل شده است که فرمودند اگر کسی را اصابت مرض یا صابت
شد یا نماند و خال آنکه قرائت نکرده باشد و از آن مرض یا دزدان شد بقل هو الله احد و
بیمردن یا حال پس از داخل در خواص بودند در جمع البیان از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
نقل نموده است که اگر کسی بجناب فرمودند که اگر کسی مقدم بدارد سوره قل هو الله احد را
پس خود و بن و بچا بر و طالحی که خائف از او است خداوند کفایت شر او را میسر آورد
و فرمودند که قرائت نماید بخار را طاف خود را خلف قدام و بین و تنال و نیز در جمع
البیان نقل نموده است از سهل ساعی که مردی مدیجر متبذل انعام و شکایت نمود
بسی اجنبان فصر ضعیف مناشی بر اجنبان فرمودند حضرت که داخل خانه خود میروی
سلام بکن و قرائت بخوانه قل هو الله احد را بکبرت پس انتم فی بره نموده اجنبان نمود
پس خداوند میرکتان فاضله رزق بر او نمیزد تیرتیه که انتم فی بره بود بر جبران
خورد تیرد جمع نقل نموده است از عمران بن الحسین ابنکه حضرت رسول شکر می رساند
در خانه بیست و چهار روز از آن شکر بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هر صبح میخواند
حضرت پیغمبر سوال نمود از ایشان که گفتند سلوک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعضی از منافقین عرض
عرض نمودند پیغمبر را و شر که هر خبر را و بود و میگویند که در جمیع نازنی که امانت فرموده
بود از بر او قرائت نموده سوره مبارکه قل هو الله احد را و عثمان سوره نمخواند بود از بر او
ما حضرت پیغمبر و خبر ترا سوال نمودند و فرمودند که یا علی چرا چنین نمودی از جناب عرض
نمود که سبک عبت دوست داشتن من بود این سوره مبارکه را پس از آن حضرت رسول
فرمودند که یا علی دوست نداشته این سوره را مگر آنکه خدا دوست است ترا و نیز در جمع
از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده است که چون سبک انعام و فوات نمود حضرت رسول بر او ناز کرد
و فرمودند که جبرئیل یا هفنا و نرا و ملائکه بر او ناز خوانند و فرمودند که هر سوره از جبرئیل

وَأَكْبَرُكُمْ دِينًا
يَسْئَلُكُمْ عَنْهُ

سورة القحيد

که یو سبب است و سبب دیگر معا صلوٰۃ شما ملائکه را این چیز است عرض خود خدمت استبداد بنا
صلی الله علیه و آله که سبب قرائت نمودن سوره مبارکه بقره در هر روز است و قل هو الله احد
و در جمیع احوال خود از قیام و قعود و در کوفتی و نشی و در خواب و بیداری که در هیچ احوالی از او ترک
نمیشد قرائت این سوره مبارکه و اما مقام دیگر و شایسته تر از این سوره مبارکه است و جمع
الیه نقل نموده است که بعضی گفتند که سبب و علت است که بعضی از مشرکین عرض می نمودند
و سول الله صلی الله علیه و آله را برای ما نسبت پروردگار خود را پس این حجت نازل شد سوره
مبارکه قل هو الله احد و از این جمله است که این سوره را نسبت اربعم هزار میگویند و بعضی گفتند که
ظاهر بر اینست که او بدین وسیع که از احاطه مشرکین بودند آمدند بخدمت استبداد بنی
که بشو چه آمد و عودت بمنای ما را فرمودند که شما از دعوت منبایم بشو خداوند عرض کردند که
وصف بنا از برای خداوند که او از دلیست با از قصه است و با او حدیث است با از غیب
پس نازل شد سوره مبارکه و بنی صاعقه نازل شد بر او و او در جهنم شد و غمی نیز بود و غم
است که او است که سبب و علت نازل شد و بعضی گفتند که جامع از علل این آمدند بخدمت استبداد بنی
و عرض نمودند با بنی که وصف بنما از برای ما پروردگار خود را شاید که ما ایمان بویمان
زیرا که خدای تعالی نازل فرموده است نعت و وصف خود را و تو زبانی نازل شده است سوره
مبارکه و بعضی گفتند که عبد الله بن سلام که از احاطه و احاطای حیوان بود و بوده است قبل
از هجرت مشرف شد بخدمت استبداد بنی و در محله ای که استبداد بنی است فرمودند عبد الله بن سلام
که قم میبندم و را بخداوند که ابا الفی در تو زبانی که سول الله العالیین و فرستاده خداوند
محمد بن عبد الله بن سلام عرض نمود که وصف بنما از برای ما پروردگار خود را پس
نازل شد سوره مبارکه و آخر قرائت نمودند از ابو عبد الله بن سلام و از سبب از
برای اسلام عبد الله بن سلام و لکن کم نمود اسلام خود را تا از مانع که در دسترس بود
فرمودند از مکه بشو محمد بنی و آن وقت آنها را نمود اسلام خود را و در صاف غیر از حضرت
صادق ع نقل نمودند که جماعت بودند موالی نمودند از پیغمبر که بنما بنما از برای ما نسبت
بود و کار خود را پس انجناب مکت و امل نمودند و تا سر و جوی را بنما نرا نگفتند بعد
و در سیم نازل شد است سوره مبارکه قل هو الله احد و اما مقام ثالث پس در تفسیر خود
مبارکه است قریشیم لبم الله الرحمن الرحیم یعنی استغاث میجوید و با ملایم و قهین شود با
خداوند با یک که که بنما بنما خداوند را با شما و خیر و صفای علما و اولیا آنکه استغاث

في تفسير

خلقهم بغير فمودة استا بخبار و تفسير حد که مراد با و فمودة است که متفرد است بالوحدة واحد
 و واحد در این مقام معنای اعداد است که از متفردان چنان نیست که نظری از برای او متفرد
 بود و توحید حضرت افریدگار عبارتست از اقرار نمودن بوحده و یگانگی او که همان معنی
 انفرادیت و غیر خود در ذات و صفات و اعداد است که متناهی از جمیع خلق انجمن است
 که منبعث از چیزی نیست و متفرد با چیزی نخواهد بود و چون واحد حقیقی منبعث از چیزی
 نخواهد بود از آنجا است که گفته اند از بار لیسان و یا غیر ایشان باینکه بنا بر عددی واحد است
 و واحد داخل در عدد نیست چه عدد است که منبعث شود از چیزی و واحد منبعث از
 چیزی نیست که مینه بر او شود تا آنکه خود داخل در عدد شود پس عدد واقع بر واحد نخواهد
 بود بلکه واقع بر ایشان است پس معنی قوله است احد است که حق سبحانه و تعالی معبود انجمن است
 که واحد و متفرد خلق را در ذات و عاجز از احاطه نمودن بیکفیت او که متفرد است
 بالوحدة خود و متفرد و متعالی است و متعالی خلق خود است الله العزیز المجتنب در هر حال حد
 سابق فرموده است که حدیثی از ابن عباس علیه السلام عن ابيه الحسن بن علی علیه السلام قال
 الصمد الذي لا جوف له والصمد الذي قد انفق موده الصمد الذي لا ياكل ولا يشرب
 الصمد الذي لا ينام والصمد الدائم الذي لم يزل ولا يزال وقال كان محمد بن الحنفية يقول
 الصمد القائم بنفسه الغني عن غيره الصمد المتعالي عن الكون والعش والصمد
 لا يوجد له شريك قال نعم الصمد السد الحاج الذي ليس فوقه امر ناهي قال سأل علي بن
 الحسين عن الصمد فقال الصمد الذي لا شريك له ولا ثوبه حفظ شيء ولا يعرف عنه شيء
 يعني خبر داده است برادر من علی بن الحسین صمد الساجدین است برادر بزرگوار خود جناب
 صمد الشهداء که از برای صمد چند معنای بیان فرموده است معنای اول آنکه صمد
 انجمن است که از برای او جوف نباشد و این معنی کما به است از آنکه حق سبحانه و تعالی
 احد الذات و احد المعنی و بسیط مطلق است اجزائی از برای او نخواهد بود تا آنکه بین
 جوفی باشد و معناداریم آنکه صمد انجمن است که جلالت و بزرگواری و بانیان را
 شود که فوقان عظمت کبریا مستعز و نشو و نما و متعالی است آنکه صمد انجمن است
 که محتاج با کمال و شرفیاء نیست یعنی از برای او قوای جنائیه نباشد و معنای دایم آنکه صمد
 انجمن است که قیوم و غفلت و بینه کی از برای او نخواهد بود و معنای خامس آنکه
 صمد دائم انجمن است که از برای او نخواهد بود و بعد از آنکه در هر

سورة التوحيد

مجاد بگوید از برای صمد که از غیر جنایات متعالی است فاعله نقل شد است و فرمود که محمد بن حنفیه
 میگوید که صمدان کسی است که قائم بذات خود باشد و غیر از خلق خود و غیر خود از جنس حقیقی گفته
 که معنای صمدان است که منز و متعالی باشد از کون و فساد و متفرد باینکه صمد انجمن
 است که موضوع نیست و متغایر و خود از جنایات و این مقام معنای بیاموزندگان بر
 صمد که مراد از ان سبب مطاع انجمن است که بالاتر از او و فوق او امر کننده و مکنی کننده
 نباشد بلکه امر مکنی و فوق همه او امر نواهی است و نیز در این مقام نقل فرموده است
 صمدان بگوید از برای صمدان بزرگوار خود حضرت علی بن الحسین که از انجمن است
 انجمن از معنی صمد فرمودند که صمد کسی است که شریکی از برای او نباشد و متفرد است
 در ثبات و دوام و احفظ شی و غایت ثبات و دوام علم او چیزی جز علمه علیه السلام در انجا
 نقل فرموده است است بسند خود از وهب بن وهب قرشی که قال قد بین علی الصمد الذي لا
 شيا قال له كن فيكون والصمد الذي يدع الاشياء فاعله انما اذات كالا و انما اجار
 تفرد بالوحدة بلا ضد ولا مثل ولا تدبر عنه كقوله انت و قد بينا ان صمد انجمن
 کسی است که از ان چیز متغایر است و بیاید از جنایات و بیاید از جنایات
 که ابداع و اختراع فرموده است اشياء را پس خلق خود را با صمد و اشکال و اشیاء
 مختلفه و متفرد است از مقدر و موجد است که صمد و مثل و شبهه از برای او نخواهد بود
 و نیز در انجا راجع خود از او مذکور نقل فرموده است که شنیدم از حضرت صفی که انجمن
 فرمودند که جماعه از اهل فلسطین آمدند بمحمد بن حنفیه و انما محمد بن حنفیه پس سوال نمودند
 از او ان چند سئالی بر جواب ایشان فرمود تا آنکه سوال نمودند از انجمن باینکه صمد
 تفسیر نمود از برای ایشان صمد را فرمود الصمد خمسة احرف قال الف هاء لیل علی انبث و هـ
 قوله عز وجل لا اله الا هو ذلك تنبيه لسان الى انما عن ذلك الحواس
 اللام دليل على الحبس بان هو الله لا اله الا هو مدح ان لا يظهر ان على الله لا يقدر
 في السمع و يظهر ان لا يقدر على ان الحبس لطيف خافه لا تدرك بالحواس ولا يقع في
 لسان و اصفوا لان سامع لان تفسير لا هو الله الخلق عن ذلك ما ينبغي و كقوله عز وجل
 او يوم لا بل هو مبدع الاوهام و خالق الحواس انما يظهر في ذلك عند الكتابة فهو دليل
 على ان الله سبحانه اظهر بوبينه في ابداع الخلق و تركيب و اهرم الطبقة في اجسادهم و كقوله
 فاذا نظر عبد الى نفسه لم ير وجهه كما لا يبين ولا يدخل في حاسه من خواصه الخشونة

في تفسير

نظر الى الكتاب طهر له ما خفي واطرف في تفكر العبد ما ائتمن الباري وكيفية له خبره وخبره واما
فكره لشيء بصورة لانه عز وجل خالق الصور فاذا نظر الى خلقه ثبت له انه عز وجل خالقهم
ومركبهم وذاهم في اجسادهم يعني ان ابراهيم لفظ صديقه من فاست بين الاشارة ودليل است
ببركات مقدس وچنانچه در قرآن اشاره است بان بقوله عز وجل شهد الله انه لا اله الا هو
وبه اشاره ودليل است لا اله الا هو بكونه ذاتي كه غايه از درك از خواست ولا مرد
الصمد دليل است اشاره است بسوى الوهيت حق سبحانه خلق علامه بانك است خداوند
فا حد بكنوا والفرق لانه مدغم در الصمد كه غير ظاهر در لسان و ظاهر واقع و صريح بكنم
ظاهر موبداه و در نزد كتاب است دليل بر اينكه الوهيت و لطيف است و غير متناه است
اذا بخره تصور شود و در محقق است كه ذات مقدس و كه درك بجز اس نمیشود و واقع در لسان
و اصفين نمیشود و واقع بر كوشها ما معني نخواهد شد و بر آله تعالى ان الله
و متعبر باشند خلق از درك نمودن ماهيت كه ثبت و محقق با بوهيم و نمیشود كه چنين نماند
يعني درك كنه او شود بخواس ملكه او مبدع او هادم و خالق خواست و غير ظن و الف
ولا مرد الصمد و نزد كتابه دليل اشاره است بر اينكه حق سبحانه و تعالی اظهار فرموده
و بويت خود را در انفس و افاقا بجا نماند نمودن خلاق و تركيب نمودن را فاج لطيفه
ايشان را در جفا كشفه ايشان بجه چنانچه غيبوت الف و كلام و مطلق و سماع دليل است
بر امتناع ذلك ذات غيب بوم و حواس هم چنين ظهور و در كتابه دليل است بر ظهور
حس سبحانه و تعالی در عالم انفس و افاقا بجز در وقتيكه بعد نظر بنفس خود متعبر بدين
و در خود شي معصوم مستور ميشوند كه ان روح او است شي ظاهر مبدع و اصحي ميشود كه ان
احسا كشفه او است چنانچه لا مرد و صمد متعبر و داخل و خارج از حواس چنين نمیشود و چي
نظر كتابه متعبر و در ظاهر ميشوند هم چنين مبدع است تفكر و ماهيت باو تعالى
نماند و تصور كنهيت و نماند و اله و متعبر در ذات او است كه غايه حواس او است كه بجه
ما و نحو اعد شد و از درك كه حق سبحانه و تعالی خالق است و مبدع و مظهر و مظاهر
بود ايشان از اشیاء و در وقتيكه نظر نمايد بسوى خلقه و ثابت ميشود از برای وانك
حقه خانه و تعالی خالق اشیاء و مبدع اشیاء و مركب اشیاء و اشیاء است در احاطه اشیاء
پس با تظهور و واضح و موبداه و اعلی مبدعات و خواهد بود بوقيت و مملود در حلقه
و نفوس و لكن ذات غيب و غيب و در عقول است بحيث لا يحاط به من ولا يقاس بوم

سورة التوحيد

تعالى و من ذلك علوا كبيرا و اما الصمد دليل على انه عز وجل صانع و قوله صمد كذا
صانع مدعا عارضا ان متابع الصديق بالصدق و وعد الصديق دار الصديق يعني
اما صاد و الصمد اشاره و دليل است بر اينكه حق سبحانه و تعالی صانع است و قوله صمد
و كذا ما و صمد است و در عز و قدر بود عيار خود را بسوى متابعت و وزن بغير جاذبه
از روى صمد و حقيقت و با متابعت قرآن را از روى صمد و وعد صديق بمورد عيان
مورد را بدار صديق كه جنت باشد و اما الميم دليل على ملكه و ان الملك الحق له
ولا يزال و لا يزول ملكه يعني اما ميم و الصديق اشاره و دليل است بر ملك و سلطان
و اينكه سلطان و خواست غير قابل كه حيث عدم و ذال نظير نميابد و در متابعت
لا حقا ملكه ملك و سلطنت و از يك ابدى سرچك است و اما الدال دليل على واه و بكنم
و انه عز وجل و انهم عن الكون و الزوال بل هو الله عز وجل كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
كه كاشن يعني و اما ذال و الصمد اشاره و دليل است بر واه و ملك حق سبحانه و تعالی و انك
خداوند عز وجل و انهم است و هم مبدع و مبدعات فاق و است كه غير قابل از او است و غير
و متعبر الى است حق سبحانه و تعالی و ذال ملكه او است خدای عز و جل و دليل على كذا خالق
و موجد همه كاشان است چنانچه خداوند كه كاشن و ثابت و متحقق شده است بكون
الحاد او هر چه خود كذا تم قال و لو وجد لعل الله تعالى الله عز وجل حله لشر التوحيد
والاسلام و لا مان والدين والشريع من الصمد و كنهيت بذكر ملك و له مبدع است امير
المؤمنين حله لعل الله تعالى و يقول على التوحيد و قل ان تشعرون
فان بين الجوامع منه علما جافاه صاه الا لا يجد من حله الا و ان بكنم من الله عز وجل
ولا نوالا و ما غنينا الله عليهم قد بسوا من الاخرة كما بكنم من الاخرة من احسان مبدع
پس ان كذا ت نور ابره خود فرمود كه اگر مبدع از برای علم خود را بكنم علمي كه خدا
عز و جل بكنم من اعطاء فرمود خالق كه قابل باشد از برای حق از علم هر شبهه شمر ميشود
جميع مسائل توحيد اسلام و در مسائل جميع شريعات با بكنم و لا حقه را از لفظ
الصمد و چگونه ميشود كه از برای من زاهي و سبيل بسوى اين مطلب باشد و حال انكه
بكنم مبدع المؤمنين و مبدعات از برای علم خود حله كه حامل علم او شود و حله انكه در ايشان
منبر مبدع شود كه ايشان الناس سوال نميابد از من بكنم از انكه تا قد علم شود و بر آله
بين جوامع و اضلاع من جوامع ايشان اما كه مبدع كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا

فے فیک

که احکام بنامند اینها الماس که من حجه باله خداوند بر شما از جانب خدا و بدین متابعت
من نمایند و نوری در دست نمایند و میز که غضب فرموده است خداوند بر ایشان
که ان تا بغه یعنی معاویه اتباع من ما پیوس شدند از آخر چنانچه ما پیوس اند کفار از
اصحاب خود ثم قال نعم الحمد لله الذي من علينا ووفقنا العبادة ثم بعث الله نبي من اولادهم
که حد مخصوص است از برای خداوندان چنانچه که منت گذاشته است بر ما بکرامت خود و نور
عظا فرموده از از برای عبادت خود لم يولد ولم يكن له كفوا احد و در بطن مادر
ساقی بنمود از حضرت امام محمد باقر فرمودند و قول عز وجل لم يولد ولم يكن له كفوا احد
عز وجل میگوید که ولد برتره ملک و لم يولد فیکون له والد بشر که فی دین و پیشه و ملک و له
بکن له کفو احد معاونه فی سلطانه یعنی قول خدای عز وجل که فرمودند لم يولد ولم يكن له كفوا احد
یعنی ولد و فرزندی از برای او نخواهد بود که وارث ملک و سلطنت او شود و متولد
انچیزی نشده است که از برای او والد پدری باشد که شریک در ربوبیت او باشد و
و شریکی از برای او نیست که معانیت نماید او را و سلطان و امر سلطنت او و نیز من در بیان
از زادی سابق که و هب و هب قریشی باشد نقل نموده است از حضرت صادق که آن جواب از
طاهر بن خود نقل فرموده است که جماعه از اهل بصره نوشتند بخدمت حضرت سید الهذا
روحی الی القداء و سوال نمودند از اینجانب از معنی القداء این است و نوشتند باینسان بسم
الرحمن الرحیم اما بعد فلا تخوضوا فی القرآن ولا تمجدوا لواقبه ولا تتكلموا به بعه علی فضل صحت
حکایت رسول الله بقول من قال في القرآن بغیر علم فليقبوه مقعده من النار و انه سبحانه قد
الحمد فقال الله احد الله الحمد ثم فسره فقال لم يولد ولم يكن له كفوا احد لم يولد لم يولد
منه شیء کشفنا به الاشياء المكتشفة التي تخرج من الجوف من ولاشیء المذکرات من ولاشیء
منه البدوات کالسنة والورود والخطوة والحم والحزن والبهجة والخلع والبكاء والمخوف
الرجاء والرغبة والساعة والجمع والتبع ثم ان يخرج منه شیء وان یولد منه شیء کشفنا به
یعنی بعد از شروع به بسم الله فرمودند اما بعد اینها الناس پس خوض نمایند در قرائی برای خود
مجادله نمایند و او بوم خود و تکلم نمایند و او بغیر علم و بخواه شنید از عبد الطاهر و سوال
الله که اگر کسی تکلم نماید در قرآن و تفسیر بنماید بدین علم پس عمل مستقیم از عکاه او
و ذاتی است و بدینست که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید تفسیر فرموده است صحت
و کفایت است احد الله الصدیق از آن تفسیر صمد را فرموده است از حق سبحانه و تعالی

[illegible]

سُورَةُ التَّحِيَّتِ

چیز کثیف مانند دانه ها بر اشیا کثیفه نیفتد که خارج میشود از محققین و خارج
اشیا از چیز لطیف چون نفس روح و خارج و منتهی نمیشود از او بدوات مانند نور و
خفیه و خطرات و قم و خزن و نجر و حمله و نگاه و خوف و رجاء و رغبت و سار و ملال
و جوع و سحر و منزه و معاف از غای تم از اینکه خارج نبود از او پس برسان که و اما الطاهر
و لو بود لو بود من حق و لو بهر چه من شیء کما نخرج الانباء الکبیره من عناصر و کائنه پس
الشیء و الذایه من الدانه و النبات الارضی و الماء من لسانه الثانی من الاشیاء و الذایه من
اللطیفه من ذی ما کما لضر من العین و السمع من الاذن و النعم من لسانه و الذوق من لسانه
و الکلام من لسانه و لکن فیما فیما من الفطن و کالتار من الحرح یعی حق سبحانه و تعالی و یاری
که متولد از چیزی نشده است خارج نشد اشیا از شیء چنانچه خارج میشود از اشیا کبیره
از عناصر خود مثل آنکه موجود که خارج از موجود دیگر است و مثل ذایره که خارج از ذایره
و مثل نباتات که خارج از زمین است و مثل آب که خارج از زمینهاست مثل آثار که خارج
از بخارات است و نیز آنکه خارج است حق سبحانه و تعالی از چیزی مانند خروج اشیا و لطیفه از
مراکز خود چون بصیر که خارج است از مرکز خود که چشم است و چون سماع که خارج است
از مرکز خود که گوشت است و چون شم خارج از آنکه ذوق خارج از م و کلام خارج از لسان
و معرفت و تمیزی که خارج از فطرت است و چون ناری که خارج از حقیقت کلامی است
الضد الذی من شیء و لا فی شیء و لا علی شیء مبدع الانباء و دحا الفها و منتهی الانباء و یعد
بلا شیء ما خلق للعناء و یشتبه و یف ما خلق للبقا و یعلیه فذلک الصداقه الله و لو بودند
غالب الغیب التهاوه الکبیر المتعال و لو یکن له کفو احد یغنیه نه است که حق سبحانه و تعالی
چیزی باشد و با روح از شیء باشد بلکه او سعادتمند و مایه چنانچه که نه خارج از شیء است
و نه حال در شیء و نه واقع بر شیء که این صفت دارد که میثاق و منتهی اشیا است و خالق
اشیا و موجد اشیا و منتهی اشیا است بقدرت خود و معده مبینا و انچه را که خلق فرمود
است از برای قیام بمبشت اراده خود و نافع میکند از انچه را که خلق فرموده است از برای
بقای معلوم خود پس این است معنای صمد که خداوند است بجهت نیست که مرید و لو بود است
و ظاهر الغیب التهاوه الکبیر متعال است کبریت منز و متعالی است و لو یکن له کفو احد و در جمیع
نقل نموده است از بعضی از ارباب لسان که ما یوحیان خود با فیم که انواع مترک هستند
فیم است نقص است تعلل کثرت و عذر و علت و معلول و الاشکال و الاصداد و کبر

الباب الثاني

عقلمندانه

22

۴۰۰: فی العدل

三

38

الذات الثلاث

انصف لا شين چه بدامت عظم عقل اجلی الهم از سامه خبر دباقت پس کرم بر دلمهرت و
 اهل کتب سبک خود از بزمی جدا و ذال عقل سواء انرا پس هر اینه لازم خواهد آمد که
 عقل را که بنا شده است به اجتماع متضادین زیرا که حکم عقل را و مجرد ضرورت و
 بدامت حکم عقل را و انرا حدیض لا شین نخواهد و پس در هر کافری و منافق و کافر
 و غیره تا آنکه اگر عقل مستقل باشد حکم نمودن بجهت کذب پس باید بنا بر این باشد که نمودن
 بحسب کذب خالی آنکه ما بالینا می بینیم که کذب حق خواهد بود اگر مشتبه باشد بجهت
 والا ما من الممالک و در این میان که لازم خواهد آمد اجتماع ضدین از حق و بجهت جواب
 این شبهه آنست که حق و بجهت همتا و اولی و ثانی است می تواند بود بلکه مختلف بشود با توجه
 و الاعتبار و عقل مستقل را که است بجهت کذب حق است هو با قطع نظر از جهات ظاهر بران
 اما مع ملا خطه نمودن آن که در این جهت حق که موجب ثبات و انقائیه و باور حاکم
 نخواهد نمود بجهت ان تمام از شود متناقض و بالانرا و اجتماع عقل بلکه کذب با ملا خطه
 جهت مذکوره و اختلاف در جهت اعتبار حق خواهد بود لا غیر برین بنابر خواهد بود بین حکم
 مختلفین عقل فلتدبر و بعد تا آنکه اگر عقل مستقل باشد بجهت حق و عقل امر شارع تعلو
 نکرد الا بحسب واقع حق و اولی و ثانی و الا بجهت واقع پس بر این بنا بر این باشد که حکم نمودن
 کافری و ایمانی با علم حق بخانه و ثنائی بعد از مدد ایمان و کافری چه می بیند و بر این
 در تکلیف کافری چه تکلیف نمودن کافری با ایمان با از عقله فالتا است بران حال است بر حق
 سبحانه و تم و در آن موجب عیب و لغو نیست و از در فائده و حکم است و ان بین حالات
 چه حکم فائده ان با بجهت نفع است با بجهت ضرر و فائده که بجهت ضرر است پس انحال
 است زیرا که تکلیف نمودن بجهت ایصال ضرر بر مکلف و بجهت ایصال حیا و اول که بجهت ایصال
 نفع است نیز محال است چه نفع ان با غایت است پس بخدای تم و با غایت است پس بخدای
 است بوی غیر از هر که محال است ما اولی و ثانی که حق تم غنی بذات است و محتاج بجهت نخوا
 بود و اما ثانی زیرا که حق تم غایت است بعد و اصول نفع بوی عید و اما ثالث پس بجهت
 آنکه عقاب بجهت ایصال نفع بجهت ایصال است حیا پس از ثبوت آنکه در تکلیف نمودن کافری
 و حسی نخواهد بود بر وجهی از وجه و بالعبان حق است که حق تم تکلیف فرموده است و
 ایمان پس کاشف خواهد بود از عدل و انشاء مرشرعی بجهت و بجهت علم حکم عقل بجهت ان قبل

بجهت
بجهت
بجهت

فی العبد

ازدود و شرح و هو المطلوب جواب از این شبهه که منع تمسک بهم عذر تحقق حق و وقوع و حکم
 نمودن کافری با ایمان زیرا که هر چه نمودن مکلف و بمنافع اخروی و حقیقه و ائمه امر است
 مطلوب حسن بحسب واقع و نفس الامر و فرق نیست و ان حجت بین مسلم و کافری و بجهت شرط
 تکلیف است از اخبار و قد و قد و قد و قد و کافر هم نیز موجود است مثل مسلم و علم الهی بعد
 متحد و ایمان و کافری عکس نخواهد بود و از برای علم صدور ایمان و کافری چنانچه تحقیق ان
 ان خواهد شد و مسئله خبر تقوی و آنکه علم عکس نخواهد بود و از برای وجود معلوم و بلکه
 شان علم همان خبر انکشاف است از غیر فلتدبر و بعد از این بعضی آیات که تمسک بان نمودن ان
 برای حق حق و بجهت عقل چون قوله تم و اما ما معذبین حتی نبیت سوا چه که نفی عذاب نیست
 نبیه و الا است بر عدا مستحکم و عقوبت پس اگر مستقل باشد علم عقل بجهت حق قبل از ثبوت غیر
 پس هر اینه باید بنا بر این باشد بعد از عقوبت بجهت قیام حجت حکومت عقل و ان منافق است با این
 مستند از ظاهر امر است و نفی عذاب قبل از ثبوت جواب ایمان آنکه آنچه مستغنا و ان ظاهر امر است
 همان نفی عذاب غایب است مکلف قبل بجهت الرسول و اما استحقاق عذاب را بر این امر نفی ان نخواهد
 نمود و در این مسکن مضاف با حکم عقل نخواهد بود و چه مناد حکم عقل بجهت فعل نیست
 الا بجهت استحقاق و نیز آنچه مضافا به است است که مقتضا الطفا فی یسار و آنکه حاد و الله و حق
 مکلفین از بابت حجت است که عا و از حجت بالطنه که عقل یا شرار و سال و رسول ظاهر
 بنما در بجهت و شار و منازات و قبل از ان بعد از نشان نمی نماند شفا قاعلمه که بجهت
 کافرت همان حکم عقل از برای بعد از انرا و فو است حجت الا انه تم لا مکلفی فالتا است
 لهم و من عا علمهم بجهت مشهور که مراد بر رسول و در این امر است از رسول باطنی و ظاهری
 چنانچه که است کل در ان و استمرار کرده است نیز بجهت از اخبار و پس و از هر وجه
 بر و دلیل است بر خلاف معادله مستند چنانچه غنی نیست بر اولی و ثانی و نیز آنچه داد و شد
 ان نقایس از اخبار از که مراد بعد از عقوبت عید الا و ان است نیز از باده و عذاب
 در دنیا نظیر بعد از نبی قوم غادر و شود و در این صورت نیز به غیر از این خارج است از اینجهت
 نظر کل است ان عقاب اخروی و استحقاق عقوبات را جمله که مناد حکم عقل است با انچه
 پس استدلال با به و امثالان در مقام غالی از کجبه خواهد بود و از برای خصم خود و کوی
 است و اوله الا آنکه تمسک و نفی و انرا و ان طویل است بلا حال پس اولی و ثانی

بجهت
بجهت
بجهت

الخطاب الثاني

بقدر مدکور و در دستند از مقصود است و با لجه پس ظاهر شد از آنچه ذکر شد نقل
حکم عقل منصف و قبح و تمامیت حکمت عقل و مثله و آنکه حق سبحانه قبل از خلقت و متعالی
از افعال و ارادات شیخ و نیز ظاهر است از آنچه ذکر شد تشریح حق سبحانه و تعالی از احوال و احوال
و غائر و تکریمات چه در غائر و تکریمات چه در تکریمات و آنچه عاقلانه است از تکریمات
متعالی و ثابت شد نیز همین سابقه تشریح حق سبحانه و تعالی از آنچه عاقلانه است که منکر
از خارج از ضرورت مذمیه اثنا عشریه است متفرع است از مطلق نیاید که کائنات مادی و قدیر
از هر چه که افعال الله سبحانه و تعالی میسر است با غرض خواهد بود و حکم و مصالح که تعلق
تعلق آن خائبا است بحال مخلوقین و مکلفین یا در دنیا یا در آخرت و دلیل بر این مطالب
و غیر است از عقل و نقل و اما عقل پس میگوید آنکه اگر افعال الله سبحانه و تعالی مستلزم باشد بر غرض و تعلق
و مکرر باشد لا و مکرر خواهد بود از این جهت که عقل مستلزم است بر این که عقل حق سبحانه و تعالی
بر عقل لغوی است بلکه با عقل نیست بلکه با عقل مستلزم است بر این که عقل حق سبحانه و تعالی
ذکر علو کبر و اما نقل پس میگوید اثبات کثرت و الله به تشریح افعال الله سبحانه و تعالی از عبث لغوی
و این بدانکه چون قوله سبحانه و تعالی انما خلقنا کریمنا و قوله تعالی و ما خلقنا
السموات و الارض و ما بینهما الا لعلکم فی الذین کفرنا و قوله ثم الذین یذکرون الله تعالی
و یقرءوا علی جنبهم و یشفقون فی خلق السموات و الارض و دنیا ما خلقنا باطلا شیئا
و قوله ثم و ما خلقنا الحق و الا فی الا لعلکم فی الذین کفرنا و قوله ثم الذین یذکرون الله تعالی
و یقرءوا علی جنبهم و یشفقون فی خلق السموات و الارض و دنیا ما خلقنا باطلا شیئا
و اما ان از آیات که در بالضرر تشریح افعال الله سبحانه و تعالی از عبث و لغوی و
دلائل آن مدکوره بر مذهب و کمال صراحت و ظهور است که غرض از این است و اصل این
تشریح افعال الله سبحانه و تعالی از عبث و لغوی است از اصول مذمیه است که منکر از خارج از
ضرورت مذهب اثنا عشریه است بعضی از مواضع عامه چون معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
آنکه مخالف و مسئله نیز شاعر میباشند که منکر غرضند و افعال الله سبحانه و تعالی را معطل بانه
و حکم و مصالح نمیدانند و اخبار و در این باب غرض از این است و لا یظن بذكرها امر
چهارم آنکه حق تعالی تعلق به کبریا و شرف و چه گفته و باب فوجند که از حق تعالی
از صفات خدا است آنچه متعلق داده است چه در تکریمات که عبادت است از این جهت
علی طبق المصالح و الحکم المتعلقه نظام الکلی و غیر تکریمات که عبادت است از صفات و تعلق

الامم التي في الدنيا
وذلك انما هو من اجل انهم كانوا
يعلمون انهم كانوا من الامم التي في الدنيا

وَمِنْهُمْ مَنْ يَخُفُّهُمْ فِتْنَةُ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَىٰ ۚ وَقُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ لِلْغَنَىٰ عَنْ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَىٰ ۚ

منقولہ

فَالْحَدِيثُ

متعلق بعباد و که کلام موطا است بقول او و حکم و معنا بمحکمه راجع بحکم عباد است باید در بنا و با
در آخرت و کلام راجع است بر حکم حسن و با اصل بحال عباد و حق سبحانه و تعالی مترو
نیز است از آنکه متعلق بیکر اواده او بقیع چه اواده قبیع نیز قبیع است از حکم علی الاطلاق
و بقول احدی نقل ثابت شد است نیز به انشاء الله سبحانه و تعالی از قبایح و شر و پس
منجیل است و عقول آنکه متعلق بیکر اواده او بقیع و مخالف و مسئله نیز طوائف هستند
از خانه چون شاعر و اصل اعتقاد بقرینه حق سبحانه و تعالی از اواده قبیع از اصول و قبیع
که منکران خارج از ضرورت مذمتی است و منکران است منکران است بر این امر حجاب و بقیع در
اینکه ایجا نیست که متعلق بیکر اواده الله تعالی بر غیر حسن از قبایح و معاصی و شر و و هم چنین
مستخرج بود و امر سابق از این امر جبر و تفویض چه شاعر و که مخالف و مسئله صبا است و مسئله
با اینکه آنچه راجع میشود از طاعات و معاصی جمیع العباد بانه بر طبق اواده الله است که
با اختیار عباد نخواهد داشت بخوبی صبا پیدا نماید با الله صلا و رقیع عیب ظلم را با الناس
لیکون حق و چنانچه توضیح آن خواهیم نمود ان شاء الله تعالی پس عرض از صد کلام را می دانیم
در تحقیق مسکا علی بود که عبادت باشد از تنزه نمودن افعال الله سبحانه و تعالی و اصل
و جزو قسم و تنزه آن از اخلاص و اجابت و تنزه بر آن از عیب و نورو و باقی بود و تنزه
آن از اواده قبیع و بخران و بجلال الله تعالی که هر یک از این مبروف و محقق شد است باین
سالمه هیچ لامع بود و در صورت اولی صریح کلام است با آنچه مفرج است بمسائل مذکور
از افعال عباد که صریح است بمسئله جبر و تفویض الحق مسئله غامضه پیش از این ممکن است
منها الا التمسک بیدل اهل بیت المعتمد و الطایفه صلوات الله علیهم پس میگوئیم مستقینا
با الله و متمسکا بجدل و حسن علی الله مزج صلوات الله علیه و علی بانه ظاهر این است که
کلام در مقام و جهات مقال است مقاله اولی و دیگر بر اقوال مسئله و تبیین محل نزاع
بین طوائف فقوای از اقوال دو مسئله مثلث است قول بالتفویض قول بالمجبر قول بالمترکز بین
المترکزین فالاول قول المعتزله والثانی قول الاشاعره والثالث قول الامامیه الاثنا عشر
پس مسئله که طایفه مستند از عامه منسوبند بشی و اصل معطای که از ثلاثه حسن و جبر
المنه الله تعالی بوده است اعتقاد نمودن و از تحلیل حسن و جبر و با این جهت تسمیه کرده شدند
بمسئله قابل شدند با آنکه بعد منقول است و افعال خود و خداوند تفویض نموده امر طاعت

و من هذا من وجوه رسله
التي هي في غاية الكمال

卷之五

卷之四

وَمُسَيَّرٌ

الكتاب الثاني

[illegible]

فالمكدر

حقوقه از حوله و قوه و امداد و مقدار و امر مخفی چنانچه مفوضه که معسر له باشد قائمند و
با آنکه امر بین الامرین است چنانچه امامیه شاعشریه قائلند چنانچه تفصیل آن سبق فرمودیم
در مقاله اول این قائلین متغویض میسند مذکور که جماعه معسر له باشند و نذر که عباد
مستقل نباشند و افعالا خود و خارجة نخواهد بود از برای ایشان بیوی حقوقه از معونه
و امداد و در مقام اطاعت معصیت هزار مفوضه ایشان خواهد بود که از آن جهت جمله
از ایشان معروف شدند با احتیاجات متکلف و نذا احتیاج عقل که مفوضه باشند از معنا
خود را تسلیم عباد و افعالا بوجوهی و عقل و نقل اما عقلا بر این ستر خیه و لا آنکه افعالا
عبدا واقع است بروفق تقوی و داعی ایشان و آنچه متا و از ایشان واقع در خارج است همان
مقرب است که بار او را و اغراض فاعلیه ایشان متا شده است که ربط و علاقه با فعل حق سبحانه
و تعالی ندارد و ثانی آنکه افعالا عیاجیه بسیار است که واقع است بر سبیل غیر و عیب و لایق و متا
نخواهد بود و بعد از آنکه متا که منزله است از حیالت نقصا و ثالثا آنکه عبد مستقل و افعالا
نباشد امر این صحیح نخواهد بود که متعلق منح و ذمه واقع شود و در خارج و صحیح نخواهد
تفریع از عیب عقاب بر عقل و در آن خلاف حکم عقل و شرع است و اما عقلا بر این ستر خیه
کثیره ذاله بر اختیار و استناد فعل بیوی عباد چون قوله تم قبول للذین یکون الکفر
یا بدیههم و قوله ان تبغون الا الحق و قوله لکم ان الله لا یغفر ما یفعلون یا یغفر
و قوله تم و من بعد شوخیزیه و قوله تم و کل مرئی یا کیر هین جرمه یا کتم یملون و قوله
تم قل یا قوم اعلموا علی مکانکم انی غافل عنکم یملون و قوله تم قل اعلموا انی الله اعلم
و قوله و امثال ان از آیات ماله و اختیار عیاد و افعالا و استناد افعالا بیوی ایشان علی
سبیل الحقیقه و الواقع و اما جوابی از این آیه پس ظاهر میباید است که آنچه متکلف نمودند
از وجوه مذکوره دلالت ندارد با آنچه معلوم میسر از مفوضه است از استقلال عیاد
و افعالا بجمعه که محتاج نباشند بیوی حوله و قوه الحقیقه آنکه محتاج با غایت و مقدار و
توفیق از جانب حق تم نباشند و آنکه معسر له باشد افعالا ایشان از امر مخفی غایبه الامر
و لا یغفر الله الذین یستندون به فیهما متکلف استلال با آنها بر اینکه عباد قادر و
و سلب و مختارند و افعالا متا از ایشان و این مدعا متضاد است در محل نزاع
چنانچه معلوم شد تفصیل عمل نراء و سابق و اثبات اختیار از برای عباد و افعالا

تبرکات

三

مکتبہ اسلامیہ

六

الناس الثمانية

و آنکه تکلیف منقول نخواهد بود مگر بعد از قدرت و استطاعت چنانچه مقتضای عقل
و نقل است چه تکلیف با الاطلاق از حیث اجماع عقلیه است و قرآن مجید نیز با طوق استنباط
چون قوله نعم لا یكلف الله نفسا الا ریسها منافی نخواهد داشت با احتیاج ایشان در
افعال خود بشیو حول و قوه و توفیق و اقتدار و اعانت از جانب حق سبحانه و تعالی در جمیع
امات و مورد خودشان چنانچه محقق و هوید خواهد شد بآن در مقام ذایع درستی
امر بین امرین با جملة اینها که مذکور وافی نخواهد بود با آنچه مراد و مطلوب اصل تقویست
در محل نزاع بلکه مدعا با ایشان باطل است چه ایشان تا نلند با آنکه عباد مستغنیند
نکته بر آنست خود که محتاج بپوی فیض اعانت و حول و قوه الهیه نخواهند بود و در امری
از امور بلکه افعال ایشان معوض یا بیافزاید حق سبحانه و تعالی بهر آنکه داشت ایشان را
خود و امری الهی معوض یا بیافزاید ایشان است که غنای این مستلزم مخارج و کثرت است از جمله اینها
آنکه حق سبحانه و تعالی در تعادلات مناسبت خواهد بود تو همین در سلطنت الهیه را و آنکه
حق سبحانه و تعالی الهیه را با عجز یا شدت اختیار اختیار با امری الهی از جمله اینها
تقویست معنی مذکور لازم دارد در ضایع سبحانه و تعالی در آنچه اختیار نمودند از افعال چه
در کفر چه در ایمان چه آنکه امر معوض یا بیافزاید یا اقلوا و آنکه لازم باشد بر حق سبحانه
و تعالی اعطاء ثواب از آنچه اختیار نمودند از افعال قبیحه و شنیعه چه مقرر و یا نیست که
خدای تعالی تقویست امر نمود بپوی ایشان که آنچه بخوانند از افعال بروفق مشیت او از آنچه
نیامند بدو آنکه از برای ایشان خطری معنی باشد و آنچه اختیار نمایند از افعال و این
مستلزم خواهد بود افعال شرایع و اطال و امثالهم فاما امریه عباد و من الخا صرا
فواهیة بنی الهی عنه عباد من الهی چه از جمله اینها که اگر امور معوض میباشد یا شدت
چنانچه خواهد بود و از برای ایشان اختیار نمایند هر کسی که نخواهد که رسول و پیغمبر
بنمایند و قرآن مجید با طوق استنباط بر خلاف آنست چه آنکه خود حق سبحانه و تعالی
الصلوات علی سیدنا محمد و آله و سلم است و اینها شایسته شریفه و اولاد و اولاد الصلوات
و صلوات بر محمد و آله و سلم است و اینها شایسته شریفه و اولاد و اولاد الصلوات
خاک امنت با آنکه انتقاد و حاجت از لوازم مکاتبت چه را مکمل وجود و مدح و تحسین
علیه از اعمال و افعال شان از ممکن که لایا است از آمد و رفت و در همه اوقات موجود و محقق

فَالْعَدَلُ

مکان را و از هر خانه که در هر مصالح انبیا اقتضاء نموده است که حق سبحانه و تعالی اعطا کند
و اخبار بناید بعبادت مکه فتن خود بجهت اخبار و امتحان و امتلا که بان سبب مستوجب شد
ثواب با اعتبار در طاعات و محنتا و توفیق افسسجانه و تنالی و رمانه اما انتطاع فتن
و ملا و اعانت قوه بالنسبه بکرمکات پس امری مستغیر مقول و قرآن مجید با طوق
است بخلافان چون قوله ثم بعد ذلک اهل دنیا و متدح اهل آخرت کلانند مؤلا و مؤلا
من عطا و یک و ما کان علماء ذلک عند و رایح مولود و قوه و بعض مدد و توفیق و عطا
حضرت افریدگان است که منقطع لغو امداد اعدا و مطیعان و افاضه و چون قوله
حکایه عن شکیب و ما توفیق الا بالله علیه توکل و الیه بنسب عباد خیر است و دانکه توفیق
و طاعات نخواهد بود الا ان باب حق سبحانه جل و علا و چون قوله ثم ملزک فی الضلالت
ظلمت له الزحمت و غمته و غمته بطول العسر الا غانه و الا قدر فی العسر فی الدنیا و قوله
ثم و بنیاد الله الذی یقصد و هک فی الطاعات و افعال الصالحات و قوله ثم یا ایها الناس
انتم العقره الی الله و قال کافه انفسکم و احوالهم و الله هو الغنی الحمید و بعد حدیث حضرت
امام علی النقی و دو رساله اهو از بنده نموده است که عبادت بن بر بنی است سوال نموده است
از حضرت امیر المؤمنین ع انا استطاعت تدبیر عباد و افعال فقال امیر المؤمنین ع ملکها
من و دانست او مع الله یعنی انا قاد که بر افعال با خلاق و تدبیر خوا شریک و معیت با قادری
بر افعال بنحو استقلال بد و ز حاجت بوی حق سبحانه و تعالی پس بناکت شد عبادت متعبد
در جواب حضرت امیر المؤمنین فرمودند که جواب بگو ای عباد که چه معنی عرض کرد
یا امیر المؤمنین فرمودند که اگر بگویم که قاد و بر افعال با حق سبحانه و تعالی شریک و معیت
ضربیه تو را بقتل خواهم او زد زیرا که این مستلزم شرک بحق سبحانه و تعالی باشد و اگر آنکه
بگویم که قاد و بر افعال بنحو استقلال و عدم حاجت بوی حق سبحانه و تعالی عرض کرد که
بقتل خواهم او زد زیرا که این موجب ضعف توهمین سلطان الهیه است پس عرض نمود که
مخو بگویم فرمودند که بگو ملکها بالله و هو المالك لما ملکک و المالك لما علیه اقدارک اما است
الناس یسئلون فی الحول و القوه حیث یقولون لا حول و لا قوه الا بالله و در توحید بیندیش
از حضرت موسی بن جعفر نقل نموده است که حضرت امیر المؤمنین ع کوفه در فرمودند
که تکلم منه و ند و محبت مکر و ند و مسئله استطاعتش بر امتحان فرمودند و شخص

الباب الثاني

در مسئله ایا الله مستطیع امر مع الله مستطیع امر من دون الله مستطیع نعم به ما یورثه علی یوم
النجاب فرمودند که اگر اعتقاد نمائی که قادر بر افعال با خداوند میباشی و معتقد باشی
مستطیع شکی است که تو شراب یا خداوندی در ملکات او و اگر اعتقاد نمائی که قادر بر افعال
بنحو استقلال و عدم حاجت بسوی حق تعالی پس تحقیق که مدعی شکی مرتبه در بویست تا
پس عرض نمودن من قادر بر افعال را مستطیع و افعال حق سبحانه و تعالی را مستطیع و تو
اگر بپذیری جوابی بگویی صریحتر هر کس که در در مجاز و نقل نموده است از حضرت موسی بن
جعفر که شخصی عرض نمود با آنکه من مستطیع و قادر بر اینها میباشم و شکی با اینها
انجذاب فرمودند که چه چیز در دست و استطاعت و نیزه تو عرض نمود که تو را داشتن بر عمل
انجذاب فرمودند که تو را مع اعطاء معونه عرض نمود که مستطیع عرض نمود که معونه به
چیز است فرمودند که تو فوق از باب حق سبحانه و تعالی از این فرمودند باین مائید که کسی که
ساقی فرموده است در تو قوه و توانائی بر اعمال را عرض نمود که اعطاء قوه را حق سبحانه
و تعالی فرموده است و عباد پس انحصار فرمودند که ایا قادر بر این قوه و استطاعت است
حضرت و یا اخذ فعلی از برای نفس خود و بدین معنی تا از خستن از عباد حق سبحانه و تعالی
عرض نمودند که قادر بر اینها میباشی و مستطیع عرض نمود که مستطیع عرض نمود که مستطیع
نمود اینها را که قدر توانائی با او در حول و قوه و توانائی است حق تعالی و ما تو مستطیع
الایا الله و در تو نهی پس خود نقل نموده است از حضرت صادق که انجذاب فرمودند که
قال رسول الله و من ذم ان العباد یبغی قوه الله فقد کذب علی الله و من کذب علی الله ظل
استعاره و بجا و مستطیع است و حضرت صادق که شخصی عرض نمود با امری میباشی که مرگ
در اینجا مستطیع است بعد از استطاعت پس انجذاب فرمودند که با حق تعالی از مرد میباشی
شد بعد از مستطیع فرمودند که الاستطاعه تمکینا مع الله او من ذم الله و ان الله قال ان
تقولوا هذا من الله فقلوا ان الله قال ان الله قال ان الله قال ان الله قال ان الله قال ان الله
حجاب بر است تو که قال اللهم انک من الصفات حلقنا و علی الوضی بنما لا حولک الا بقر
و لا قوه لنا الا بقر و نیز فرموده اللهم انی اعجزت انک عجزت انک عجزت انک عجزت انک عجزت
فما لا خیر الا بقر و در مجاز از حضرت موسی بن جعفر نقل نموده است که حق سبحانه و تعالی
من اینها و عجزت کنت است الله و قال و قوه الله استانی فرموده و عجزت کنت

في العبد

[illegible]

الباب الثاني

عناوين سبب موجب و در عبادت علم و باطن خود به موجب خواهد بود علم
فرد حق تعالی و افعال خود با اختیار و آنکه حق تعالی با الله و افعال خود را با اختیار
باشد که در عبادت با اختیار و باطن است بفرستادن عقل و شریعت تا با جواب میگویند از آن
و دلیل حکم بیان آن است که علم شان نخواهد بود الا بعد از کشف واقع و تاثیر و تاثیر
و وقوع فاعل و علم مدخلیت خواهد بود چنانچه مستوی که بافتن به الجود و بعضی با بحث قومیت
و توضیح آن در مثال است که اگر فرض کنیم ما فاعل خدا را که علم نمیشد به چیزی از
افعال خود مگر بعد از صدور آن فعل از او و شایسته چنانچه بعضی از صفات که بهین صبح
غالب بر حقیقت آن فعل خواهد شد الا بعد از اتمام آن و در کمال و در خارج و با این احوال
صنع او خارج از قدرت و اختیار و نیست پس چنانچه عدم علم او قبل از صنع مدخلیت بود
تا بعد از اختیار و در فعل هر چنان علم او قبل از صنع نیز مدخلیت نخواهد داشت و بعد از آن
اختیار او و در چنانچه علم عباد با شایسته خارج از اختیار ایشان که مدخلیت ندارد و علم
ایشان در تاثیر و تاثیر و در اختیار و شایسته چون اثر و در اختیار و شایسته علم ایشان است
امثال آن را با صراط و باثبات مکلفین که خارج از اختیار ایشان است و متعلق علم ایشان است
هم چنین مدخلیت نخواهد داشت علم ایشان در امور که متعلق با اختیار است چه آنکه بهین
جمعه واحد است اختلاف و متعلق در صدور و غیره و در مدخلیت نخواهد
بود و در تاثیر و وقوع و وقوع چنانچه مستوی و ظاهر است بر این و باقی و بصیرت
و اما جوابی که دلیل ثالث که عباد دلیل طولانی است بر این از چند وجه است چه اول
چنانچه بعضی فکر نموده اند است که اصل این شبهه واقع است و قبلا ضرورت و بلاغت
بینه بلاغت عقول خاک است بطلان آن چه آنکه با الوجودان ملاخذه میباشیم اختیار عباد
در افعال با الیمان میبینیم که فوق است بر حرکت و عباد و برین حرکت مرتفع پس بعد از
شوق اختیار و از برای عباد و افعال با الحق و العباد پس دلیل ثالث خواهد بود مگر شبهه
در قبلا ملاکت این باطل است چنانچه آنکه منقوض است باطل است باطل است باطل است
زیرا که حقیقتی بخند و در فعل است بالاتفاق و حال آنکه شبهه مذکور در او ظاهر خواهد
بود زیرا که گفته میشود که فعل حق تعالی با لازمه صدور است از حق تعالی و از غیر لازم
الصد و الاخر اینجه فکر شد در غیر شبهه مذکور پس باطل است از این جهت خواهد شد پس

بجای

الباب الثالث

لزم صدور و در آنکه حق تعالی با الله و باطن خود به موجب خواهد بود علم
فرد حق تعالی و افعال خود با اختیار و آنکه حق تعالی با الله و افعال خود را با اختیار
باشد که در عبادت با اختیار و باطن است بفرستادن عقل و شریعت تا با جواب میگویند از آن
و دلیل حکم بیان آن است که علم شان نخواهد بود الا بعد از کشف واقع و تاثیر و تاثیر
و وقوع فاعل و علم مدخلیت خواهد بود چنانچه مستوی که بافتن به الجود و بعضی با بحث قومیت
و توضیح آن در مثال است که اگر فرض کنیم ما فاعل خدا را که علم نمیشد به چیزی از
افعال خود مگر بعد از صدور آن فعل از او و شایسته چنانچه بعضی از صفات که بهین صبح
غالب بر حقیقت آن فعل خواهد شد الا بعد از اتمام آن و در کمال و در خارج و با این احوال
صنع او خارج از قدرت و اختیار و نیست پس چنانچه عدم علم او قبل از صنع مدخلیت بود
تا بعد از اختیار و در فعل هر چنان علم او قبل از صنع نیز مدخلیت نخواهد داشت و بعد از آن
اختیار او و در چنانچه علم عباد با شایسته خارج از اختیار ایشان که مدخلیت ندارد و علم
ایشان در تاثیر و تاثیر و در اختیار و شایسته چون اثر و در اختیار و شایسته علم ایشان است
امثال آن را با صراط و باثبات مکلفین که خارج از اختیار ایشان است و متعلق علم ایشان است
هم چنین مدخلیت نخواهد داشت علم ایشان در امور که متعلق با اختیار است چه آنکه بهین
جمعه واحد است اختلاف و متعلق در صدور و غیره و در مدخلیت نخواهد
بود و در تاثیر و وقوع و وقوع چنانچه مستوی و ظاهر است بر این و باقی و بصیرت
و اما جوابی که دلیل ثالث که عباد دلیل طولانی است بر این از چند وجه است چه اول
چنانچه بعضی فکر نموده اند است که اصل این شبهه واقع است و قبلا ضرورت و بلاغت
بینه بلاغت عقول خاک است بطلان آن چه آنکه با الوجودان ملاخذه میباشیم اختیار عباد
در افعال با الیمان میبینیم که فوق است بر حرکت و عباد و برین حرکت مرتفع پس بعد از
شوق اختیار و از برای عباد و افعال با الحق و العباد پس دلیل ثالث خواهد بود مگر شبهه
در قبلا ملاکت این باطل است چنانچه آنکه منقوض است باطل است باطل است باطل است
زیرا که حقیقتی بخند و در فعل است بالاتفاق و حال آنکه شبهه مذکور در او ظاهر خواهد
بود زیرا که گفته میشود که فعل حق تعالی با لازمه صدور است از حق تعالی و از غیر لازم
الصد و الاخر اینجه فکر شد در غیر شبهه مذکور پس باطل است از این جهت خواهد شد پس

الباب الثاني

در صورت سیر انبار محتاج است بطول کلام و تراویع صیغها مالم مرجع الی محله و بالجملة
 نمیشود نمود با مثال ان اذ ابات و داخل خواهد بود در عنوان و اما الذین فی قلوبهم ذنوب
 فیهن و ما تشابه منه الفسنة و ایضا تا و یله و ما یعلم تا و یله الا الله و الذین فی العلم
 یسئلون ان ابات معارض است با ابات صریح و مکر چون قوله لا یكلف الله نفسا الا ما ایتها
 و امثال ان اذ ابات که صریح نیست و اما حق سبحانه و تعالی تکلیف غیبا بحد الامتداد معتد و و باید که
 تقدیم غیبا بحد قبل از بحث شود و قبل از تمام حجت از میان نکالیم تا و اید و نوحی چون قوله
 و ما کما معتد بهین حجت نیست و قوله و ما کان الله لیسئل قوما بعد ان هداهم حجت
 لهم ما یفوق ای حجت برهم ما یفوق و برضیه و قوله ثم لعلک من هلك عن بینة و یحیی
 حجت عن بینة و امثال ان اذ ابات و همچنین معارض است با ابات صریح و مکر که نفس است
 در نسبت فعال بعد از از کذا اختیار چون قوله ثم یؤیل الذین یموتون کتابا بیدیه
 و قوله ثم لا یغیر ما یقوم حجت بغيره با فیه و قوله ثم و یسئل من یحیی و قوله
 ثم و کل امرئ اکسب به و قوله ثم فیهما الله علم و رسوله و امثال ان اذ ابات که ذکر شد
 جمله از به در مقاله تا به هم چنین معارض است با حجت معتد بهین با یک کلمه بلامتای
 از محالات و از قبیل محققیه است و میگویند معارض خواهد بود و با ابات متشابهه که قابل
 وجوه و احتمالات است که ههناها از معارض کلام اهل لسان است که از محالات است
 و کلمات و اختلاف بجهت معنی و عکس ان اذ انحاء کلام و تعبیرات و الله که خارج است
 انما نخواهد بود مگر مخاطب مترجم کلام که بعبیر و اهل کتب طاهرین و یا شنیده
 در تفاسیر و در ایشان در این ابات و امثال و جوهری است از معانیات که متکلف نخواهد
 بود با آنچه مذکور است از اخبار و نفی معنی از افعال حق سبحانه و تعالی و بالجملة آنچه ذکر
 شد از کلام برین در مقام بطلان اوله جبر بود و از اینجهت است که نموند بر ممالک و شک
 اما ما بطلان مذهب جبریه و محاذی بر او داده بر ایشان پس ان وجوب بیاید است از جمله انما
 که اگر اخبار معتد به غیر خدا و افعال با تسد بلکه آنچه خدا و انشاء است صریح بطلان
 و غلبه الحما باشد هر چه از خواهد آمد بطلان تکالیف بطلان وعد و وعده و انما
 و توجیه چه که ضرورت عقل عادت خاک است بجهت توجیه بن امور و مشهور غیر محاذ
 محالات و نفی ان افعال حکیم و میگویند بخوبی میباید که کسی که فی الحقیقه شعور و تعقل دارد

در صورت سیر انبار محتاج است بطول کلام و تراویع صیغها مالم مرجع الی محله و بالجملة

في التوحيد

انکه بگوید مولای من بید خود که از سطح مرتفع خود را القاتنا که هلاک خواهی شد پس بگو
 خود مولای تمام بنیاد بید و با و عتای معرب شتم بنیاد که چرا انداختی خود را از سطح
 و چگونه ان ملک خدا بخوبی میباید که حق تم خلق فرموده است کفر را و در عتای خود
 و پس از ان عتای میباید که حق تم خلق فرموده است کفر را و در عتای خود و پس از ان عتای
 با نشان که کفایت کفرین باشد و میگویند بخوبی میباید که جبر بنیاد باشد از بعد از ان
 از ان بگویند با نشان در مقام و عند و عند و عند الله الکفارنا و جحیم و جحیم و جحیم
 میباید که جبر بنیاد است زیرا عراض نمودن روح و پس از ان بگوید با نشان در مقام و جحیم
 ناله عن المذکره مرعوبین و میگویند جبر بنیاد خواهد بود بر عدل لطیف خیر انکه تکلیف بنیاد است
 با بیان و بنا بر کمالی شریع و بعد از ان جبر بنیاد باشد از ان که کفر و ترک اطاعت و فعل
 معصیت با ان احوال تو عتد میباید بنیاد با نشان با انواع عقوبات متدبیه و میگویند
 خواهد بود نسبت دادن افعال را بیهو حق تعالی تا انکه مستند است افعال ایشان از اول و
 معارض منکرات و عقول که فاعل را میخوانند نسبت دادن انما از اسوی نفس خواص
 است فاعل را بیهو خلاق عقل و عقل تعالی الله فاعل العالمون ملوک کبر و کبر
 انهم و انهم من انوار و زور و قدرت با و فی مقالهم الفاسد بنیاد انکار الهیوت
 بنسب من و نشو الا و من غیر الحما و انما و از جمله محاذی بر او داده بر ایشان انکه از
 خواهد آمد بنیاد کسب بر غیر خدا و قطع انبیا و رسول و اقامه حجت بر کفار و جبر
 برای کفار و مظالم بر جبر است و انی منکام که بگویند که ما مجبوریم بر کفر و عدل انما
 جبر بنیاد مرست خارج از اختیار و خداوند خواهد دانست انما بنیاد و در قهر و انکار
 فاعل را بیهو جبر و جبر خواهد بود از برای انکه کبر و فیهما بنیاد برای ایشان
 که بگویند که خداوند اخبار با الله بخوبی میباید که خلق ابر خدا و افعال میباید که
 که اوله نموا ضلال او و انما بنیاد برای خدا و ندا العباد با الله تصدیق کاذب و
 اجزاء معجزات و در ایشان شاید که مدعی قوت و سالت فیه از قبیل شخص کاذب باشد
 که خداوند را با اعطای معجزه نموده است بجهت ضلال نمون خلق پس ان احتیاجات
 کفار و غیر و منقطع خواهد شد انبیا و رسول و از جمله محاذی بر او داده بر ایشان
 عتای از غیر و اطاعت معصیت سائر افعال از موی سحر و فاعل باشد فاعل

الطائف

خداوند مد که حق سبحانه و تعالی سال و سال را در کتابها در لایق خود و آنچه و بعد و بعد
و بعد بد که صادر شد از انسان ملائکه و انبیاء و رسل موجب باشد بخود حق سبحانه و تعالی
و جمیع لور و ذمه و توبیخ و عتاب جامع بخود باشد و بر آنکه فاعل همه افعال خود حق سبحانه
و تعالی العباد بالله خواهد بود و توبعید و تقدید و لو و عتاب جامع بفاع امت لا غیر
چون قوله تعالی و من یقتل مؤمناً مقلاً فمیراثه جهنم خالد فيها و غضب الله علیه و لعنه الله
له عذاباً عظیماً چنانچه ظاهر مؤید است خدا تعالی در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
و از جمله از محاذ بر آنکه اگر دعوت نماید اهل اسلام اهل فتنه را از پیروی و نصا و مجوی
لیکند بر اسلام و احتجاج نماید بر ایشان بجهت بر اسلام مرا به جابر خواهد بود و از برای اهل
ذمه و دفع احتجاج اهل اسلام باینکه خدای تعالی منع کرده اند از دخول در اسلام و ما مجوییم شما
مانند در کفر اگر خداوند خواهد اسلام را از هر چه فار مجوی خواهد نمود با اسلام پس منقطع شود
شد و احتجاج و از جمله از محاذ بر آنکه اگر مناظر نماید شخص حق با مبطل هر یک از خواه
اند مناظر حق حق سبحانه و تعالی العباد بالله با ذات مقدس خود چه آنکه فعل این و مناظر
بنابرند شریک به لیل الاصل الله سبحانه و تعالی پس از خواهد آمد که هم فعل حق سبحانه و تعالی
حق و متواتر شد هم فعل و العباد بالله باطل و خطا چه آنکه احد المناظر بر یکدیگر حق است و دیگری
بر خطا و اینها از مناسبات انسانی است هم خالیه باشد و هم حاصل چه آنکه احد المناظر بر یکدیگر
موضوعیست است و دیگری موضوعیست تعالی الله عما یقولون علواً کبیراً و از جمله از محاذ
آنکه انسان را عدد و مسئله واحد میشود که نادره شاک باشد بحکم و باقی و فتوی میکند
بحکم ظاهر حق از برای آنکه بحکم و باقی و همین مسئله و فتوی میکند بخاطر و از برای
مسئله و فتوی میکند بخاطر و قطع ثم انقلاب لا من قصدا شاک رضا و با عباد باقی و دفعه
اخری که مراد من از حد فتوی پس در این مسئله که لا من خواهد آمد بنابرند حسب جریبه
الذی یقولون لا فاعل محاسبه و ان کل فعل یظهر من العباد و فعل الله تعالی انیکه نسبت میدهد
العباد بالله اختلاف بین احوال را از علم و حیل و ظن و وهم و شک را بخود حق سبحانه و تعالی
و متما مقایسه اند المشرکین الذین یؤمنون بالله سبحانه و تعالی فی جهنم تکار و التواتر یفصل من
و تفسیق الارض و تخریب الجبال خدا و از جمله از حکایات الزامیه و جریبه آنکه یکی از جریبه
سوال نمود از عدلته که سوار بر مرکب خود و کشتن از لایق خود را از تو سوالی نماید

في التوحيد

پس شخص عدلیه پرسید که با قوه و کبر که در من سوار بنیالی جبریه بمقتضای مذہب خود گفت
و عدلیه گفت که با من قادر و مکر از مکر خود و در ذابیم جبریه جواب گفت بمقتضای مذہب خود
که نه پس عدلیه گفت که با این احوال که نه قواد و بر سوا لی نه من قواد و بر نه از پس چگونه
از من مطالبه منبائے نزل را پس منقطع شد جبریه از کلام و از جمله از حکایات از امامیه
آنکه یکی از عدلیه سؤال نمود از جماعه از جبریه آنکه من از اهل عقاید اهل جبر نیستیم
الا آنکه در قرآن خداوند میفرماید که کلاما اوقدوا نارا و الحمر با طفا فاما الله و از و اخبار است
که موقدنا و غیر از مطلقنا داشت بنابر قول جبریه که مستند بهنا از نذ افعال عباد را کما
خداوند کند و میخواهد مکر که حق سبحانه و تبارک هم موقدنا و باشد و هم مطلقنا و و هو الخالق
پس متعجب شدند از جواب ایشان جمله از حکایات از امامیه آنکه در زمان سلطنت ابی
محمدرضا فاطمه جمع شدند جماعه مجتهد و گفتند بخاقان که تو سلطان عادل و متعصب و در دنیا
بلد علماء و شما که محل اعتمادند و نیز شما در اقوال افعال قائل و معتقدند که ما جماعه مجتهد
فکرت ندایم بر اسلام و ایمان و شما که مبدء صلا و مطلب و در حق ما جماعه مجتهد و با اینحال چگونه
مطالبه منبائے انما جبریه را و مطالبه خراج و جزیه از ما خالف عدل و انصاف توانست پس
خاقان جمع نمود علماء مجتهد و مقاله بهود و از برای ایشان نقل نمود ایشان گفتند که
گفتند جماعه بهود و ما معتقدیم که ایشان قادر بر اسلام و ایمان نخواهند بود پس خاقان از
ایشان مطالبه نمود و دلیل بر این مطلب را که بچه دلیل قائل شد بدشما عدل و قدر عباد را بر
افتخار پس علماء و مجتهدان خبر شدند از اقامه برهان و دلیل پس بنصیب فاطمه خاقان و امر نمود
که این جماعه از مجتهدان نفی بلد شوند و از جمله از حکایات از امامیه آنکه جلوس روزی در مکانی
دید که مردم را اجتماع نمودند در مسجد را ای حنفیه در بالای منبر ایشان را موضع صلیب
و صکوبید که جعفر بن محمد که کان مسکند که افعال عباد از عبادت باخشان عباد را که
است بر آنکه پس فعل لعباد از امر است و هر گاه مسکند که شبان مقدمه مستند باقی حجت است که
نیز که شبان از ان خلق شده است الحسلی بعد بیخنده و هر گاه مسکند که خلاقند و قوه
غیر مرئوسان کذب است زیرا که مرئوس بود باید مرئوس باشد پس جلوس از این خاقان گفت آنکه او
بنصیب فاطمه سئال عظمی بر داشت انداخت او را بسوی حنفیه و سر و داشت که خون
خانی تدبیر خود را عصاره و جلوس سوار تدبیر کی بودی خود و مشغول علماء را

الباب الثاني

توین پس بوجیه از منبر برآمد و با سکوه و بالارفت و نزد فرشتگان رسید
و با عرض حال خود نمود پس در غشیه رفت و امر نمود با حضرت جبرئیل که چون حاضر شود
با و گفت که یا ما مسلمین چرا این نحو خوار نمودن جبرئیل گفت از او سوال بکن و بگو که آیا او
نکفت بر بالای منبر که جعفر بن محمد کذب گفته است افعال عباد صراط را از خدای تعالی
پس بعد از آنکه مدعی بوجیه می باشد که افعال عباد از خداوند است پس من سر زان
شکست بلکه خداوند سر را شکست پس من تقصیر ندانم و نیز گفته است که شیطان در
آتش جهنم معتدا خواهد بود و در آنکه شیطان از جهنم آتش است لا یتأذى من النار
و بوجیه خلوقا از تراست تا این حجر هم نیز مخلوقا از تراست پس چگونه میشود که خلوق
متأذى شود از جنس خود و نیز گفته است که انچه موجود است نمیشود مگر آنکه مرثه شود
پس سوال بکن که بنیاد الهی که با و دارد شد از این سنگ امور مرثه پس ملو شد
جعفر بهمت الله کفر و از جمله از حکایات از امته آنکه بوجیه دروغ میگوید
ملاقات نمود جناب موسی بن جعفر را و حال آنکه انجناب در سفرش بوده است پس بوجیه
اوداده نمود که امتحان نماید انجناب بمسئله از مسائل عرض نمود بخندمتان بکانه و عرض
که معصیت زبانی که خواهد بود من احوال و من احوال فرمودند که منتظر تا جواب بگو
پس گفت بوجیه در خدمت انجناب پس از آن فرمود انحضرت که خالی از این نیست که
معصیت با از عباد است با از خالق عباد است و با از مرد و پس از آن خالق شد پس خداوند
احد و انصف است با آنکه ظلم نماید بعبید ضعیف خود را و مواخذ نماید بچیز که عباد
ببخاوه فاعل او نبوده است اگر معصیت از مرد و با شد پس خدای تعالی شریک نزد عباد
خواهد بود و دان فعل اقوی از عباد است و قوی و لا ترام با فصلا بالنسبه بوجیه ضعیف
و اگر از عباد باشد با نغزاده پس امر خدای تعالی واقع بر عباد است و فی وجوب بی اوست
پس از برای خداوند است حق ثواب عقاب واجب میشود از برای عباد چنانچه تا درین قطع
شد بوجیه و گفت و نیز بعضیها من بعضی الله سمیع علیم از جمله از حکایات مضحکه
آنکه در زمان سلطنت مامون علیه الله خاص شد ابو القاسم که یکی از علمای حیره
بود تا آنکه از علمیه بود پس ابو القاسم خواهش نمود از مامون که او را ازین بدهد
که با نامه مناظر و مناظر بنیاد و بعد از استادن حرکت داد ابو القاسم و گفت خود را

فی التوحید

و سوال نمود از نامه که من حرکت از نامه کشف حرکتها من امر زانیه ابو القاسم و کردیم
و گفت یا امیر المؤمنین و حضور تو بمن دشنام میدهد تمامه گفت یا امیر المؤمنین ابو
القاسم کشت از مدعی خود برداشت زیرا که او اعتقاد دارد که خدا را دست و پا
حرکت داده است پس بجهت سبب غیبتا شده است حال آنکه از برای حق تعالی ما در نحو الله
پس ملزم شد ابو القاسم و عجل مامون و من الحکایات آنکه شیخ طریقی از بعضی از کتب
حلا مرده نقل نموده است که ابی المذبل خلاف اعتقاد بود و شیخ بود بشر تا مرده و بجز
بود و ابی المذبل در حق او منکف که خار بشر عقل از بشر است زیرا که خار را کرم و
سایه بر جلد و جعفر خاها از او کذمت بنحو طفره و اگر مرده تا ناید بر جلد کبر میگذرد
از اعدا خنیا و خود و فرق میکند از بین انچه را که مقدور است و از آنست بین غیر مقدور و بخلاف
بشر که عقل نمیشاید بین مقدور و با بجهت اصل مؤسس اساس مذبح غیر به شجاعت
به اولان نیست معتقد مذبح غیرند چنانچه در قرآن مجید است حکایت عن الشیطان
انما اغویته لا اقدرک من انک المستقیم که العباد بالله حیت اغواء و اضلال را جایز
دانست با النسبه بذات و بالجلال الله شانه و ان یکی از استبا کفران ملتواست چنانچه
طیبه علیه السلام در تفخیر بیان نموده است بعد از آن این اعتقاد را سد جا و بود و در
السنه کفار و مشرکین چنانچه حق تعالی تو بما لهم و حکایت عنهم مبهره با بد و لا الذین یشرکوا
لو شاء الله ما اشركوا و لا اباء و لا احرمان من شیء کذلک الذین من قبلهم حیت ذابوا سنا
فل عندکم من علم فخر خود لنا ان تتبعون الا الظن و ان انتم الا فترضون پس از آن بگوید
و سنده است با این فتوا و فخر کفر اعداء ما سئلهم المشرکین و قد لا لیس فی ذمت الله
الی اناس سبیل من القدره با رسول الله فقال قوم بزعوم ان الله قد رالمعنا
و عندهم علیها و نقل نموده است خوارزمی غیر از مشافیه علماء عامه از محدثین علی
که شیخ اندک خدمت سیدانیا پس آن سیدان از خیانت فرمودند که خبر بدیه از عجز حق
امور بکه مشافیه نمودن آن شخص عرض نمود که یا رسول الله تو بدیدم تو بیا که منا که
مبتدا پندار امهات و بیانات و اخوات خود و اگر کسی با ایشان بگوید که چرا چنین عمل قبیح
عنکرا انما مباد و بد و جواب بگوید که قضاء و قدر الهی است که بر ما جار است فقال الله
سکون حق عتبه انما یقولون بمثل مقالهم اولئک یجوز ان یسروا عن حق الله و الله

الباب الثاني

بگویند فی حرمان تو می یکنون المعافیه می توانی از الله قدر واسله ای از او طلبی که است هر کس که بگوید
و فقال من ضاحك كذا في كتابه لفاق ما الجبر من شوقنا كذا فيم وحكم من من نقلة عن
الشيخ ابى علي انه قال الجبر كاف من شك في كنهه فهو كاف من الجبر بطلان من حيث خبره وكنهه
و منار مقاله البشائر اجلى وافهم من انست که محتاج ببيان و بانکه هو قوف بتر بر شود و الله
المالك الى سواء السبيل مقاله چهارم در بيان اذ هي حيث ترائنا استبر از انکه لا جبر و لا تفويض
بل از بين مرز که قائم است بيان ضرورت مقدمه البشائر تعالينا انهم لا اله الا الله تعالين
الله عليهم اجمعين و احسن و اجمل و مقام کلامی که مخالي و لغزش و او فاما باشد همان که افشا
با نچه و سبک است از اهل بيت عصمت طهارت از انجا متبر مستفهمه بلکه متواتر چه نچه
حقیقت امر که کلام قهر بر ما است بخو فوقي و لا مخطوب است و جميع ابن اخبار چه بر سبيل
اجمال چه بر سبيل تفصيل و بگو بای مقاله ببيانات متفرقه از برای خداوند و لا غير خدا
بود بلکه هر چه کند شود و نهاد که کرد و استلا حد و علماء باین اقتباس شده است و بای
و مضامين کلامی که فخر بيان شده حاضر از صلوات الله عليهم اجمعين بقول مستفهمه
و تم و متشکلا بجهل و بسيرة بجهل است و خبره انکه اخبار است باین خبر که محط بهم از احضار مثل
باشد هر چه طائفه میباشد که که که می باشد از ان اعتبار و اما در خلاصه آن که در
اصل دفع و همار و شبهات و در حقیقت بر نامه است و تحقیق حق و خدا کند میشود که
اولی از این اخبار است که دارد شده است و باین اعتبار و باین افعال و انکه تحت
تمام میشود بود مگر بعد از قدرت و استطاعت و تمکین از امر و ترک و انکه نکات
و او است بر علماء مگر از قدرت و استطاعت چون قول حضرت صادق علیه السلام چنانچه در نو
ببند خود از ابی بصیر نقل نموده است که جماعته حاضر بودند و خدمت ایشان منازعه و منته
و دای عبد و حرکات فقال الله الاستطاعة قبل الفعل اي بامر الله عز وجل يقضي ولا يبط الا بامر الله
لذلك مستطيع و نیز در توحید البند خود از هشام بن سالم نقل نموده است از انجا که قال
ما كلف الله العباد كلفة عدا ولا نهي عن شيء من جعل له الاستطاعة ثم امر به و لا يبط الا بامر الله
البيد لا خلاف انما كلف الله الاستطاعة مقدرة قبل الامر انما هو قبل الاجازة و لا يبط الا بامر الله
والبيد و نیز در توحید البند خود از حلیه از امین بن محمد نقل نموده است که قال ثم ما امر به
لا بد من عنهم بکل شیء امر الناس بامره فیه مقصود و لا بد من مقصود و لا بد من مقصود و لا بد من مقصود

منه بکماله و به اذن و به اذن

حاجی محمد علی

فَالْوَحِيدُ

الناس لا خير فيهم وينزروا توحيداً في نطقهم وبعض اصحابنا اذا تجنبا بقوله الله تعالى قل الله لا يكون له يد ولا يمشي ولا يمشي الا بالاشياء معه من الله عز وجل وانما وقع التكليف في الله عز وجل بعد الاستطاعة فلا يكون مكلفاً للفعل الا مستطاعاً وينزروا توحيداً ومكاناً عبداً للملأة عن نبوي الجبابرة من الله عز وجل ان الله عز وجل لا يستطاع له الفعل كما لا يستطاع له ان يكون العبد وهو القوة التي يكون العبد بها مستطاعاً
فعل ولا يمشي الا بالاشياء معه من الله عز وجل في صفته مضافة الى شئونه التي هي على الله عز وجل مركبة في الاشياء فاذا تحركت الشهوة للامانة انتهى الله واداه فمن ثم قيل للامانة من هذا
اذا الفعل وفعل كان مع الاستطاعة والحركة فمن ثم قيل للعبد مستطيع متحرك فاذا كان لا
سلكاً غير هذا للفعل وكان مع القدرة وهي القوة والصفة للامانة بها تكون حركة الاشياء
وفعل كان سكونه لعله سكون الشهوة فقبل سكونه فوصفها بالسكون فاذا انتهى الانسان
وتحركت شهوته التي وكبت فيها شئ الفعل وتحركت بالقوة المركبة فيه استعمال الالة التي يفعل
بها الفعل فيكون الفعل منه عند ما تحركت والكثير فيقبله عن دونه وتحركه ومكلفه مستطيع
ان يحرك جميع ذلك صفات بوصفها الانسان ودونها ما من يسند خودا وشا من يشا
وخصه من ادق ونقل من ادق كذا انما هو ما من كلف الله العباد الا ما يطيقون و
انما كلفهم في البر والبلد من صلوات وكلفهم في كل ما تدينهم خسة وداهم وكلفهم ما
شبهه من الشدة وكلفهم حجة واحدة وهم يطيعون اكثر من ذلك وانما كلفهم ودينهم
وبالله اعلم حيا يا منعني كثير است چون قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وضع عن امته تسعة منها ما لا يعلمون
ومنها ما لا يطيعون ومطابقا من اخبارنا كثيرا لا يحصى ومعنا من اخبارنا ما ذكر
شدة الشدة ومقام من حرك عقل قلنا انما استعملنا التكليف في غير مقدره ومطابقا من اخبارنا
قرآن چون قوله تعالى لا يكلف الله نفسا الا وسعها وقوله تعالى لا يكلف الله نفسا الا ما يطيق وقوله
وما جعل عليكم في الدين من حرج وقوله تعالى لا يكلف الله نفسا الا ما يطيق وقوله تعالى في آخر
سورة البقرة ولا تجعلنا مالا لاهلنا ولا حلالا لاهلنا وقوله تعالى في سورة النوبة وما كان الله ليعضل
قوما بعد اذ هديهم حتى يبين لهم ما يتقون وامثال ذلك في آيات وثبوت اخبارنا في خبرنا
وذكرنا البقرة افعال منافي نحو اصد بربود باطلان تفوت في رد عمل شرع خيانتهم معار
در آية بعد من نزل بوضوح نحو اصد بربود باطلان تفوت في رد عمل شرع خيانتهم معار

وفاقیہ اسلامیہ یونیورسٹی

الكتاب الثاني

در این اخبار است که وارد شده است و در اینجا بطلان قول بقول خود و نقل نزاع که عباد
باشد از استقلال عباد و انشا و انشا و انشا از خودشان بخوبی که غیر محتاج به اطلاق معانی
از حوله و قوه و مدد و توفیق و اعانت و هم چنین امور منقوض با ایشان باشد و تمام
لحق الحی که انشا و الطاعة و الايمان کا نوا من المحدثين و الطاعة علی سبیل الاستقلال
ان شأنا از کوما استقلال و الايمان با ایشان من الايمان بلا وجود لا منع چنانچه سبق ذکر
تفسیر عل نزاع و در سابق و معصوم و مقام همان ذکر اخبار و آورده در بطلان تفسیر
کفر شرک قابل با بر قول است بجهت اخبار و آورده در مقام و این یافته از اخبار نیز کثیر است
چنانچه در اینجا و تفسیر نامه بر داشت به الجار و نقل نمود که در تفسیر قوله الله انهم اتخذوا
الشياطين اولياء من دونه و تحسب انهم مهتدون و هم لعدو به الذين يقولون لا نقدر
و بر عوف انهم قادر و من علی الحق و الضلال و قد لا اله الا الله و انشا و انشا و انشا
و هم مجوس و الاقر و ذکر با علامه الشیخ و القدر و در اینجا بطلان خود نقل نمود
از خبر نامه علی الخ و در بعض فقرات و سألته من انتم که اخبار نوشته اند با اهل اصفهان
که امامت و نبی چنانچه که حضرت صادق حکم بطلان از خود و در تفسیر خود مذکور است
که متدین بتسویق اندان قول قائلی است که بگوید که حق سبحانه و تعالی و ذکر نمود نبی
خود امر و نبی و او ایشان را مهمل و گذاشت که مجال خود باشد و امامت و عترة الرسول
صلوات الله علیهم دلت بر دند و قول ایشان و فرمودند و جواب ایشان که اگر تسویق
باشد حق و امر را نبی ایشان بخوابد از هر چه لازم خواهد آمد که حق تعالی خواهد
در چنین بزرگ عباد اخبار او و فرمودند از منکوات و مستوجب ثواب هم از جانب حق متعالی
و نبی است از ایشان جنایان عقوبت در اینجا کتاب خود را تا حال شنبه بزرگ اهل
واقع است از جانب حق تعالی نبی بپند و مذکور و این مقامه منحل بدو وجه خواهد شد
اگر در زمانه که به با مقبول نباشد بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
و در زمانه نبی نباشد و در وقت خود نبی نباشد که عباد اخبار او نبی و در زمانه
چون خداوند از این بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
و در زمانه نبی نباشد و در زمانه نبی نباشد و در زمانه نبی نباشد و در زمانه نبی نباشد
عباد خود را با خبر نبی خود را است و عباد و قمر و در اخبار و نبی نباشد و در زمانه نبی نباشد

والوحيد

این مقام را مگر مولایک که عبد خدای باشد بجهت خدای خود با شناسا پندارم خود
و اقتدار خود را و مولا را نیز با عی ندانم و تباریت عزت و حکمت است از بر وجود و پندار
عبد خود را بعضی است و بعضی خود را و از بعضی بگو و در حد و دایره که اگر جماعت است
ام مولا را پندارند و برای دست خود بچشم و اجر جزند و اگر مخالفت مولا را پندارند و پندارند
بنامند تا به این میزان را و او را عقیدت پندارند و با هم و عقاب پس در این هنگام مخالفت نمود
از عبد را و مولا خود را و بر طبق خواست او معونند است آنچه را که با او مرغی فرست
بلکه متابعت مولا نفس خود نموده و برخلاف نموده او عمل نمود و ترک نمود تا مؤثر را
و بجای آورد منتی عتد را بقصد مخالفت مولا و متابعت مولا نفس خود پس چون مراد
نمود بوی مولا خود ملاحظه نمود مولا بی آنچه را که عبد را معون داشت است و
بر ملک از مراد خود داند است پس را پندارند که مولا بی عتد عتد عتد عتد
در این صورت است که هر که از برای عبد است که بگوید که تو بعضی از خودی بوی
من پس من بخوار بودم و آنچه بجای آورد از خواهشهای نفسا پند خود پس باطل خواهد
اوامر مولا و مولا و پس اگر کسی معتقد باشد که حق تعالی قبول نمود قبول امر مرغی را
بوی عتد خود پس بتحقق که اثبات نمود برخلاف و آنچه را واجب است است
و قول نمودن مرغی را که عتد قبول نمودند از خبر شرع ابطال نموده است امر مرغی را
و اگر مفوض باشد مؤید عتد را پندارند و آنچه را که از برای عتد است و پندارند
السلک را و مکتوبی از برای سالک قالوا لا هذا القرآن علی جبل القریه
عظیمه لیجا و علی القریه قال سالکین القریه ازاد و از صفواته عزوجل مکره
فاخرجوه من قریه و سالکانه حقیر گویند که در حق و محل نزاع در حد مسئله گذشت که
اطلاق لغت قدیر در اختیار هر چه و عتد است از مفوضه جبره الا انکه اطلاق
بهمل تفویض اکثر استعمال است و ما بقله به و این حد شریف مفوضه است و اگر اقل
تفویض اند که مرغی بعد از پند مکره میباشد و نیز در میان از احباب بعد از نقل
نموده است مناظره مؤید حضرت صادق را با یکی از علماء قدیم که قائل بتفویض بود
است عرض نمود بخیر ما بخیر است و فرمودند که اقراء سورة المجد چون
عالمی شرع نمود بقرائت نمودن سوره حمد رسید بقوله ثم انما انک تسبح و انما انک تسبح

الباب الثاني

[illegible]

في العلم

تمام عین دان شاه غائب پس بنا کث منقطع شد ابو جعفر کو با کسینک بردن از دوزخ
 پس گفتیم با ابو جعفر که گفتیم بنویس که متعین شو با او در رسول خدا و بعضی از ما در حق
 زنا بنظم داد و زدند منعمون قرآن را و کشتند لرحل فنانا الله ندیم
 احکام ثلاث متعین ثابتها اما نقره بار بنا جعفرها فاسقط اللور عننا حق نثها او
 کان یسرکها فیها فلیحقر ما شویحشما من لایم فیها او یکن لایم فی جنانها ذکربا الله
 الا ذنبها بارها و در توحید دینا پسند خود از جبری مسند از حسین بن خالد از حضرت
 علی بن موسی الرضا قال من قال خال بالقتبه و الخیر فهو کافر و مشرک و نحن منه
 خالک بنا و الاخره و فی الجار و کثیر من المسلمین عن الامام جعفر بن محمد که انجنا بن
 روفی ببعض از جبریه که ایا احکامست که قبول کنند تراشد عذر صحیح را از شخص
 معذور از خداوند تبارک و تعالی عرض نمود که نه بلکه خداوند اولی قبول عذارت
 از همه کن پس انجنا بن فرمودند که اگر کسی بگوید که مکرر در و نیتیم و در نفس الامر نه تراود
 ما سدا با معذور خواهد بود یا نه عرض کرد بلی هیچ شخص معذور خواهد بود پس انجنا بن
 فرمودند که اگر خداوند عالم خیر ترا یا باشد از عباد خود که ایشان قادر بر طاعت
 و بندگی او نمیشوند چنانچه مذهب مجبرواست و لسان حال عباد و پالسان متعین
 ایشان در روز قیامت کو با شود که ای پدر و کار عالمیان ما قادر بر طاعت
 نمودن تو بر آنکه توانا منع نمودی از عبادت و بندگی ایا قول ایشان و عذر ایشان
 صحیح نخواهد بود بنابه قول مجبر عرض نمود بلی پس فرمودند که بنا بر قول مجبر لازم میآید که
 واجب باشد بر خداوند آنکه قبول نماید این عذر صحیح ایشان را و مواخذ نماید احدی از عباد
 و حال آنکه این قول مخالف و باطل است و در جمیع اهل ملل و مذاهب پس توبه نمود شخص
 مجبر از قول و اعتقاد خود در مذهب مجبر که در همان ساعت و در ساله اهورا مزه
 حضرت امام علی الرضا فرمودند من زعم انه مجبر عن المعاصی فقد اخل بالذنبه علی الله و قد
 ظلمه و عقوبته و من ظلم الله فقد کذب کذابه و من کذب کذابه فقد کذب الکفر با جماع الامة
 و در کتاب توحید پسند خود از بوش نقل کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و اما جبر
 صان علیها لکم که فرمودند ان الله عز وجل ادم بحلقه من ان یجبر خلقه علی الذنوب ثم
 یعذبهم علیها و در مجاز از کتاب طوائف روی جماعه من علماء الاسلام عن بنیهم ان الله

المشايخ المشايخ

لعنت الله عليه على لسان سبعين نبيا قبل من القدرية بارسوا الله فقال قوم من عيون
اراسه سبحانه تدا عليهم المعاصي وعذبهم عليها ونيز در بخار و روی صاحب لغاتی و غیر
عن جابر بن عبد الله عن النبي انه قال يكون في آخر الزمان قوم يهاون المعاصي ويقولون
ان الله تعالى قد قد رها عنا عليهم اراد عليهم كشافه بنه في سبيل الله و در توحید
ببند خود از حضرت جواد که که ایجناب پدر پدر کوا و خود حضرت علی بن موسی الرضا
نقل نمودند که قالتم فاعرف تسبیه بحلقه ولا وصفه بالعدل من نسب الله نوب عباد و غیر
در توحید ببند خود انهم فریته از ابا القاسم مرزی نقل نموده است که در کتب ما سوس
نمود از حضرت علی بن موسی الرضا ان من الله شرفه ولو شاء ربك لان من في الارض
كلهم جنبا پس انشور فرمودند که خبر از مرا پدر حضرت موسی جعفر عن ابائه الطاهر
عليه السلام اذا امر المؤمنين بما که مسلمین عرض نمودند بخیل متبایبانه که اگر بگوید واجب است
که استیلا و داخل و اسلام می نمود هر گاه که شرف پیدا میکردند مسلمین و غالب میگردیدند
ما بر اعداء و بر سیدانها فرمودند که من احذ ان امری بمنی نام مکر یا در آنچه با هر مردی
پس نازل شد پیر شریفه که اگر خداوند اراد میباید از روی حتم هر بنده ایمان خود بخشد
از دمه اهل زمین بر سبیل انجاء و اضطرار و در بنا چنانچه ایمان خواهند و در و
معافانه نمودن موت و در وقت نمودن عذاب از آخرت و فرمود حق که اگر اینجا میاید
انرا هر زاکه ایمان از من الاضطرار و الا انجاء میباشد هر بنده مستحق نمیشدند از من
ثوابی و مستحق مدح نمیشدند لکن از اراده خود که ایشان ایمان بیاورند و روی ایشان
و عده اضطرار تا آنکه مستحق و مستوجب شوند از من ثواب و کرامت و در و ام خلود و در جنت بخشد
و فرمود و انما تکره الناس حتى يكونوا مؤمنين و قال الجواد عن الصادق ع في الطحان بن
يوسف كذب الحسن الجعفي و الحارث بن عبيد و الحارث بن عطاء و الحارث بن عبيد ان يذكروا
ما عندهم و ما وصل اليهم في القضاء و القدر فكذب الله الحسن الجعفي ان من ما انتهى اليه
ما سمعت ابا مؤمنين علي بن ابي طالب انه قال اخطى ان الذي يهاون ذنبا فانه يهاون
اسفلك و اعلاك و الله يبرئ من ذاك و كذب و اسلم عطاء ع و الله يبرئ من ذاك
قوله ابا مؤمنين علي بن ابي طالب لو كان الزور في الاصل معصوما كان المزور و القصد
و كذب الله و اصل من عطاء احسن ما سمعت لقضاء القدر و الله يبرئ من ذاك و الله يبرئ من ذاك

قل الخبا وظهر

[illegible]

خاتون ابوبکر بن محمد

الباب الثاني

الرضا و است اولیایان شد علیک العاجیه بقوله الله جل جلاله و من بعدنا من یروی عننا
الاسک که از احادیث معتبره بین شیعیان و اهل حدیث است سؤال نمود از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام از استطاعت گذشتن از مالک قدرت و استطاعت
خود را حضرت امیر فرمودند سؤال نمود از استطاعت گذشتن از مالک قدرت و استطاعت
گذشتن از قدرت و با مالک است یا خداوند پس بناگشت عبا به پس فرمودند با امیر او منع
بگوید عبا به عرض نمود که چه بگویم یا امیر المؤمنین فرمودند که اگر بگوئی که مالک قدرت
با خداوند بجو اشتراک می نماید بقتل خواهم داد و در ترا و اگر بگوئی که مالک قدرت در دست
خداوند می باشد بقتل خواهم داد و در ترا عرض نمودی که بین نجی نمی گویم فرمودند که گو که مالک
قدرت و استطاعت هم بیرون و اغاث خداوند اینجا نیست که مالک قدرت و استطاعت است
بدون تو پس اگر استقامت و قوت و توانائی خود ترا از عطا با الله و دانست و اگر منع
از تو پس از با او امتحان و استقامت و استقامت هر چیزی که مالک کرده است تو را و در ترا
بر هر چیزی که می تواند داد است تو را اینجا نشنیده که ما س سؤال می نمایند خداوند
محول و قوه و انانیت که می گویند که لا حول و لا قوه الا بالله عبا به عرض نمود که چه چیز است
معنا و فرمود که حول نیست از معاصی خدا مگر بعضی خداوند و قوه نیست از برای
منا بطلان آنچه می گویند خداوند پس عبا به برخواست تقبل نمود و در وقت عبادت و در وقت
مبارک اینجا بر خدا لا حیاج و لا استیلا من المؤمنین علیه السلام عن القضاء و الشک فی
لا تقولوا و کلهم الی انفسهم فتوقوه و لا تقولوا جبرهم علی المعاصی فظلموه و لکن قولوا
الغیر بوقوله الله و التریخ لان الله و کل سابق فی عباد الله و غیر من حدیثی که بگویند خداوند
که شخصی سؤال نمود از حضرت امیر از معنی قضاء و قدر و فرمودند که معنی ان امر می باشد
بطاعت حق از معصیت ممکن از فعل حق و ترک معصیت و معونه و توفیق بر تقرب
به وی خلاصه خداوند از برای شخصی حاج و دفع و وعید و ترغیب و توبیخ و نهی
و توبیخ الهی است و انما غیر از اینها پس منظم و کفی منما و بر که ظن می نماید باطل است
حال خواهد بود پس وی عرض نمود که فرقتی نمی بینم از الله عنک و در بخار نقل کرده
که جماعتی سؤال نمودند از حضرت امیر المؤمنین از قدرت و استطاعت که با و قیام و قیام
می نمایند فرمودند که استطاعت ذاتا مالک خداوند و با مالک و مستبد بدون

فِي الْوَحِيدِ

خداوند پس باینکه شنیدند و فرمودند و نوشتند که جواب عرض نمایند پس از سر و فرمودند از قلم
 انکم تملکون بما مع الله قتلکم وان قلم دون الله قتلکم فقالوا انک یف نفی قول با امین المؤمنین
 فرمودند که بگویند که مالک قدرت است عظیم بعون و یار خداوند و اینچنانکه مالک است
 است بدو و شما پس اگر اعداد و امانت نمود شما و امان است قدرت و عظیم بوده است
 و اعطای ما و اگر سلب نمود مذهب خود را از شما پس بوده است از محض ما مبتلا و او بدین
 که این است غیر از نیست که او است مالک هر چیزی را که مالک نمود شما و استطا عت داد
 شما و استطا و هر چیزی که بر این اعطاء قدرت نمود شما اما شما ما بقول العباد و یقول
 الخ و القوه حيث یقولون لا حیة الا حیه الا با الله پس سوال نمودند از او و بل و فرمودند که
 لا حول عن معصيته الا بجهنمه و لا قوة الا طاعة الا عونه و نیز در اینجا از بخاشه از معصیه
 ساقیه عن و عیال الله تعالی من نعم ان الله بامر بالشوا الحشاء فقد کرم علی الله و من نعم ان
 انجیر الشریعیه مشبه منه فقد اخرج الله من سلطان من نعم ان المعاصی عملت بغير قوة الله فقد
 کرم علی الله و من کذب علی الله او غلب الله الشا و از تو چند بسند خود از یوشی و از غیر
 واحد از اصحاب نقل نموده است که حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق فرمودند ان الله عز و جل
 ارهم بحاشه من ان یخیر خلقه علی الدنوب ثم بعدهم علیها و الله اعرف من ان یزیدها مرفا لیکون
 حال فسال علیها هل یبذل علیها العفو و منزهة فاشارة قال لا ثم اوسع مما بین السماء و الارض
 انزل لعل المراد کمال و وضوحا فی انها العار فین با الله ثم الذی امتد بانارهم صا و الله
 علیهم و اعتقدوا بقرینه الله سبحانه تعالی من کل اذام و منقبض و لا و ذلك هو النقیح
 و انک و فی و اثبات المنزله فندبر و اذا احتیاج نقل شده است که اهل امو از سوال نمودند
 از حضرت امام علی الحقیقی از جبر تقوی و انجذاب سائله نوشتند از برای ایشان درین
 باب از و سالیله و بطریق متعدده نقل نموده اند که بعضی از ان ابط از بعض دیگر است
 و ما اکد منه تسلیح فیجدر و ذاب احتیاج است پس فرمودند انجذاب که جبر تقوی و من
 حضرت شافعی جعفر بن محمد در وقتیکه سوال نمودند از معنای ن فرمودند لا جبر لا تقوی
 بل کرمین امرین و سائل نیز سوال نمود و از تقصیر فرمود که صحت فعل و تحلیله سبیل و هک
 در وقت و زاد و زایل و سبب و منزه که موجب انجذاب علی باشد بر نقل پس که عند
 ن قد تود یکی از این امور و خسته هر امر علی از او ساقط خواهد شد و نکلیه بر و نقول

الباب الثاني

بود پس حضرت امام علی علیه السلام فرمودند که از برای هر یک از اینها که خبر قنوت و نماز است
 پس از این مشایخ پیامبریم که نزد یک نامند معتقاً از اینها که خالق است و از برای او
 میسر و در شرح آن و شهادت بر بند با و قرآن بحکم انبیا و محقق شود بعد از آن در
 خدا جماعت و شعور و با الله العترة والوفیق پس از آن فرموده است اما جبر پس قول کسی
 که اعتقاد نماید باینکه خلایق و فعل جبر نمود عباد را بر مصلحت و عقاب مینماید چنانکه از این
 معانی که گفته قابل با این قول نباشد پس تحقیق که نسبت دادن است ظلم را بربوبی حق تعالی و نگذا
 نمود خلایق تعالی را و در فرموده است خلایق تعالی را و از بقوله شریک و لا یظلم ربنا احدا و قوله تعالی
 ذکره ذلك بما قد متنا بیک و ان الله لیس بظالم للعبيد یا ایها که کثیره مثل اینها و از برای کسی که
 اعتقاد نماید باینکه عباد است بر مصلحت پس تحقیق که حواله نموده است کما حقان خود را بربوبی
 خلایق تعالی و نسبت داده ظلم را بربوبی خلایق و عقاب فرمودن حق تعالی را بر مصلحت و گفته
 نسبت ظلم بربوبی خلایق تعالی پس نکرده فرموده است کما یظلمون و کتب که نکذیب فی کتاب
 خدا را بربوبیت با جماع همه امت مثل این مطلب مثل کسی است که مالک باشد عبدی را
 که آن عبد فقیر باشد و مولا باشد و مولا و مطلق بر حال او باشد و مینماید که برود
 در بازار و زنی حاجت مولا از طعام و لباس و غیره ببرد و بگوید که مالک من است
 که آنچه مطلق و مالک او است از طعام و لباس و غیره ببرد و بگوید که مالک من است
 نماید نفس خود را بعد از وفات و اظهار محبت و نفی جور و با این احوال تو عبد ناماید عباد
 که اگر امثال امر و نفوذ از آنچه مطالبه نمود از او هر شبهه مناقض با او را با انواع عقوبات
 پس عبد شناسان نبوی باز در ملاحظه نمودند که ممکن از حاجت مولا و خود نیست که
 بیدل تمن که مقدر و عبد نمینماید پس بر کشت نبوی مولا و خود غاشبا خاسر پس کن
 بعضی از مولا و عقوبت بنامان عبد را با انواع عقوبات از جمله عذاب امثال امر
 هر شبهه ظالم و متمسک و جابر خواهد بود آن مولا و بر عبد خود و باطل خواهد شد مولا و
 از آنچه وصف نمود خود را بعد از وصف حکمت و اگر عقاب بنامان عبد را لازم مینماید
 نکند بنفیس مولا و از آنچه تو عبد نمود عبد خود را بقیوت و کذب ظالم هر و مناقض با
 عدل حکمت است تعالی الله عما یقول الظالمون من المجرع علوا کثیرا پس از آن فرمود اما متوجه
 اینجا باینکه ابطال نمودن از حدیث بنی و خطاء نمودند که سکه قابل تصور و معتد

فی التوحید

با و مینماید پس و قول قابل است که بگوید باینکه حق تعالی بقدر نفوذ نبوی عباد را
 امر نموده خود را و مایل و اگر داشت عباد خود را و در این قول و جواب این قابل است که
 غرض نموده است از امر مکرر مبدل از حرفات رسول صلوات الله علیه بر آنکه ایشان جواب
 فرمودند که اگر توفیق نماید خداوند افعال را بربوبی عباد بر مصلحت افعال هر شبهه لازم خواهد
 آمد بر خدا تعالی و ضایع باشد از آنکه عباد اختیار با و نمودند و افعال و آنکه عباد مستوجب
 ثواب را در آنچه بخواهی و در دین و آنکه عقاب نباشد بر ایشان از آنچه گفتند پس نمودند از اینها
 و منکر است بر آنکه افعال واقع است از جانب حق تعالی و منصرف میشود این کار را بربوبی از
 معتقاً باینکه لا یزید فی عبادتک و عبادتک ظاهر توافق نماید و معتد است و از این امر بنماید خلایق تعالی را
 در قبول نمودن با آنچه اختیار نمودند از راه خود چه نکرده الهی باشد و با ملامت و امر و
 مستلزم و حق تعالی و همین سلسله الهیه است و با آنکه الهی با حق تعالی جل و تقدس عاجز است
 از آنکه متعبد باشد از عباد را با امر و نفوذ او را و اختیار خود پس نفوذ حق تعالی را
 ایشان و اجزاء نمود از امر حق تعالی و محبت و از عباد و از آنکه حق الهی با حق تعالی
 از متعبد ساختن ایشان را با امر حق تعالی بر نفوذ او را و خود بلکه و از اختیار امر بربوبی
 عباد و در کفر و ایمان و مثل این مقایله مثل شخصی و مینماید که مالک باشد عبدی را که او را بخواهد
 نمود بجهت خدمت خود و شایسته اند باین عبد مقام و لا یست خود را و مطلق نمود او را با امر
 و نفوذ خود و آن مولا و مدعی فادریه و تقارب است و عزیز و حکیم است پس امر نمود و امر خود را
 بر بعضی از امور حق تعالی خود را و از او بقتل خود و عذر نمود او را که اگر متابعت او نماید و عذاب
 و ثواب عظیم و تو عبد خود او را بر معصیت خود بمعایلم پس مخالفت نمود آن عبد از آن
 مولا و مالک خود را و او را قتل نمود و در نزد امر حق تعالی و امر حق تعالی بان نمود متابعت
 نمود او را و مولا و خود را بلکه متابعت نمود او را و نفس خود را و بیست نمود آن مولا و عبد
 خود را بربوبی بازا و بجهت بعضی حوائج خود پس چاره شد از عبد غیر حاجت بجهت
 بر مولا و متابعت نمود حق تعالی خود پس چون رجوع نمود بنزد مولا و ملامت نمود
 در بدو که عبد اتان نمود بر خلاف آنچه مولا را نه ان نموده است پس عبد متعبد شد است
 که ای مولا ای تکال نموده بر عبادت تو بجهت توفیق نمودن تو امر را بربوبی من پس متابعت
 نمودم و امر خود را داده نمود از آنکه مقرر شد خطری و منعی از برای او نیست

الكتاب الثاني

خبر آورد واقع است بن خداش زان محمول الحالت در کند خبر تافته واقع است ز کویان عمر
زان هم نیز خبر نه کورد و کینه تافته است و در سند خبر ثالث واقع است بن مسکن و تافته
دیگر که مذکور شد مثل منعت منشا بدلاله میباشد بر آنکه حمل بر اخبار را آنچه مذکور شد
امثال عبا بن جوح بن ثامر مستاور است خلاف خبر و مذکور خلاف تافته است بر خبر و بطلان
خبر خلاف اخبار متواتر است که گذشت بلکه لابد است از حمل بر اخبار نبوی غیر بدعا جبر
چنانچه خبر علی بن حمزه حمل نموده است امثال این اخبار را با که مراد عینه دارد و
اخبار محمول است بعلم و بابتها و با بالفاظ و عدایات و امثال آن و همچنین شیخ مسند
و سید مرتضی قدس سرها حمل نموده است و در امثال این اخبار با تافته است
شاء باین معانی مذکور و لکن احسن وجوه آنکه حمل شود بر اراده و مشیت و این حد
خبر بخوان بر اراده و مشیت تکلیفی که عبارت است از خطایات الهیه از او مراد نواهی و ممانعت
و معایج و بنا بر این محتاج بخوار و خلاف ظاهر هم نخواهد بود چه اراده بجهت خبر باین
استعمال شده است چنانچه تفصیل آن در اصول توحید و بحث اراده یافت می شود و در
اخبار مذکور در این باب نیز تقریر صریح بر این مطلب موجود است چون حدیث ترمذی
از ابن عمر عن الرضا ثم قللت له ان رسول الله قال امر من امر من فقال له و جعل السبل الى سائر
ما امر به و ترك ما نهى عنه قللت و هل لله عرق قبل مشيه و اراده و في ذلك فقال اما
الطاعات فان الله و مشيه فيها الامر و الرضا و ما و اراده و مشيه في المعاصي و نهى
و النسخ لها و چون قول امیر المؤمنین علیه السلام در معانی و که عبارت است از امر بباطل و نهی
از معصیت و همچنین لفظ اذن دارد در این اخبار محمول است بامر چنانچه در حدیثی
الصلوات علیهم و است که سؤال نمود ما مومن علیه السلام عن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
قوله تعالى لو شاء ربك لامن من في الارض شيئا و قوله و ما كان للناس توفيق الا بان
الله چه مقابله بین دو باب مستفاد میشود از او مقالة جبریه خضر جزایر و بودند که بگویند
اذا ناهى عن طاعة من جازاه و امير المؤمنين ثم نقل فرموده است که مسلمین عرض نمودند بر رسول
الله ص که اگر اجبا و مپیروی کسانی که مسؤول بر ایشان هست از کفار که بشتر فاسق
مستتر شوند هر شبهه زایل میشود و شوکت مسلمین پیدا انبیا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمودند که مرا اندام را بر بدو از حق و نه نفع ایمان بپایان زل شد که با محمل و لو شاء ربك لامن

في التوكيد

منه لا يخرج حيا على سبيل الاجاء ولا مضطرا في المداها كما هو من عند الملائكة وروى
الشيخ الاخره وروى عن ذلك هم لم يستحقوا ثوابا ولا مدحا ويكنون بينهم ان يكونوا
غير مضطرين ليعتقوا عند الرقي والكنة وروى ما يخلو في حبه المخلد انث نكروا انثا
حتى يكونوا مؤمنين بوزان فمورد واما قوله عز وجل وما كان لنفس ان تؤمن الا باذن الله
فليس ذلك على سبيل محرم الايمان عليها ولكن على معنى انها ما كانت تؤمن الا باذن الله و
انذارها بالايمان فقال المأمور فحيث عنه بايا المحس فخرج انه علك حله فذره راسه را
حل فموردند باهر كلام معجز نظام ایشان بعضه مبين بعضه مبكر است چنانچه هو بدست
اصل تحقيق و نیز محتمل است که لفظ مثبت و ازاده و رد و حشا خبر اینکه مراد از او
و مثبت نگویند باشد که مخصوص بافتا مذای تم ناستد و بنا بر این خبر این و حشا
خارج است از محل کلام و بنا که کلام در مقام مقصود است برافتا عباد و لکن این و حشا
خلاف نظام عموم است نه لفظ قضاء در این و حشا و امثالان نیزه مشبه المراد است بنا
که افاضی قضا معاند بد است چنانچه در بخارا از حضرت امیر المؤمنین ع نقل نموده است
که سوال نمودند از ایشان از مشبه الله و از او الله انتخاب فرمودند بعد از اینکه قسم
نمودند هر یک از مثبت ازاده و از مثبت حتم و عمر که لفظ قضاء بر چهار معنی است
است و قرآن اول قضای معنای خلق چون قوله تم نقض بین سبع سموات فی يومین معشا
عالمین و ثانی قضای یجده حکم چون قوله تم و قضیه بینهم بالحق معناه حکم و ثالث قضا
معنای امر چون قوله تم و قضیه و ثبوت الاستدلال به معناه امر بیک و رابع قضا بمعنی علم
چون قوله تم و قضینا الحیة استرسل الخ کتاب التفسیر فی الارض مرتین معناه علمنا امر
استرسل و بعد از آن فرمودند که قد شاء الله من عباده المعصیه و ما اراد و شاء الطاعة
و اراد من لا تشبه مشبه الامر و مشبه العلم و اراد من اراد الرضا و اراد الامر بالطاعة
و حشا بنابر تمام المعصیه یعنی علم من عباده المعصیه و لیس باهر هم با نهذا من عند الله بنا
و قضا عباد جل جلاله و عظم شأنه انهم لم یطاعوا فی شئ من غیر امره و از آنچه
بیان نموده است از قضا و مطلق قضا بنا فرموده است و او بر اینکه مشبه الله و عینه
علم و امر بطاعت او است یا بر اخبار و صریح محمول است اخبار مقتضای بقه که مشبه الله طاعت
و اراده است بر سبیل الخلاق و این خبر مؤمن مراد از ان اخبار است و شیخ مفید علیه السلام

الامر الثاني

شعرت خود با آنکه منع و زجر از جانب شرع ندارد و باطل خواهد شد با آنچه در انشأ
از اشیاء نفی که و غیر از منکوح و ملبوس و مرکوب و مطعم و مشرب و مسکن و عتق
و در باب سایر اشیاء پس اتمام خواهد بود بیکدیگر و از حدیثی که در اینجه مشایخ نقل کرده اند
از اشیاء و اشیاء خواهند بود در ذلالت قلبی و معانی و معانی و معانی که ممکن نخواهد
بود این معانی عظیمه بها که شدت بقای نظامی نوع آدمی و این خلاف مقتضای لطف و عدل
من بخانه و تعالی شأنه خواهد بود و هوذا لا یخفی دلیل چهارم بر وجوب تکلیف و اینست
آن وجوبی که اوله قطعه شرعی و کتاب و اخبار و فتاوی و شرایع و اینان واجبات حقوق
که هر یک کافی در ثبوت مدعا خواهد بود و لا حاجة الى التوصل اليه و یکسبک و ذلک ما هو
في الکتاب الکریم من قوله تم و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون چه عباد حق تعالی نیست
مکرمات امتثال اوامر و نواهی و تکالیف و معصیه و از انجا که شرع و من قوله تم و ما خلقتنا
السما و الارض و ما بهما باطل و ذلک من الذین کفروا من قوله تم اغتیب انما خلقتکم عبادا
لایکون الیه من دین و من قوله تم و لا یكلف الله نفسا الا و سعا و اما ذلک من قوله
امرنا فی انکم تکلف لعل ما هو و استاز کلفه که عباد و مشققت و جمیع الجزیر الکلفه که امر
بما یقرب علیکم الکلفه المشقة و احلا ما عند المتکلمین عبارة عن بعض من تمیم طاعت
ما فی مشقة علی جهة الابتداء بشرط الاعلا یعنی برانکه از یک شخص واجب طاعت خدا و این
فعل که در ان مشقت و کلفت است و محتمل تا ابد و از ان ضلایا اما بشرط اطلاع
تکلیف قبل از عمل و قبل از ابتداء بجمیع خروج طاعت غیر از است از قریب چون طاعت بعبود
و قالد و سید و منعم چه هم از ان که چه واجب طاعت میباشد الا انکه طاعت ایشان نوع
طاعت عباد و نبات نه طاعت ابتداء و قبل از انکه مشقة بجمیع احراز او امور است که
خالی از مشقت است چون بخت برامو مستلک چون نکاح و طهر اشریه و اما لان و بعد
شرط الا انکه اشاره است بوجوب طاعت و ان تجلب عطف امور است که بعضی از ان واجب شود
تکلیف است و بعضی از ان واجب نبوی مکلف است و اما امور دیگر واجب نبوی تکلیف است
اول آنکه فعل مکلف به خالی از منفعت باشد چه بخت بموفون برضای و الفسده
تبعی است عتق و ثانی آنکه ان فعل ممکن الوقوع باشد و این که تکلیف بعبود ممکن است
و ثالث احراز موقوف مکلف قبل از وقت عمل چه عقل مستقل است چه تکلیف بالان

و اینست

و اینست

فالمشاهات الايات

و اما امور دیگر واجب نبوی مکلف است و اول آنکه مکلف و قد را شده باشد برضای مکلف
و ثانی آنکه ممکن باشد علم او بان مکلف بر حاکم و یکی از علم غیر معذور خواهد بود و ثانی
آنکه قادر باشد بر مقتضای ان فعل که الت فعل او میباشد و هر یک که لطف اجابت
بر حق سبحانه و تعالی و اصل لطف یعنی و نفوذ مذا است و فای جمع تاطفوا و تلافوا و
ای فاعوا و الملاطفة المباداة و الاحتیاج و بینه الشفقة و الرافة و اصطلاحا الطلاق و ثبوت
بود و معنی اول آنکه معنی اعطاء کل ذی حق حق ای ما یستحقه و بی المصالح و المفسدات
بر جمیع فی امور المعاش و المعاد و این معنی خام است از برای لطف که کل منفعت بر جوان
باین معنی واجب است و وجوب تکلیف و انزال کتب بلکه از قبل از انکه رسال و رسل و نصب
و عاقل چنانچه در عملش انشاء الله ذکر خواهد شد و معنی ثانی آنست که معرفت و مشهور
است و در اصحاب المتکلمین من انه ما یقر بالعباد طاعة و بعد عن المعصية بحيث
لا یؤید الى الاجراء و لکن له مدخل فی التمكن و الطعن بن معنی ما هو ثابت و وقود
تشری و انکه اصل طاعت و معصیت که مستفاد از تکالیف و معنی و معلوم باشد
از برای مکلف چه آنکه تقریب نبوی طاعت و تبعید از معصیت متعلق خواهد بود
مکرمات معلوم است و از ان برای مکلف و قبل از انکه بالغ شود و هر یک از تقریب
و تبعید حد الاجراء و الاضطرار چه مکلف در صورت اضطرار صادر خواهد شد و او
فعل چه آنکه حاصل شود و لطف و حق او با حاصل شود و قبل از انکه مدخلیت نداشته
باشد و اصل تمکن و مکلف بر ان فعل چه آنکه مقتضای طاعت و عباد و عباد
فصلی از برای کون علی السطح و هم چنین علم مکلف بکلیف و قدر او بر اصل فعل و هم چنین
بیان اصل تکلیف و امور که میباشد که محقق طاعت میباشد و مقرر نبوی ان بلکه از
امور بعضی از انها داخل و لطف و غیره اندک و لا یخفی چه مرجع کثیر از ان قبلی ما یصلی
امور المعاش و المعاد و انشا از برای عباد و چون ظاهر شد و تراصل معانی لطف بر ذلک
اشکالی نیست و انکه لطف بمعناه العام که بمعنی عجز و ارفاق و احسان و شفقت که حاصل
معنی لغوی لطف است و اجابت بر حق سبحانه و تعالی و احراز علمان قابل بوجوب
نداشته است و نیز اشکالی نیست که لطف بمعنی خاص که بمعنی تحقیر و مبایه میان ماضی و
و المستفاد فی امور المعاش و المعاد و انکه مرجع المصلح نظام العباد معاشا و معادا و اجبا

و اینست

الباب الثاني

[illegible]

برای این کتاب

دلیل ثالث

تبریکات

في المشابيهات الاناث

چنانچه فرموده است ما خلق الحی و الانی لا یبعدون و تاریخ و قدر است باشد تحقق این عرض
بر ما معالج و مفاد بسیار را در اصل انزال کتب عامه کفایت العقلیه و ذلک خبر است و اجابت بر حق
سبحانه و تعالی و الا لا انده خواهد آمد که ناقص عرض خود یا شدن فیما است بعد از اولی و غیر
نیز ما عدت دارند در لطف بعضی از و ثالثا ما بعضی ثانی ثلثه و اما کانا الله لیسند و اما
بستین لم را بشنون و اما بعضی ثالث بر محبت اخبار کثیر که گذشت که آن در مسئله غیر متوجه
فادرجع الیها و بالجمله پس جو لطف کلام اشکالی نیست و نیز در آن خصوصاً اگر مستند شود
نقص عرض با اختلاف نظام و نه شود و شود و حق چنانچه که در باب جو و تکلیف
نیز قبلاً است و سال را در اصل انزال کتب نصایح حساب صلوات الله علیهم چنانچه در
محل است و الله مذکور خواهد شد چه عقلاً در آن موارد مستقل است بر جواب کلیه این
شکاک در کلی بر طلب خواهد بود بلکه دو صغر در باب و موارد جزئی است که محل نقص و اشکال
شد است از قبل نقص یا اینکه اصل بیجا کاشتر سبب است با ستاد و اما عرض است که خلق نفر باید
اول حق و با آنکه اما در غیرها بدو را در حالت مطلوب است و یا که گذارد او را تا آنکه مکلف شود
و بیجا که هر چه که سبب شود از برای خلوص و نادر و مثل نقص یا اینکه تکلیف لطف است و او را تا
بنمانند می رسد و کور بتا می آید و اما اگر یک ساعت نقص داشته از این یک
نقی تکلیف از او میماند و حال آنکه بعضی در وجوب تکلیف بودن آن لطف و حق است
فرقی نخواهد بود بین یک ساعت قبل از تمام عشر و بین تمام آن و مثل نقص بودن بیش
نیست چه آنکه بعضی بیجا و لطف است و کافه العباد و حال آنکه فرقی نخواهد عقلاً بین بعضی
افزون و بعد از آنکه این بین است و بین قبل از آنکه بسا غیر و ساعتین و با لجه مورد نقص
جزئی است یا است و از این خبر است که اضطراب واقع شده است بین متعرضین از برای جواب
و جوئی بر بعضی منکر شدند و اصل وجوب لطف و کلیه چیز بعضی سایر و منتهی در ذلک
بعضی بگویند شدند و موافق آنکه چوب بعضی از عدل و مقول و بعضی از عقاید اصحاب
بعد قبول خورد کلیه و جوئی لطف آنکه موارد مقوضه خارج از قاعده لطف است موضوعاً
در آنکه موضوع لطف قبل از تمام است و بعد از تمام است چنانچه کثیر از موارد جزئی
مقوضه است این داخل در موضوع لطف نخواهد بود و مخفی نیست که انجمنی فی الواقع
تعمیم لطف است چنانچه سوگند که با فدیجه ما خود در بعضی از تفصیل و خطا عتد و بعد از

فانقض
فكم
فانقض
فكم
فانقض
فكم

۱۰۰

فكلاهما اثنان ثالث

معصیت است پس با چار امتیاز از اخلافاغت معصیت دانند بفرموده بود الا بعد از انما
و صورت رجوعی از موارد منقوضه است که وجوب لطف فرع بر وجوب اصل تکلیف است که متین
بر محقق و تعجب عقلین است و آن بنا بر غنا و دوزخ مدلیه مخالف خواهند بود با وجوب
و حسن تکلیف هم ذاتی نخواهد بود پس وجوب لطف که فرع بر وجوب تکلیف است باز در فرض اول
حسن و از حسن اصل تکلیف فرع بر اصل متعلق نخواهد بود پس بنا بر این حسن و
لطف نیز مختلف خواهد شد با وجوب و اعتبار و لا بد است از آنکه از هر دو وجه خفیه حسن و
شرط است در مقرب به حیاطت که جمیع حجات خفیه و محروم شود که متنی از آن جمیع متعلق
نباشد و الا لطف بودن آن محرز نخواهد شد و عقل نیز اکناء ندارد و جمیع موارد خفیه بلکه
احاطه بر آن ممکن نخواهد بود مگر از برای علامه النبوی پس بنا بر این جواب داده میشود از جمیع
رجوع منقوضه مواردی که باینکه عقد وجوب لطف را بر موارد بیجهت عقد اخراج حسن و وجوب
لطف است در این مقامات چهارمین موارد احتمال خفیه میباشد که اگر مرئی شود بحقیقت واقع
فرا نه مشتمل خواهد بود بر مفاسد خفیه که منافا لطف و منافا وجوب تکلیف است پس
جواب داده میشود بنا بر تقریر استدلالات و بنا بر وجوب لطف از روی امتناع تخلف علیه از معلو
باینکه این دلیل مبنی بر تحقق داعی و انتفاء ضابط است و معلوم نشده است که و وارد مقصود
تحقق مقصود و نه انتفاء ضوابط و این وجه قاعد حکم کرده شود در این موارد و غیره بر وجوب لطف
و هذا ظاهر علی العارضا میسر شد بر این تمام کلام است در تحقیق مصحح علی المجهز منفع
مراد از قواعد الباری التالیف التی و اصل نه عینا است از انسان کامل بمنجز جانب حق سبحانه
و تعالی بدو و اسطر امک از بشر و توضیح کلام در مقام در ضمن چند خط مذکور خواهد
شد فضل از حد ایات نبوت مطلق یعنی لا فراموش بر حق سبحانه و تعالی باینکه بعث نماید بنا
تمام عباد از جمیع جهات انبوی عباد خود که بیانا نماید از برای ایشان طریق مبارک است
معاذ و معاشا و بکشانند عباد را بسو حق سبحانه و تعالی و بیانا نماید از برای ایشان طریق معاشا
و معین نماید از برای ایشان حق و باطل را از یکدیگر و این مطالبات است بر وجوب چند دلیل
برایات نوه مطلقه که در اختلاف نظام است چیزی که انفراد انسان بنحوی که حسن معاش و اصل
امور ایشان مشتمل شود نخواهد شد مگر بشمار که واجتماع که تا یکدیگر بدان هم باشند و این
ما یحتاج الیه از ملکی مشرب و ماکل و سائر و ما یحتاج الیه من الله معاشهم لطفی هذا و غیره

در اثبات مؤثر

[illegible]

الحمد لله

المجلد الثاني من الطبعة الأولى

مستطاب

三

فصل اول از باب اول

منه ای نبوی از زمان نبی عیسی مسیح است و اما الحق سبحانه و تعالی است عز و جل
 کبریا چه آنکه و بوی که مقرب نبوی طاعت و معبود است همان بهشت است
 است نبوی عباد و منطبق است به حال و قاعده عقلی که اگر شخص کرم و شایسته باشد
 دعوت نماید شخصی را به کتب و ضیافت و معارف و برای اقامه از طاعتها و قسریا
 و مجملات کثرت را بداند که شین موعودا حیات نبوی و مدینه و اودا مکرین نوع اول
 با و سال و سولی بجا است و که او را برساند نبوی آنچه مقصود است از ضیافت و طاعت
 هم نیز از برای او در کمال سهولت باشد و با ابر حواله مساعده نماید و سال و سولی
 نقص نموده است غرض خود را در نزد عقل و تقیه خواهد نمود و در آن عمل بلکه
 خواهد بود شخص مذکور در نزد ایشان از احباب و یاران و خوارج و محمل کلام و نه از آن
 است بمراتبی چه خداوند کریم صاحب صفات کمال و جلال است که غرض طاعت و
 تقوی و کوفت است بجلالت عباد مکریم بجهت تکمیل عین نبوی ایشان را از برای بلیت
 و استعداد سعادت ابدیه و تحقیق جوار و رب العالمین و مستفیض شدن بکرامات غیر متناه
 که مضیف الهی باشد و در دنیا آخرت با آنکه حق جل و علا عالم است که نفوس است
 مقدم بر این کرامات و تعلقات و تشریفات نخواهد شد مگر تا باشد عین و تا کند
 کردن ایشان را بکس که از ایشان که تربیت بخوبی نماید ایشان را بوی آنچه مقصود
 الهی است از خلقت ایشان و رسول باشد از جانب ملک الملوک در رساندن ایشان را
 بمصطفی خانه الهی و فرستادن همگی شخصی به کمال سهولت باشد از برای حق سبحانه و با ابر حواله
 مضایقه نماید در رساندن او و منزل بگذارد ایشان را بطریق خود هر چه خواهد بود
 در نزد عقل و عقلاء که ناقض غرض خود باشد و آنچه مقصود است بلکه العباد الله
 مستان عیسی العزیز خواهد بود تعالی است عز و جل که اولی و دلیل عباد و را بلیت
 نبوت مطلقه آنکه بر این قاعده ثابت است و بوی یکک عیسی سبحانه و تعالی چنانچه ذکر
 شد سابقا و شک نخواهد بود که هر کس قابل تلقی حق از خیر افریدگار نخواهد بود و
 هر چه از افراد ایشان را استعداد اخلاقی ایشان با و امر و امری را بداند نمیشد و باطل است
 است بوجوه و عیایچه تفاوت و مراتب نشان امر بکمال هویدا پس از آنکه
 شین که نماز باشد بقایب امور مذکوره و در حجتین باشد تا از حجت تلقی حق

نقص غرض
 بلکه شایسته

و بلیت

در اثبات نبوت

و محقق است که تبلیغ او امری است که هیچ یکسب نمیتواند و بعضی از اشارات شده است
 حد که کلیه علماء را در کاف نقل نموده است از هشتم بر حکم او حجت و بلیت است
 در دنیا و آخرت و منطبق است به حال و قاعده عقلی که اگر شخص کرم و شایسته باشد
 دعوت نماید شخصی را به کتب و ضیافت و معارف و برای اقامه از طاعتها و قسریا
 و مجملات کثرت را بداند که شین موعودا حیات نبوی و مدینه و اودا مکرین نوع اول
 با و سال و سولی بجا است و که او را برساند نبوی آنچه مقصود است از ضیافت و طاعت
 هم نیز از برای او در کمال سهولت باشد و با ابر حواله مساعده نماید و سال و سولی
 نقص نموده است غرض خود را در نزد عقل و تقیه خواهد نمود و در آن عمل بلکه
 خواهد بود شخص مذکور در نزد ایشان از احباب و یاران و خوارج و محمل کلام و نه از آن
 است بمراتبی چه خداوند کریم صاحب صفات کمال و جلال است که غرض طاعت و
 تقوی و کوفت است بجلالت عباد مکریم بجهت تکمیل عین نبوی ایشان را از برای بلیت
 و استعداد سعادت ابدیه و تحقیق جوار و رب العالمین و مستفیض شدن بکرامات غیر متناه
 که مضیف الهی باشد و در دنیا آخرت با آنکه حق جل و علا عالم است که نفوس است
 مقدم بر این کرامات و تعلقات و تشریفات نخواهد شد مگر تا باشد عین و تا کند
 کردن ایشان را بکس که از ایشان که تربیت بخوبی نماید ایشان را بوی آنچه مقصود
 الهی است از خلقت ایشان و رسول باشد از جانب ملک الملوک در رساندن ایشان را
 بمصطفی خانه الهی و فرستادن همگی شخصی به کمال سهولت باشد از برای حق سبحانه و با ابر حواله
 مضایقه نماید در رساندن او و منزل بگذارد ایشان را بطریق خود هر چه خواهد بود
 در نزد عقل و عقلاء که ناقض غرض خود باشد و آنچه مقصود است بلکه العباد الله
 مستان عیسی العزیز خواهد بود تعالی است عز و جل که اولی و دلیل عباد و را بلیت
 نبوت مطلقه آنکه بر این قاعده ثابت است و بوی یکک عیسی سبحانه و تعالی چنانچه ذکر
 شد سابقا و شک نخواهد بود که هر کس قابل تلقی حق از خیر افریدگار نخواهد بود و
 هر چه از افراد ایشان را استعداد اخلاقی ایشان با و امر و امری را بداند نمیشد و باطل است
 است بوجوه و عیایچه تفاوت و مراتب نشان امر بکمال هویدا پس از آنکه
 شین که نماز باشد بقایب امور مذکوره و در حجتین باشد تا از حجت تلقی حق

و بلیت

فصل در بیان اقسام غایت

غایتی که موجب ظهور و بروز شود از برای شخص اگر صاحب مدعی نباشد نبود و رفع
شبهات نخواهد شد مگر آنکه فرق بگذاریم بین مخیر و امثال این مورد آنکه از او بی شک
بنا بر این فرض خود و نا ظاهر شود و فوق این فرض و متغیر کار به آنچه میشود گفت باین
مخیر و بران وجه نیست و بجز آنکه مخیر صد دان بجز او دارد و توجیه صاحب مخیر
و محتاج صنعت جفتیه و آلات نمیشد و این بجز آنست که لابد محتاج بصنع و آلات
و استوار و تعلیم و تعلم است محتاج با عرض اجتناب و موافقت و این فرق در اکثر اقسام
و امثال آن تا ما نشاء آنکه در بعضی اقسام آن که خدا را از او مل و با ضابطه مخیر چیست
چیز میشود که شخص باین ضابطه باطله فیه نسبت نفوس باطله خودشان بنابر آنکه حق
صدور بعضی از عباد میشود بجز توجیه نفوس ایشان و بجز این که سحر و اقسام آن قابل
مفاضله میباشد که میشود در مقابل آن سحر و دیگر مفاضله نماید و این نوع از آن
بر خلاف مخیر است که احکام قابل مفاضله نخواهد بود و این فرق بحسب افع تمام است الا
آنکه غیر خاص است و در صورت عدم مفاضله مخیر مضمون مقدمه دیگر چنانچه بعضی خاص باشد
و مخیر باینکه مخیر آن است که مقرون بتجدید باشد که خصم را غایب سازد از مکان و از آنکه
مضمون باشد و ایشان نماید از مضاف عادتی که خصم قترای نماید و بگوید که اگر میخواهی
و مخیر را در این نوعی من بیاور مثل آنکه مرد صد ساله را زند بکن و بیاورد و اگر
که بیاورد و نیزه تو و امثال آن را این برخلاف سحر و اقسام آن خواهد بود که صاحب غایت
از او بداند آنچه بر وفق خواست و قترای خصم است بلکه تلبیس امری میباشد که بر وفق او
و خواست صاحب سحر است که بگوید که مخیر مضمون مضاف است و در فیه نیست ممکن است
که تقدیر آن برای سحر و کینه بروی میسر شود که تواند بود و فوق مطالب و بضم ایشان بان
بنابر این جواب است که در این صورت و بجز اینها چیزی را نخواهد آمد که همان فاسد
است زیرا که میگوئیم در این صورت با حق تعالی عالم است که چنین شخصی بهم رسیده و بیدار
او را بطریق ضلالت است و او را بانه اگر بگوید که عالم نیست از مراد ابدی و ابدی الله
نسبت حمل بخصم با حق تعالی و اگر میگویند که عالم نبود و مطلع شد که آن شخص بندگان
او را ضلالت نمود پس میگوئیم که ابا حق تمام قادر بر دفع آن قسمه و فساد است بانه اگر
بگوید که قادر نبود بر دفع آن فساد هر چه لازم میباشد بجز حق سبحانه و تعالی و اگر بگوید که

اینکه مخیر و امثال این مورد آنکه از او بی شک بنا بر این فرض خود و نا ظاهر شود و فوق این فرض و متغیر کار به آنچه میشود گفت باین

مخیر و بران وجه نیست و بجز آنکه مخیر صد دان بجز او دارد و توجیه صاحب مخیر

محتاج صنعت جفتیه و آلات نمیشد و این بجز آنست که لابد محتاج بصنع و آلات

و استوار و تعلیم و تعلم است محتاج با عرض اجتناب و موافقت و این فرق در اکثر اقسام

فصل در بیان اقسام غایت

قادر بر دفع آن فساد و سحر کرد و دفع قسمه و فساد و ممکن است آن شخص مضر را بر
اغرام و اضلال بندگان او در حلقه و قباله اعمال و شر و فساد و این صورت میگوئیم
که اباد و قیامت شواهد میباشد بدینا و داد و اطاعت ایشان نمودن آن شخص مضر را که
و از او عوده است بندگان خدا را بر غواث و ضلالت و با مواخذ و عقاب نمیشد
ایشان را در اطاعت هیچ شخص یا بر او لازم میباشد نسبت ظلم ببنو خبا یا اقداس هم زیرا
که حق تمام عالم بود که مفسد این مفسد را بکریا نمود و قدر بر دفع و دفع آن داشت و
فلک دفع نفر و عباد هم نمیشدند که این مدعی نبوت و دفع کو است بلا شبهه و چنین
صورت بعد باینکه ظلم محض خواهد بود تعالی الله عز و جل علو اکبر و بنا بر تالی لازم میباشد
ابطال اجماع شرایع حق و الاقلاوی حق با باطل و ساری بودن نیزه صافی با مصلحت کار
و اینرا باینکه باطل و فساد است بلکه موجب ضلال نظام کل است و حاصل کار اینست که اگر
رب لا و باینکه ممکن سازد مدعی و دفع و کذا از فعل شکی و سحر و این از اعمالی که تا بعین
او غایب از ایشان باشد و عمل او را باطل نکند یکی از امور و چنانکه لازم میباشد
حمل خدا می نماید و باطل را باطل و با حق تعالی و حق باطل بودن و خلاف و غایب
عالم و همه باینکه باطلان و ضلالت باشد بلکه بحکم عین عقل لازم است بر حق سبحانه
که هیچ شخصی را ممکن سازد که از دست او بجا شود و خود و خوار و عظیم که موجب غل
و اضلال خلایق است و باینکه کسی را بری بگوید که عمل او را باطل نماید چنانچه حضرت
کاش که سحر فرعون را باطل نمود و این قاعده تقیه نیست و اثبات نبوت و یکی از امور
از اینها فرق بین مخیر و سحر مخصوص است بغير غایت و بمقامات نفس جبر آنکه باین و مخیر
و عا و بین بمقامات تقیه و او را بگوید و موافقت و صد و امثال آن از برای تعریف و عا
صادره از غیباطن حق و انشا الله تعالی نخواهد شد ما را ما که بکنند و شد و شد و
استقامت سلوک طریق سداد او را ملاحظه نمایند و بلند نمیشد و او را مطالب حقه
نکنند و صفا کما لیه علیه علیه و از اینجاست که بعضی نمیشدند و ملاحظه نمایند نهایت معرفت
او را بید و معانی که علی الدوام و الاستمرار و در کار خود را صحت خدمت پروردگار
خود میباشد و بنا بر ما را با المرحله و موش و عوده و خیال و خوار و فساد و اقسام
گذاشته و در خدمت خود را صحت و خیر بنا و آخرت خود و خلق نموده البتة طوی بندگان

اینکه مخیر و امثال این مورد آنکه از او بی شک بنا بر این فرض خود و نا ظاهر شود و فوق این فرض و متغیر کار به آنچه میشود گفت باین

فصل تیرم از باب ثالث

[illegible]

وعند حصول

۲۴ کتابت و طبع علم و کتابت

و علم صدق و بالجملة چون مشاهده حالات نورانی شود و ان فیهم دعوی نبوت
نموده است و اظهارد فحش که مقرر بتجدیدیت پیر منسوب است پس در این صورت نیز عالم
بصدق نبوت و از برای اعتقاد و اولوالباب احدی بیشتر در کمال سهولت خواهد بود
چنانچه طاهر و مقدس و جبریا و مانده نبی و بخواهد حجت الهی فیه و لکن در مباحث امتیاز
مخبر خود را باقی گذاشته که تابعین و تابعین تابعین و الی آخرهم مشاهده او بنیابند تا آنکه
بعین حقیقت متبیین شوند و یقینت ان فیهم و استقامت شرع مبین او مانند نرنگ حشر تمام
الانبیا چنانچه تفصیل ان عن غریب ذکر خواهد شد ان شاء الله و چه بخواهند که مدعی نبوت و مدعی
مخبرش وی مفقود است یا بن معنی که معجزات او ان قبیل افعال و خوارق عاده بوده است که
اختصاص بوجود و پیوند و ایام حیات ان فیهم داشته و ان بنی حیات فانی ذار و داع شود
بخواهد و حجت الهی فیه در این صورت منحصرا خواهد بود و علم بصدق نبوت او بر جمیع مؤذن
بنقل ناقلمین و باید که ملاحظه نمایند امور چند پیر او در این صورت یکی آنکه باید ملاحظه
نمایند که فی ازمندان بنان دین مستلزم با اعتقاد عقاید بدیهی البطلان که دلیل قطعی بر
ان قائم است نبی است و مانند شرک چند و خدا تصادفات مقدس و بیانات کماله و انشا
والله یا الله بقا بعض حقا که سلب آنها لازم است بحکم ضروری عقل و یا ان تکلیف فعلی که
دلیل قطعی بر قبح ان دلالت دارد چون نکاح اہانت و مخار و ذوات الانساب چون
حلیت شرع غیر که عقل سلیم بنا خداست بر قبح ارتکاب ان و در آنکه ملاخطه نماید استقامت
شرع و استحکام و طریق نقد و ذوات ملاخطه نماید جهت حسن قبح دین و این او را که حجت
نقصی و او قطعی ندارد بلکه طرفه او اعلی اتم و اقوله از شرایع سابقه است چه آنکه
او ناسخ ادیان سابقه است و اگر طرفه او حسن و اجل و ارفع از شرع سابق باشد ترجیح
مردوح و با ترجیح بلا مرجع لازم خواهد بود و ان باطل است حدیثی که ملاخطه نماید
که تابعین او از چه حوره اشتیاق مند چه شرط است که تابعین او از اولاد ناسخ از اهل
اعراض با طاعت و متابعت و انان و بنا و محبتین و یا نشانه باشند بلکه اشتیاق باشند که مگر
غیر از سلفه در ان بنیابند از متابعت نمودن ان نبی و اهل عناد و متصیان اهل کبر
و فساد نباشند بلکه رجحان است ایشان و صرف نباشند بجهت بر سبیل حق و کفایت صدق و صفا
و عین نباشند یا سنده مگر غیر خواهد بود و بنا بر مذهب بیعت نمودن و ان در حلیت حجت و

五

محمّد بن عبد اللہ

فضل حمید الدین بن محمد

که ملاخه نماید تا قلب و غیره را میزبانان پیغمبر محترم بر سقفه و سنان او را که اینها را بر
فضلا و کمال صلاح الله کرده و بفرموده و غرق کذا است و درین پیغمبر و سوره مقبله
میشود که شخصی محفل و مرقی و بند بر و حمل یاده احسان با هر دو و در بار خود
جمع نموده و آن احسان نیز بعضی از کلمات از او نقل مینمایند که بکار تحقیق معارف میسر شود
که مطلقا احکام نداشتند اما بر ایشان متبوع و پیغمبر نقل ایشان میسر شد و ثبوت او
بود پیغمبر که بانی ملاخه کند که علیا قلب و معجزات او در جمع طبقات میسر شود
با سدر سلسله طبقات و او را منقطع نشود مانند قطاع طبقات و ازین رو که اینها را
همه باغات ایشان را بقتل او داده اند چه نه که در صورت مفروضه نقل مذکور ما است
بقا و بیخ و باغبان و احاد مقبله قطع بیخ و ثبوت به میسر خواهد بود ششم آنکه ملاخه نماید
که تا بینان فیه در متابعتی بر حرم و بیعت با باشند به میسر و بکن و بکن و بکن
و بماند پیر اهل حق و در دوازده مرحله شش گانه و مضه و بکن و بکن و بکن
مخلد و اهل باطل که ایشان را متابعت که غیر از افاضه شش چیزی نمیند و صدق
خواهند نمود و در شهر خلافت و سرگرفته میسر اند ما است و اهل سنت از در اسلام
بدقت که ملاخه میکنی چون بحقیقت مطلب خود دارند و همیشه در هر مطلبه بکن خود
تجربین سخن میسر اند فضل چنان و در دنیا اثبات ثبوت خاصه است یعنی ثبوت میسر
صلی الله علیه و آله سید اصفیاء و خاتم انبیاء یعنی اهل اسلام اعتقاد آنکه محمد بن عبد
عبد المطلبین ما ششم بر عکس متابعت انبیاء و سید اصفیاء و اولو الامر و فضلا و
از همه پیغمبر است و سالک سولان با و ختم شده است و بعد از او پیغمبر نخواهد آمد
و سرچشمه و بانیه و برقرار است ابد و پیغمبر کانه ان و جانست و دلیل بر پیغمبری
ان سید کانیات و طریق ثبوت ان شایسته است بهمه جوه ما بشیر کیهان است در کفایت
اثبات ثبوت چنانچه و اگر چه در زمان نبی سابق خود که حشر علیه باشد موجود بود و لکن
از آنکه خود زمان او صبا علیه و اگر بدایید بانی بودند تا زمان بروز و ظهور آن
سر از زمان و حواریان که از ترس اقا درین حشر علیه پناه برده بود و بعد از
و معارف و اخلاص و اخلاص انجناب حشر و طالب بود و بر وجهی حشر ای طالب اخلاص
حشر بر این خلیل بود و بر وجهی حشر سلمان بن مرکی از او صبا حشر علیه بود چه که

وفاقیہ

وَمَكَ

در اثبات نبوت خاصه

[illegible]

فصل چهارم انبیا ثالث

معاملات و مناسکات و معاشرت و حدود و احکام و محال و حرام مقرر گردانید که در هر باب
 هر چند علمای زمان و عقلا و جهان تفکر کردند خدشه در آن نتوانستند یافت و هیچ
 امر قاعده بتر از این در کلام معجز نظام و شریعت سید امام علیه و علی آله سلام مقرر
 گردانیده شد نمیتوانستند ساخت و اگر کسی عقل خود در جوع نماید خواهد دانست که معجزه
 از این عظیم تر و بالاتر نخواهد بود و چه ششم از جهت اشتمال او بر بعضی انبیا و بعضی
 مافیه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران مخصوص اهل کفر و کفر را بر
 انبیا اطلاع نبوده که بجهت انبیا اخبار نموده از خصوصیات و قایل انبیا سلف علی باهو علیه
 الواقع که نتوانستند اهل کتاب بجهت بعضی از انبیا و نبویه و غیره قائل شوند و نصاری
 علم از هر فرق از اهل کتاب ایراد و مناقشه نمایند و چه سبب از امور بود که اهل کتاب بجهت بعضی از انبیا و نبویه
 و لغوا فاسد خود گمان نمودند و آن سرور کائنات از انبیا نبوت نموده است بر ایشان چنانچه در کتاب
 در هر سنگ سار و تصدیق نمودن اکابر از علمای ایشان چون عبد الرحمن بن سلام و غیر این
 چنانچه تفصیل این حکایات معلوم است در کتب علماء و ما رضوان الله علیه اجمعین
 و چه هفتم از جهت اشتمال قرآن بر اخبار مغیبات که غیر خدای تعالی را بر آن اطلاع نیست
 مانند خبر دادن بآنچه کافران و منافقان در خانه های خود میکشند و یا بآنکه یکدیگر بخوبی نمیدانند
 و یا در خاطرهای خود میکشند و این سبب جبرئیل نازل میشد و آیات قرآنی را در
 این باب تلاوت مینمود و انسید کائنات خبر میداد ایشان را از آنچه کرده بودند و بعد
 از خبر دادن تندیب مینمودند و اظهار ندانست و انابه و توبه میکردند و اگر سخنی میکشند
 خائف میشدند و میکشند در این ساعت جبرئیل با حضرت جبر خواهد داد و مانند
 اخبار نمودن بامور مستقبله که غیر خدا را بر آن اطلاع نبوده است پیش از وقوع آنها
 مکرر و جمیع و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان اهل لیب و ابی جهل و خبر دادن از نجات یهود
 تار و قیامت چنان شد و تا حال پادشاهی و میان ایشان بهم رسید و خبر دادن بقیع بلاد
 برای اهل اسلام و اشمال آن از حکایات که احصاء آن نتوان نمود چنانچه معلوم است
 در کتب اخبار و اما قسم دوم از معجزات انسید کائنات صراحت خارج از حد احصاء است که
 تمام آنها ضبط نشده است و آنچه که علماء ضبط نموده اند زیاده از هزار معجزه است
 از اقسام معجزات بدن شریف و عنصر لطیف انور و مانند مطلع بودن نور از چهره مبارک

انبیا

انبیا

در اثبات نبوت خاصه

و ساینده نشستن او در انبیا و بر دنیا انداختن بر سر مبارک او و اشمال آن از معجزات
 و از اقسام معجزات و لادست با سعادت الشهور و خون شکست طاق کسری و خشک
 شدن دریا و سیاه و بررود افتادن آبها و خواش شدن تشنگد فارس که هزار سال بود
 می پرستیدند و جاری شدن رودخانه ساه که در چندین سالها خشک بوده است و سماع شدن
 نور در انبیا در تمام عالم و اشمال آن و از اقسام معجزات متعلق بامور سماویه و اثار علویه مانند
 شق القمر و کشتن اقباب و کشتن ستاره کان در شب ولادت حضرت و اشمال آن و از اقسام
 معجزات متعلق بمجادات و نباتات از اطاعت نمودن اعمار و اشجار و نالیدن شانه خرما
 و سلام کردن درختان و کوهها و اشمال آن و از اقسام معجزات سخن گفتن حیوانات
 بالانور و مانند شتر و نهو و کرک و بزغال بریان و ناله حضرت در شب عقبه و از اقسام
 معجزات استجابت دعاء آن سید کائنات در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفای فتن
 چاندان و این نوع زیاده از آنست که حضرت خود و از اقسام معجزات باخبار نمود از معجزات چون خبر دادن
 بدولت بنی امیه و مظلومی اهل بیت طاهرین خود و از دولت بنی عباس و شهادت حضرت
 امیر و حسنین و خبر دادن از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام و خبر دادن از احوالات
 هر یک از او و میا طاهرین خود و خبر دادن از حکم عایشه و شهادت عمار و شهادت
 جعفر طیار بلکه کم سخن بود که از آن حضرت صادر شود که مشتمل بر اعجاز نباشد و با کجمله
 من معجزه صلی الله علیه و آله که کفار مکه از طایفه قریش جمع شدند عرض کردند بان سید
 انس و جان که پروردگار ما بهی که بت بزرگ است شفا میدهد چنانکه ما را و ما را از کائنات
 نجات می بخشد حضرت فرمود دروغ میگویند چهل قادر بر هیچ امری نیست و
 پروردگار عالم مدبر امور است گفتند ای محمد میفرستیم که چهل تور ابد در دهای عظیم بستاند
 گردانند مانند فالج و لغوه و کوری و غیر اینها از رضا بسبب آنکه مردم را از پرستیدن آن
 منع میکند حضرت فرمود در اینها که گفتید بغیر از خدا قادر نیست پس احدی گفتند که یا محمد اگر
 راست میگوئی که بغیر از خدای تو کسی بر اینها قادر نیست پس بگو ما را باین بلاها مبتلا کند
 تا ما از بهی سوال کنیم تا ما را شفا دهد و بدانی که بهی شریک پروردگار نیست پس
 جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا رسول الله تو بر بعضی نفرین کن و علی بر بعضی نفرین
 کند تا من ایشان را مبتلا گردانم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست نفرین کرد و

فصل چهارم از باب ثالث

حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت فرمود در همان ساعت مشغول شده بخدایم و بر من
و کوری و فالج و افتقار و دستها و پاها و ایشان جدا شد و در بدن ایشان هیچ عضو صحیح نماند
مگر زبانها و گوشهای ایشان پس ایشانرا نزد هیس بردند و دعا کردند که ایشانرا شفا بخشند
و گفتند که محمد و علی علیهما السلام بر این جماعت نفرین کردند چنین شدند تو ایشانرا شفا داده
بقدرت خدای تعالی پس ایشانرا ندانند که ای دشمنان خدا من قدرت هیچ امر دارم
و سوگند بآن خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را بسوی هیچ خلق فرستاده است و او را
بتر از همه پیغمبران گردانیده است که اگر نفرین کند بر من جمیع اعضا و اجزای من از هم ببرد
و اجزای ما را با طواف حجابان بپراکند و کند که اثری از من نماند و بزرگتر از اجزای من بقدر صدیک خدای
کرد و بر آنیه خدا چنین خواهد کرد چون این سخن را از هیس شنیدند و از او بامید گردیدند
بسوی آنحضرت دویدند و استغاثه کردند و گفتند یا محمد امیدا از غیر تو بریده شد بفریاد ما
بر سر و خداوند خود را بخوان که اصحاب ما را از این بلا نجات دهد و عهد میکنیم که دیگر
ایشان اذیت و آزار تو نکنند پس پشت نفر را که آنحضرت نفرین کرده بود آوردند نزد آنحضرت
باز داشتند و آن ده نفر دیگر را نزد امیر المومنین علیه السلام باز داشتند محمد و علی صلوات
الله علیهما گفتند که دیده ای خود را پوشید و بگویند خداوند ایماه محمد و علی و آل طین
ایشان سوگند میدهم که ما را عاقبت بخش چون گفتند همه صحیح شدند و نیکوتر
از آنچه بودند شدند و آن کس نفر را بعضی از خویشان ایشان ایمان آوردند و بقیه ۷
کافران قریش بر شقاوت خود مانده و چون از مرضهای خود شفا یافتند حضرت با ایشان
گفت ایمان بیاورید گفتند ایمان آوردیم فرمود که بنوا امید بصیرت شما را زیاده کرد انم
گفتند بی گفت خبر دهم شمار را بآنچه خورده اید و دو کرده اید و ذخیره نموده اید پس خبر داد
هر یک را بآنچه خورده و مدار کرده و در خانه های خود ذخیره کرده بودند و فرمود ای
علاء که حاضر گردانید نزد من باقی مانده طعامهای ایشانرا در همان سفره ها که در آنها
خورده اند پس دیدند که از هوا جمیع سفره ها از خانه های ایشان فرو آمد و حضرت نشان
داد که هر سفره و طعام از کلیت و هر دو از کلیت و فرمود که ای طعام خبر ده بامر خدا
که چه مقدار از تو خورده است چه مقدار مانده است پس طعام بسخن آمد و گفت از من
ظان مقدار او خورده است و ظان مقدار خادم او خورده است و من باقی مانده انما یم

محرر

در اثبات موت خاصه

ما بعدنا بقدر نعم الله الاول من اهل البيت وخليفتها است واهل بيته است
 الحمد لله الذي في الامم والاربع والاعداء اللعنه
 رفته با تمامه بحق خير العباد محمد و
 اهل الامجاد صلى الله
 عليه وعلية
 اجمعين

تفصیل
مکاتیب

۲
در
ریز
مخفی
و امیدوارید



